

در آن شك كرد ولى آنچه تاهنوز ملت ما نسبت به آن اطمینان قاطع نداشته وبدلايل مقنع واقدامات مؤثر در رابطه با آن ضرورت دارد - اين است که چه نظامی - جای حکومت فعلی را خواهد گرفت؟ نیروهای مطرح درجهاد چگونه قادر خواهند شد تا اختلافات شانرا برسرچگونگی نظام آینده منتفی ساخته وسر طرح واحدی توافق کنند؟ آیا براستی پس از سقوط حکومت دست نشانده روسها امکان جنگ برای کسب قدرت برای همیشه از میان خواهد رفت وديگر هیچ کسی برای رسیدن به قدرت به سلاح متوسل نگردیده وفاجعه موجود باردیگر تکرار نخواهد شد؟ درباره پایان جنگ وآینده افغانستان نظریات - آراء وتصامیم معلنی و غیر معلن وجود دارد که مبنای مواضع گروه های مختلفی را تشکیل داده است که لازم است آنرا بررسی نموده ،بنگريم کدام یکی مطابق اسلام وضامن پیروزی کامل جهاد است تا آنرا با اطمینان خاطر برای مرحله نهائی انقلاب خود انتخاب کنیم . آراء و نظریاتی که تاحال در رابطه باحل سیاسی قضیه افغانستان ارائه شده است بطور عمده قرار آتیست :

۱- حکومت ائتلافی :

تشکیل حکومت مختلط وائتلافی میان مجاهدین وحزب خلق راه حل است که مسکو وحکومت نجیب عنوان نموده تاحال از آن دفاع می کنند . مسکوبه این عقیده است که اگر حزب خلق سهم مناسبی درحکومت آینده نداشته باشد هیچ چیز دیگری نمیتواند بقای حزب خلق وحتی زندگی افراد و اعضای آنرا تضمین کند .

حکومت نجیب تحت پوشش مصالحه ملی تلاش های زیادی برای اقناع نیروهای مخالف رژیم بخرچ داد تا در حکومت ائتلافی شرکت ورزد گرچه گروهك های كوچك چپی چون "ساما-وسازا" و افرادی از گروه افغان ملت به دعوت نجیب لبیک گفتند وعده های افراد سرشناس برخی از گروه های مجاهد نما نیز یابموافقه تنظیم های مربوط شان ویابدون آن ، درحکومت ائتلافی نجیب شرکت ورزیده وپست هائی را حاصل کردند ولى این طرح نتوانست

مشکل روسها و حکومت نجیب ز احل کند وباعث تضعیف مقاومت ملت وایجاد پشتوانه مردمی برای رژیم حاکم شود .

مسکو که طراح نخستین این راه حل بود وحکومت نجیب را زیرفشار گرفت تا اقدامات مناسبی برای پیروزی و تطبیق آن بعمل آورد . باگذشت زمان پی برد که طرح مذکور غیر عملی بوده نتیجیه برآن مرتب نمی گردد بالاخره با صراحت اعتراض کرد که طرح مصالحه ملی نجیب نتایج مطلوب تحویل نداد .

افرادی که دعوت مصالحه ملی نجیب را پذیرفته پست هائی را در حکومت نجیب بدست آوردند به تدریج پی بردند که مرتکب اشتباه بزرگی شده اند وسرنوشت شانرا با طرفی مرتبط ساخته اند که محکوم به زوال است .

هرچند تشکیل حکومت ائتلافی میان مجاهدین وحزب خلق غیر عملی بوده-امکانات تطبیق آن وجود ندارد ولى نباید گمان کرد که همه کس - حتی در نخستین روزهای طرح آن به عدم تطبیق وغیر عملی بودن آن پی برده آنرا بی اهمیت تلقی نموده است ، عده زیادی مخصوصاً آنانکه یا در مقاومت نقشی نداشتند وبه امریکا و اروپا پناه برده اند ویا آنانکه نقش شان در مقاومت باهیچ برابر بوده واز طریق ادامه مقاومت امیدی به آینده روشن خودشان وسهم دلخواه درحکومت مجاهدین ندارند به این طرح خوش بینی نشان داده وفد های به کابل اعزام کردند وتحلیل های به اصطلاح علمی به نفع این رای تحویل دادند . اگر مخالفت جدی وقاطع مجاهدین نمی بود شاید عده زیادی ازین قماش مردم - بانجیب آشتی نموده و درحکومت ائتلافی اش شریک می شدند واز مخالفت دست می کشیدند

درغرب تبلیغات زیادی به نفع این راه حل صورت گرفت مخصوصاً دربدو اعلان مصالحه ملی واز طرف حلقه های که بیا تاسیس حکومت مجاهدین درافغانستان شدیداً مخالف اند واز میان افغانان نیز عناصر وابسته به غرب و افراد ضعیف النفس نسبت به آن خوش بینی نشان داده در ابتدا باقوت

هرچه بیشتر تأیید نمودند ولی بعداً به تدریج از اظهار خوش بینی و تأیید شان نسبت به راه حل مذکور کاسته اند تا آنکه طرح مذکور توسط همه اطراف ذیدخل در قضیه غیر عملی تشخیص گردیده کنار گذاشته شد .

حکومت بی طرف :

اقتراح دوم برای حل بحران افغانستان تشکیل حکومت بی طرفیست که برای همه اطراف ذیدخل قابل قبول بوده نه مجاهدین در آن سهمی داشته باشند و نه حزب خلق، تا زمانی که مسکو برحکومت ائتلافی دارای قاعده و وسیع اصرار داشت طرح حکومت بی طرف طرفداران سرسخت زیادی نداشت ، و بطور جدی مطرح نبود ولی بعد از آنکه مسکو دریافت که نه بقای حکومت فعلی بعد از انسحاب قوای روس ممکن است و نه تشکیل حکومت ائتلافی دارای قاعده و وسیع مشتمل بر مجاهدین و حزب خلق میسر است توافقش را در زمینه تشکیل حکومت بی طرف به نمایندگی خاص سرمنشی ملل متحد آقای کوردویز اظهار داشت و تلاشهایی بطور مستقیم از طریق کشور های دوستش چون هند درین رابطه براه انداخت . این راه حل با قوت بیشتری در همه حلقه های سیاسی زیر بحث گرفته شد و تبلیغات وسیعی به نفع آن آغاز گردید از میان افغان ها کسانی از این طرح با علاقه مندی زیادی جانبداری نموده از آن بدفاع پرداختند که یانقش شان در مقاومت ضعیف بوده ، و یا در طول ده سال جنگ ، مواضع مخاصمانه علیه تجاوز روسها اتخاذ نموده و بی طرفی و بی تفاوتی شانرا نسبت به جریانات افغانستان حفظ کرده اند و منتظر چراغ از طرف مسکو بودند . و از جمله نیروهای خارجی کسانی ازین طرح به شدت جا نبداری کرده اند که حکومت اسلامی بدست مجاهدین را خطری برای مصالح شان نمی شمارند .

استدلال هواداران حکومت بی طرف در افغانستان - چنان است که : چون حکومت مجاهدین برای روسها قابل قبول نیست و حکومت کمونست ها برای مجاهدین قابل تحمل نمی باشد و حکومت مختلط و ائتلافی میان این دو طرف نیز عملی و قابل تطبیق

نیست پس راه حل دیگری جز تشکیل حکومت بی طرف وجود ندارد ، طرح حکومت بی طرف به این دلیل نیز طرفداران بیشتری پیدا کرد که مسکو به شمول حلقه های غربی با آن توافق نموده از طریق نماینده خاص سرمنشی ملل متحد - در پی تطبیق آن شدند .

حقیقت امر این است که طرح پیشنهادی کوردویز مبنی بر تشکیل حکومت بی طرف شامل سی عضو بی طرف و تأسیس لویه جرگه توسط این حکومت و سپس تشکیل حکومت دائمی و ثابت برای این کشور از راه لویه جرگه - بهیچ صورتی نمیتواند طرح شخص او و زاده تعلل و تدبیر مصلحانه او باشد!!

در قضایای پیچیده چون قضیه افغانستان سیاستمدارانی چون کوردویز هیچگاهی نمیتوانند از ذهن خود ، و بدون الهامی از مسکو و واشنگتن و توافق آنان راه حلی ارائه دهند - اظهارات کوردویز بازگو کننده این حقیقت است که با پیشنهاد لویه جرگه تأسیس حکومت بی طرف همه اطراف غیر از مجاهدین و گروه کوچک رادیکال های حزب خلق موافق اند .

نسبت به این طرح چند ملاحظه جدی و اعتراض شدید وجود دارد :

الف : افراد بی طرف شامل لست آقای کوردویز - از نظر چه کسانی بی طرف اند ؟ چه کسی به نمایندگی از مجاهدین به وی گفته است که افراد مذکور را بعنوان اشخاص بی طرف قبول دارند ؟ تا حال مجاهدین حاضر نشده اند که آقای کوردویز را بخپش میانجی بپندارند و از ملاقات وی اجتناب کرده اند . پس این لست را چه کسی به او سپرده است ؟ آیا او در جستجوی افراد بی طرف میان ما - مسکو و واشنگتن است و یا در پی دریافت چهره های بی طرف قابل قبول برای اطراف درگیر در قضیه افغانستان ؟

ب : آقای کوردویز با طرح پیشنهادی اش خواسته است ثابت کند که بحران افغانستان - بحران داخلی بوده از درگیری دو طرف داخلی بمیان آمده است در حالیکه ملت ما علیه تجاوز خارجی و حکومت

دست نشاندۀ اجانب می جنگند. بحران مذکور زمانی حل گردیده و جنگ خاتمه می یابد که تجاوز خارجی و مداخله در امور داخلی کشور با اسقاط حکومت مزدور متوقف شود، او با تشخیص غلطی که از وضع دارد برای حل بحران نیز طرح غیر واقعینانه حکومت موقت متشکل از سی نفری طرف را پیشنهاد نموده بر آن اصرار می ورزد و کسانی را که باین طرح نامعقول و غیر عملی مخالف اند به عناوین مختلف متهم میسازد .

من از آقای کوردویز می پرسم :

اگر قبول کنیم که بحران کشور ما داخلی بوده و از طریق تفاهم میان اطراف داخلی حل خواهد شد آیا در کجای دنیا و در کدام قضیه از قضایای داخلی کشورهای جهان معضله کشمکش بر سر نوع نظام و چگونگی حکومت، حکومت - با فورمول بی سابقه کوردویز که در تاریخ نظیری ندارد حل شده است؟

آیا آقای کوردویز اجازه می دهد که معضله کشمکش بر سر اقتدار میان حزب حاکم و حزب مخالف در کشورش اکوادور از طریق تکوین حکومت بی طرف شامل عده ای از افراد غیر دخیل در مسابقه حل گردد. در طرح مذکور انتخابات و مراجعه به آرای مردم در هیچ مرحله از مراحل وجود ندارد که حکومت موقت پیشنهاد شده افراد دلخواهش را بعنوان اعضای لویه جرگه دعوت می کند تا حکومت ثابت و دائمی برای افغانستان بسازد و طبیعی است که لویه جرگه مذکور چون لویه جرگه نجیب - داؤد و ظاهر شاه رئیس حکومت موقت را بعنوان رئیس جمهور قانونی و دائمی تعیین خواهد کرد و بدین ترتیب حکومت موقت آقای کوردویز به حکومت دائمی ثابت و قانونی مبدل خواهد شد !!

عجیب است که مصلحین بحران افغانستان !! در کشورهای خودشان طرفدار تشکیل حکومت اکثریت و انتخابات آزاد بوده ولی برای ما شرقی ها، نظام فرسوده و غیر عملی لویه جرگه را که همیشه چون وسیله در دست حکام مستبد و مطلقه بکار گرفته شده است - سفارش میدهند و تأکید می

کنند که افغانها به سیستم عنعنوی لویه جرگه رجوع نموده و مشکل شانرا از آن طریق حل کنند !!

اگر ما نظام های مطلقه نیم قرن قبل اروپا را بعنوان سیستم عنعنوی مردم اروپا برای حل بحران های داخلی آنان پیشنهاد کنیم و به آنان توصیه نمائیم که بجای انتخابات به سیستم عنعنوی نیم قرن قبل تان رجوع نموده، معضله چگونگی نظام فردای تانرا از این طریق حل کنید، آیا احدی در اروپا حاضر خواهد شد، این توصیه و سفارش را از ما بپذیرد؟ نمیدانیم از ما که برای آزادی از تسلط حکومت های مطلقه تحمیلی ده سال را زیر ریزش بم و مرمی و در آتش جنگ گذرانده ایم چگونه این انتظار بی جا را دارند؟

د: در صورتیکه حکومت نجیب به کمک هدفه فرقه مجهز قوای روسی نتوانست بر کمتر از ده در صد افغانستان مسلط شود، همچنان کابینه به اصطلاح ائتلافی حسن شرق (که مسکو و ژانسن های غربی او را شخص بی طرف می خواند) در زمینه حل بحران افغانستان کاری انجام داده نتوانست و امروز همه کس به این حقیقت اعتراف میکند که پس از انسحاب قوای روسی از افغانستان حکومت فعلی نمیتواند برای مدت کوتاهی در برابر مجاهدین مقاومت کند - با در نظر داشت همه این حقایق - چگونه ممکن است بپذیریم که حکومت بی طرفی محروم از پشتوانه نیرومند داخلی خواهد توانست اوضاع را کنترل کند و جلو ادامه جنگ را سد نماید؟

واقعیت امر این است که پس از این تنها حکومتی میتواند بر اوضاع مسلط شود و جلو درگیری ها را سد نموده صلح و امنیت را در کشور ما تأمین کند که از تأیید اکثریت قاطع ملت برخوردار بوده مثل اراده ملت باشد - حکومت غیر منتخب از هر نوعی که باشد - هیچ روی نمیتواند در حل بحران افغانستان بازی کند - و هیچ چیزی نمی تواند بقای آنرا تضمین نماید. لازم است بدانیم چرا برخی از حلقه های غربی و عناصر وابسته به آن بجای حکومت منتخب از حکومت بی طرف جانبداری می کنند و در عوض انتخابات، لویه جرگه را سفارش میدهند؟

دلیل این جانبداری ها و سفارش های مغرضانه روشن است - آنها میدانند که ملت مؤمن افغانستان به چیزی کمتر از حکومت اسلامی راضی نگردیده به کسانی رأی خواهند داد که نسبت به تشکیل حکومت اسلامی متعهد بوده و در جریان جهاد تعهدشان را نسبت به اسلام و اخلاصشان را نسبت به ملت ثابت کرده اند . اگر به آرای مردم رجوع شود مجالی برای کسانی باقی نمی ماند که در جنگ آزادی سهمی نداشته و در غم و درد مردم شریک نشده اند . آیاممکن است ملت به کسی رأی بدهد که در جریان این جنگ طولانی نابرابر و در اثنای که ملت هر روز ده ها و صدها شهید و زخمی تقدیم می کرد و خانه هایش باتوپ و تانک ویران گردیده قریه هایش به آتش کشیده می شد او به اروپا و امریکا فرار کرد ، نه اشک یتیمی را خشک کرد نه بر سر و روی مجاهد مجروحی دست نوازش کشید نه از حالت زار و پریشان مهاجر مضطرب و محتاجی واقف شد - و نه گرد هجرت و جهاد برموهای اتو شده و نکثائی و پتلون او نشست ، حلقه ها بموادار حکومت بی طرف و لویه جرگه بخوبی میدانند که انتخابات آزاد منافع آنها را تأمین نمی کند و منتج به حکومت مجاهدین خواهد شد .

این حلقه ها در اتخاذ مواضع شان پابند هیچ اصلی نیستند - آنها از پابندی به اصول ثابت نفرت دارند در کشوری که انتخابات راه واحد تسلط طبقه دلخواه آنان باشد از انتخابات جانبداری می کنند ولی در کشور دیگری که اوضاع معین اجتماعی طبقه دلخواه آنها را از صحنه کنار زده است و نفوذ و اعتبارش را در اجتماع از میان برده است اصل دیموکراسی ، انتخابات و مراجعه بر آرای مردم و تأسیس حکومت اکثریت را به فراموشی می سپارند و از طرق دیگری در پی تحمیل طبقه مذکور بر مردم میشوند .

حال که در افغانستان نه از طریق کودتاها و عسکری میتوانست حکومت دلخواه شانرا تحمیل کنند نه باتبلیغات خود میتوانند چهره های معینی را چون بزرگ مردان قهرمان تاریخ جلو بکشند ، مردم ما را خدعه نموده بر محور این چهره ها جمع کنند و نه

با پول میتوانند آراء مردم را بخرند و از طریق انتخابات جعلی مهره هایشانرا مسلط بسازند چه چاره دیگری جز جانبداری از حکومت بی طرف و تأسیس لویه جرگه دارند ؟

طرح لویه جرگه محاوله ایست برای جلوگیری از حکومت دلخواه مردم افغانستان و تحمیل رژیمی که از تأیید اکثریت مردم برخوردار نبوده ضعیف و متکی به اجانب باشد . و زول قیادتی که در متن این انقلاب تبارز نموده و ملت را در جنگ آزادی رهبری و بسیج کرده است در حکومت آینده منتفی گردد و جای آنان به متنفذین محلی ، رؤسای عشائر و قبائل و حکام و زمامداران سابق که در جریان انقلاب از زعامت و قیادت سیاسی و اجتماعی مردم عقب زده شدند تخلیه گردد .

۲- لویه جرگه :

عده ای از افغانها برای حل بحران افغانستان تدویر لویه جرگه و تأسیس حکومت آینده از طریق لویه جرگه را پیشنهاد می کنند تفاوت طرح آنان با طرح لویه جرگه کوردویز در آن است که در یکی نخست حکومت بی طرف تأسیس می گردد بعد لویه جرگه و در دیگری نخست لویه جرگه و سپس حکومت ثابت آینده .

این طرح نظریه مجردیست که امکانات تعمیم و تطبیق آن در نظر گرفته نشده است .

اگر از طراحان و طرفداران این طرح پرسیم که :
۱- چه کسی اعضای این لویه جرگه را انتخاب خواهد کرد ؟

مرجع متفق علیه و باصلاحیتی که حق تثبیت و تحدید اعضای لویه جرگه را داشته باشد و ملت تصمیمش را محترم شمرده و به آن قانع شود کدام یکی خواهد بود ؟

۲- بحث در مورد تثبیت و انتخاب اعضای لویه جرگه تحت اشراف کدام واحد اداری قابل قبول صورت خواهد گرفت ؟ چه کسانی درین مناقشه شرکت خواهند کرد ؟

۳- معمولاً لویه جرگه ها ذریعه حکومتات مسلط دائر گردیده است - حکومتی که لویه جرگه مذکور را دائر کند و درین فرصت زمام امور را در دست

داشته شرائط لازم برای تدویر لویه جرگه را فراهم سازد کدام حکومتی خواهد بود ؟

۴- چه کسی میتواند تضمین کند که تصمیم عدهٔ قلیلی بنام اعضای لویه جرگه را کملت به ایشان رای نداده است برای همه نیروهای مطرح در حوادث افغانستان قابل قبول بوده و مانعی در برابر تطبیق آن ایجاد نخواهد شد ؟ و مجاهدینی که برای آزادی کشور شان ده سال مکمل جنگیده اند و در مقاومت دلیرانه آنان - نیروهای اجنبی وادارشدنتا کشور مارا ترك بگویند چگونه راضی خواهند شد که اکنون پس از آزادی کشور ، عدهٔ انگشت شماری سرنوشت آنانرا تعیین کند - و کسی درباره آینده کشور ونوع نظام از آنان نپرسد و از اظهار رای محروم شوند .

معلوم نیست چه جوابی به این سؤالات ارائه خواهند کرد ؟

در حالیکه هیچ قبیله و هیچ قریه وجود ندارد که دارای زعامت متفق علیه و معترف به بوده و حکومت مسلطی نیز وجود ندارد تا فیصله اش دربارهٔ انتخابات اعضای لویه جرگه قاطع بوده و کسی نتواند آنرا چلینج کند نمیدانم این لویه جرگه چگونه دائر خواهد شد و شامل چه کسانی خواهد بود ؟

طرح لویه جرگه کوردویز با وجود غیر عادلانه بودنش نسبت به طرح این دوستان عملی تر است زیرا در آن طرح حکومت بی طرفی پیش بینی شده است که افراد دلخواهش را به عنوان اعضای لویه جرگه دعوت خواهد کرد . ولی درین طرح مرجع باصلاحیت قانونی و قابل قبول برای ملت بمنظور تدویر لویه جرگه معرفی نشده است .

۵- تشکیل شوری براساس تساوی میان احزاب : برخی از احزاب همیشه تلاش می ورزند تا در برابر هر طرح دیگری (هرچند حلال مشکلات مابوده مبتنی برحق و عدالت باشد)

به این دلیل مخالفت ورزیده از تطبیق آن جلوگیری می کنند که میخواهند شوری تشکیل گردد تا به ایشان نیز باوجود ضعف و ناتوانی شان سهم مساوی با دیگران داده شود و با احزاب نیرومند و مؤثر برابر شمرده شوند .

از آغاز جهاد و بعد از آنکه احزاب متعددی درپشاور و تهران تشکیل گردید بمنظور توحید این احزاب شوری های براساس تساوی میان احزاب تاسیس گردیده است که نه تنها از عهدهٔ حل مشکلات و توحید صفوف برآمده نتوانسته است بلکه هربار پس از مدت کوتاهی متلاشی گردیده مشکلات تازه را برای ملت ما خلق کرده است . تجارب نشان داده که درین نوع شوری ها - انتخاب رئیس دشوار بوده منتج به نتایج آتی میشود :

۱- یا احزاب دارای سهم مساوی شخص بی طرفی را بعنوان رئیس انتخاب می کنند شخص بی طرف مذکور نمیتواند برای همیش و در همه قضایای طرفی اش را حفظ کند ناچار در قضیه از قضایا طرف قرار می گیرد و به این ترتیب نه تنها به مخالفت یکی از اطراف مواجه میشود و ادامه ریاستش باخطر تهدید میگردد :

بلکه اتحاد در مجموع امکان اتخاذ تصامیم را از دست میدهد و به هیئت غیر فعال و غیر مؤثر درمی آید و بالاخره متلاشی میشود رئیس بی پشتوانه مذکور که از جانبی نمیتواند برای همیش توازن را مراعات کند و از جانب دیگر طرف شدن در قضایا نیز برای او خطرناک و دشوار است اگر بخواهد به رئیس مؤثری تبدیل شود و برای خود قاعدهٔ درداخل صفوف درست کند باید به جلب و جذب افراد بپردازد - طبیعی است که یکی از تنظیم هانیز اینکار او را تحمیل خواهند کرد و مشترکا به ریاست او خاتمه خواهند بخشید و اتحاد متلاشی خواهد شد - مسلماً پس از آنکه اتحاد متلاشی میشود رئیس اتحاد که دارای نام و نان و پشتیبانی شده است نمیتواند چون سابق به خانه اش برگردد و به شخص عادی تبدیل شود اواز دیگران درچه کم است ؟ - تا با استفاده ازین فرصت ، حزبی برای خود درست نکند ؟ به این ترتیب اتحاد براساس تساوی مذکور با انتخاب رئیس بی طرفی - مولود نامیمونی با شکل حزب تازه ، عرضه می کند و خود ناپدید میشود .

تجربه تلخ اتحاد حزب و جمعیت به اسم حرکت

انقلاب اسلامی و اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان شامل پنج حزب که هر یکی احزاب جدیدی را تولید کرد نتیجه شوری های براساس تساوی و انتخاب شخص بی طرف بحیث رئیس اتحاد بود . و اگر شورای مذکور شامل چند گروه باشد و رئیس اتحاد از میان رؤسای احزاب تعیین شود بدون شك کسی بحیث رئیس اتحاد تعیین خواهد شد که از ضعیف ترین حزب نمایندگی میکند احزاب کوچک انتخاب رئیس از حزب موثر و نیرومند را خطری برای موجودیت خود تلقی نموده جهت مشترکی میسازند و به این ترتیب امکان انتخاب رئیس از حزب موثر را محال ساخته و برسر شخصی توافق می کنند که شخصیت ضعیف او و اعتبار ناچیزش در ملت دردسری برای احزاب کوچک ایجاد نکند چنین کاری مشکلات آتی را در پی خواهد داشت .

۱- بی اعتبار شدن اتحاد میان ملت .
۲- عدم رضایت و قناعت احزاب موثر و نیرومند و در نتیجه عدم همکاری مخلصانه آنان .
۳- اطرافانی که فیصله مذکور را غیر عادلانه بشمارند و گمان کنند طی این اتحاد حق آنان تلف گردیده و مورد ظلم قرار گرفته اند در پی تضعیف اتحاد و متلاشی شدن آن خواهند بود .
پیامبر (ع) می فرماید :

کسی که متولی امور مردم گردید و او کسی را بر مسلمانان مقرر کرد که نسبت به وی افراد مستحق تر و باکفایت تر میان آنان وجود دارد یقیناً (بااینکار) با خدا و پیامبرانش و همه امت خیانت کرده است .

قرآن حکم میکند که در اثنای صلح دو طرف درگیر نیز باید عدل و قسط تامین گردد صلحی که مبتنی بر عدل و قسط نباشد هرگز صلح پایدار نخواهد بود . چنانچه می فرماید : (وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تقیء الی امر الله - فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین - ۵

و اگر دو گروهی از مسلمانان با هم جنگیدند میان

شان صلح کنید و اگر یکی از آنان بردگری تجاوز کرد پس علیه گروهی که تجاوز می کند بجنگید تا آنکه بحکم خدا منقاد شود پس اگر انقیاد و رزید میان شان با عدل و برابری صلح نموده و قسط را مراعات کنید (هر دو را برابر بشمارید اما حق را به صاحبش برگردانید) یقیناً لك خداوند مقسطین را دوست دارد .

وجود تجارب تلخ اتحادهای مذکور - آنانکه از این نوع شوری ها استفاده های دلخواه کرده اند تا هنوز بر آن اصرار می ورزند تکرار این تجارب تلخ را پیشنهاد می کنند .

شوری مبتنی بر تساوی مشکل دیگری نیز دارد و آن اینکه رؤسای احزاب دارای حق ویتو بوده هر فیصله را که موافق بر مزاج و ضامن مصالح شخصی و یا حزبی شان نیابند ویتو می نمایند در این نوع شوری ها هر فیصله باید به توافق آراء باشد نه بر اساس برتری - بدو دلیل احزاب نیرومند و مؤثر به هیچ صورتی احزاب ضعیف را در اصدار قرار ما دارای حق مساوی با خود نمی شمارند و در حالیکه دیگران حاضر نیستند به اکثریت و اقلیت واقعی گذاشت سود و شوری بر اساس آن تشکیل گردد و تمثیل در شوری بر اساس نفوذ و قوت هر تنظیم باشد آنان نیز حاضر نمیشوند در اثنای تصویب فیصله ها اکثریت کسانی را بپذیرد که در واقع اقلیت اند :

احزاب کوچک نیز به این دلیل فیصله های اکثریت را نمی پذیرند و توافق خود را شرط حتی می شمارند که آنان شورای بر اساس تساوی را بهمین منظور خواسته اند که اقلیت بحساب نیابند و حق ویتو را از دست ندهند اگر ایشان به قرار ها و فیصله های اکثریت راضی می شدند باید با شورایی که هر حزب به تناسب قوت و نفوذ خود در آن عضو داشته باشد توافق می کردند .

عده یگمان می کنند که اگر تعداد اعضای شوری زیاد باشد ممکن است به این ترتیب شورای مقتدری تشکیل گردد که با وجود تساوی احزاب رول مؤثری بازی کند و از تسلط مطلقه رؤسای احزاب آزاد گردد ولی تجارب ما نشان داده است

که کثرت اعضای شوری در صورتیکه صلاحیت انتخاب و معرفی در دست رؤسای احزاب باشد نه تنها مشکلی را حل نمی کند بلکه پوششی برای انانیت و خود محوری های رؤسای مطلق العنان خواهد بود .

در اتحاد اسلامی برای ازادی افغانستان چنین شورایی تشکیل گردید در اثنای انتخاب رئیس - سروری سری نشان میداد که آراء میان دوکاندید (بدلیل توافق دو رئیس تنظیم برسر یک کاندید و دو رئیس دیگری برسر کاندید دیگری) باهم برابر است شب هنگام تلاش های خستگی ناپذیری براه افتاد و بالاخره یک عضو یک طرف اقناع گردید تا بطرف دیگری رای بدهد - فردا با تفاوت یک رای رئیس اتحاد انتخاب شد ولی بمجرد انتخاب رئیس، اتحاد مذکور متلاشی گردیده حزب جدیدی بانام و نشان اتحاد پایه عرصه وجود گذاشت .

اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان نیز باری شوق کرد تا شورای نیرومندی داشته باشد و هر رئیس هفت هفت عضو به شورای اتحاد معرفی کند . این شورای مقتدر جلسه نیز داشت ولی اولین و آخرین جلسه که پس از اولین جلسه باردیگری دایر نگردید و برای همیشه به فراموشی سپرده شد .

لازم است پس ازین تجارب تلخ مذکور تکرار نگردد در نتیجه لجاجت و اصرار عناصر امتیاز طلب غیر مستحق ، شوری های براساس تساوی تشکیل نگردد هرکسی بحق جانز خود قناعت کند و تمثیل در شوری براساس واقعیت ها و نفوذ و قوت هر حزب باشد ، اگر تنازل و ایثار - و دادن امتیازات به گروه های کوچک غیر مؤثر میتواند مشکل مارا حل کند باید تا حال و در نتیجه اتحاد های گذشته حل می شد .

ه. شورای اهل حل و عقد :

راه حل دیگری که برای انتخاب رئیس حکومت پیشنهاد می گردد تشکیل شورایی است مشتمل بر اهل حل و عقد - اهل حل و عقد برکسانی اطلاق میشود که در اجتماع مسلمانان یا از لحاظ سلطه و اقتدار و یا از ناحیه اعتبار علمی و اجتماعی مقتدای مردم بوده اختیار و صلاحیت عقد قرارها و حل و

فصل قضایا را دارند و عامه مردم ، غرض استهداء و حل منازعات شان به آنان رجوع می کنند .

امرای جیش - رؤسای اقوام و قبائل و شخصیت های علمی که مراجع اقتداء و تقلید مردم اند شامل اهل حل و عقد میباشند .

هرچند نظر انتخاب رئیس حکومت و امیر مسلمانان از طریق شورای اهل حل و عقد شبیه به انتخابات غیر مستقیم است چه رئیس حکومت از طرف کسانی تعیین می گردد که آنها خود از ملت نمایندگی می کنند و ملت بر رغبت و بدون فشار و تهدید آنانرا مراجع خود پذیرفته اند و از قرار فیصله آنان اطاعت می کنند ولی در جهت تعمیل این نظر انتخاب رئیس حکومت از آن طریق چند اشکال وجود دارد : کسانی که این نظر را ارائه می کنند هدف شان واقعاً انعقاد شورایی مشتمل بر همه افراد دارای مواضعات اهل حل و عقد نبوده بلکه تحت این پوشش - خواهان شورایی براساس تساوی میان احزاب و مشتمل بر افرادی از نوع خود آنان میباشد تا چانس موفقیت شانرا بیشتر بسازد .

۲- تثبیت و تحدید اهل حل و عقد در شرائط خاص اجتماعی ماکار دشوار و حتی محال بوده مرجع غیر متنازع فیه وجود ندارد ، تا این افراد را تثبیت کند و بعد شورای مشتمل بر همه آنانرا دایر کند - با کدام معیاری و ذریعه کدام اداره از میان صدها هزار فردی که خود را از جمله اهل حل و عقد می شمارند میتوان عده محدودی را بعنوان اعضای شوری اهل حل و عقد انتخاب کرد - هر قریه کوچک کشور ما دارای امامی است دیروز ملکی داشت و امروز سرگروپی از جمله همه این علماء قوماندانان - رؤسای قبایل و عشائر و قراء و دهات چه کسانی را شوری اهل حل و عقد گرفت و دیگران را که به چنین شوری راه نمی یابند با استناد بکدام دلیلی قناعت داد ؟

در تاریخ اسلام تا حال هیچ امیر و رئیس حکومتی از طریق چنین شورایی انتخاب نشده است اگر در شرائط بهتر قبل از آن کسی نتوانسته است چنین شورای را دایر کند و بعزل و نصب امراء بپردازد در شرایط بد اجتماعی ما اینکار چگونه ممکن

خواهد بود .

شورای اهل حل و عقد - امیر برحال - و یاهنیت دیگری به نمایندگی از ملت میتواند کسی را برای امارت نامزد کند ولی تازمانیکه بیعت علنی و عام صورت نگیرد و مردم با طیب خاطر وبدون فشار و در ملأ عام با امیر نامزد بیعت نکند امارت او مسلم نبوده هیچ کسی نمیتواند او را امیر شرعی و قانونی بشمارد از نظر اسلام امیری که در نتیجه بیعت آزاد عام و علنی به امارت نرسد و از طرق دیگری این منصب را حاصل کند یا غاصب است یا جابر .

اگر شورای اهل حل و عقد بمنظور انتخاب امیر تشکیل گردد و شورای مذکور کسی را بعنوان امیر نامزد کند لازم است غرض اخذ بیعت از عموم و با اکثریت مردم - تدابیر جداگانه اتخاذ گردد در شرائط خاص اجتماعی بیعت اکثریت در پاکستان راهمه بعنوان بیعت سرتاسری نمی پذیرند زیرا نیروهای در داخل و احزابی در ایران آنرا بیعت سرتاسری بحساب نیاورده بمخالفت می پردازند و ادعایی کنند که اگر احزاب کوچکتر از آنان در پشاور حق دارند در انتخاب امیر اظهار رای کنند . به چه دلیلی آنان ازین حق محروم میشوند اگر مهاجرین پاکستان میتوانند در زمینه بیعت و یا عدم آن رای بدهند چرا مجاهدین در داخل و مهاجرین در ایران ازین حق شرعی شان محروم باشند ؟

واقعیت های مذکور نشان میدهند که از جانب تشکیل شوری اهل حل و عقد دشوار است و از جانب دیگری فیصله شورای اهل حل و عقد در زمینه انتخاب امیر و بیعت با وی کافی نبوده بلکه لازم است با امیری که از طرف چنین شورای نامزد میشود بیعت عام صورت گیرد . در شرائط خاص اجتماعی ما سهمگیری همه مردم در پروسه بیعت اولی تر و مفید تر بوده جلو تجزیه و انشقاق را سد میکند و امکان کشمکش و نزاع با امیر را بدلیل تأیید اکثریت از او منتفی میسازد .

انتخابات :

طرح دیگری برای تعیین رئیس حکومت و تشکیل شورای مقتدری که بتواند به نمایندگی از ملت

درمورد آینده کشور تصمیم بگیرد طرح اجرای انتخابات است . قبل از آنکه در باره این طرح و چگونگی انتخابات بحث کنیم لازم است بدانیم که نظر اسلام در رابطه باتعین امیر از چه قرار است ؟ اسلام حق انتخاب امیر را به چه کسی داده است ؟ آیا امارت و امامت يك پدیده موروثی است ؟ آیا امام و امیر مسلمانان ذریعه وحی تعیین می شود و یا حق انتخاب آن به امت تفویض گردیده است ؟

اگر انتخاب امیر - حق یا وجبیه امت است ، امت از چه طریقی و به چه ترتیبی این کار را انجام میدهد ؟ آیا لازم است امت در عملیه انتخاب امیر شرکت کند و این حق مسلم فرد فرد است و یا برخی به نمایندگی از همه کفایت می کنند ؟ این نمایندگان وکلای ممثل جمیع امت از چه طریقی و توسط کدام مرجعی تعیین می گردد ؟ .

سعی میکنیم باکمال ایجاز و اختصار درباره سوالات مذکور در روشنائی آیات قرآن عظیم الشان : سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و روش خلفای راشدین بحث کنیم . گرچه در میان مسلمانان گروههای نیز وجود دارد که گمان می کنند امارت و امامت يك پدیده موروثی بوده و امام ذریعه وحی تعیین می گردد ولی حقیقت امر این است که اسلام کار تعیین امام و امیر را بخود مسلمانان مفوض کرده است .

يك نظر سطحی بتاریخ صدر اسلام و چگونگی انتخاب خلفای راشدین بخوبی وبا وضاحت کامل میتوان دریافت که انتخاب امیر حق امت و وجبیه امت است . دلائل زیادی رامیتوان برای اثبات این حقیقت ارائه کرد که ما به چند نمونه واضح آن اکتفا می کنیم :

حضرت پیامبر (ع) در حالیکه موعود رحلتش فرارسیده است به خطری که از ناحیه عدم وجود امیر و امام در اجتماع مسلمانان متصور است بخوبی علم دارد . اصحابش را نسبت بهر کس دیگری بهتر میشناسد میداند چه کسی برای امارت مستعد تر بوده نسبت به دیگران واجد بیشترین مواصفات و شرائط است و بخوبی آگاه است که با انتخاب او احدی در امت مخالفت نخواهد کرد و به این ترتیب

احتمال هرنوع نزاع و کشمکش بر سر انتخاب امیر پس از رحلتش از میان خواهد رفت ولی او علیه اسلام که معلم بشریت است و هر حرف و حرکتش ، رهنمود و دلسوزی برای امت و اسوه و قنده برای همه انسانیت است بدون آنکه کسی را جانشین خود تعیین کند و یا سفارش و توصیه درباره کسی بعمل آورد رحلت می کند و کار انتخاب امیر را به امت میگذارد -

متصل رحلت پیامبر اکرم (ع) و قبل از آنکه کار تدفین جسد مبارکش به پایان برسد - اصحابش ، اجتماع نموده تصمیم می گیرند تا مهمترین واجب اجتماعی شانرا که انتخاب امیر است و پیامبر گرامی شان برآن تأکید کرده است ادا کنند و قبل از ادای مراسم تجهیز و تدفین امیر شانرا انتخاب نمایند . در اجتماع مذکور ، کسی از جمله انصار اظهار میدارد که باید امیر از جمله انصار باشد دیگری از میان مهاجرین پیشنهاد می کند که لازم است امیر از زمره مهاجرین باشد صحابی دیگری طرح دو امیر را که یکی از مهاجرین و دیگری از انصار باشد تقدیم میکند یکی دیگر از اعضای مجلس پیشنهاد می کنند که بهتر است امیر از جمله مهاجرین و وزیر از انصار تعیین شود - حضرت ابوبکر صدیق (رض) در پایان سخنرانی مبسوطش و ارائه دلائل کافی امارت حضرت عمر (رض) را پیشنهاد می کند ولی حضرت عمر (رض) حضرت ابوبکر صدیق (رض) را نسبت به همه افضل و احق شمرده جلو می آید و دست راستش را بمنظور بیعت بسوی ابوبکر صدیق (رض) دراز می کند و با او بیعت می نماید ، دیگران نیز بارای حضرت عمر (رض) توافق نموده بدینترتیب بر امارت حضرت ابوبکر صدیق (رض) در اجتماع مذکور اتفاق رأی صورت می گیرد ولی تا هنوز کار به پایان نرسیده است باید امیری که طی اجتماع مذکور انتخاب شده است د برابر عامه اهالی پایتخت کشور مسلمانان بپایبستد سیاست حکومتش را ارائه دارد و مردم با طیب خاطر و پس از قناعت کامل به او بیعت کنند تا امارت او مسلم گردد . این جریان - مطالب مهم آتی را اعاده می کند :

۱- پیامبر (ع) درباره هیچ یکی از یاران و اصحابش توصیه و سفارشی نکرده بود تا جانشین او و امیر مسلمانان تعیین گردد زیرا ممکن نبود باوجود توصیه و سفارش پیامبر (ع) اصحاب او در باره انتخاب امیر به مناقشه پردازند . و آراء و نظریات مختلفی درین رابطه ارائه کنند زیرا قرآنی که بآن ایمان داشتند این درس را به آنان داده بود که : (ماکان لمومن ولا مومنة اذا قضی الله ورسوله امرأ ان یکون لهم الخیرة من امرهم .

مرد وزن مومن نمی سرد که چون خدا و پیامبرش کاری را فیصله کنند (درباره امری از امور فیصله صادر کنند) ایشان را در آن کارشان اختیاری باشد (پس از آن اختیار از آنان سلب میشود و مکلف اند چار و ناچار از آن اطاعت کنند)

۱- انتخاب امیر حق امت و یکی از مهمترین واجبات مسلمانان است که باید بدون تأخیر و درنگ شایسته ترین فرد شانرا بحیث امیر انتخاب کنند . قرآن درین رابطه می فرماید :

(ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامنت الی اهلها) بدون شك خداوند (ج) بشما امر می کند که امانت ها را به اهلش بسپارید . به اتفاق همه مفسرین مراد از امانت درین آیه ، منصب امارت و امامت است .

این آیه نشان میدهد که :

تفویض منصب امارت و امامت به اهلش تکلیف شرعی و الهی همه امت است زیرا خداوند (ج) همه امت با صیغه (یا مرمکم) امر می کند تا امانت مذکور را به اهلش بسپارند اگر انتخاب امیر و امام به مرجع دیگری جز امت مربوط می بود نباید مجموع امت به آن مامور می شد . تشخیص اهل این منصب نیز تکلیف شرعی امت میباشد . اگر امارت و امامت چون مال و متاع شخصی از پدری به فرزندی به میراث می ماند نباید این واجب شرعی به امت راجع می گردید که اهل این منصب را تشخیص داده و امانت مذکور را بوی بسپارید .

۲- چگونگی اظهار رأی در زمینه انتخاب امیر مربوط به صوابدید امت است تا باتوجه به ظروف و شرائط خاص شان (که از مرحله دیگری فرق می

کند) بهترین و آسانترین راه را اختیار کنند چنانچه چهار امیر نخستین اسلام - از راه چهار طریقه متفاوت از هم انتخاب شدند - اگر درین خصوص طریقه ثابت و معین از قبل تعیین شده وجود میداشت هرگز اصحاب پیامبر (ع) طرق متفاوت از هم را برای انتخاب چهار خلیفه و امام نخستین اسلام اختیار نمی کردند .

چنانچه ابوبکر صدیق (رض) طی جلسه عام اظهار رأی معین بحیث امیر انتخاب شد . ولی انتخاب خلیفه دوم بشکل کاملاً متفاوت از طریقه مذکور صورت گرفت به نحوی که امیر برحال قبل از وفاتش بطور سری با اهل الراء مدینه منوره درباره تعیین حضرت عمر (رض) بحیث جانشین وی استمراج نموده اکثریت را بارأی خود موافق یافت و کسانی که ملاحظاتی داشتند باشنیدن دلائل وی قناعت شان حاصل گردیده و باپیشنهادش توافق نمودند و به این ترتیب پس از وفات خلیفه اول بحیث خلیفه مسلمانان تعیین گردید .

انتخاب سومین خلیفه اسلام حضرت عثمان (رض) به شکل دیگری صورت گرفت به نحوی که امیر برحال حضرت عمر (رض) بدست انسان شقی و قسمی القلبی جراحت برداشت ، و فهمید که بزودی امانت روح را به پروردگارش تسلیم خواهد کرد ، مردم نزد او آمده باتاکید و اصرار از او خواستند تا کسی را بحیث امیر بعدی مسلمانان انتخاب کند او در جواب گفت : اگر من بدون انتخاب جانشین وفات کنم به سنت کسی عمل کرده ام که نسبت بمن افضل بود (مرادش پیامبر (ع) بود که بدون انتصاب کسی به پست امارت رحلت کرد و اگر قبل از وفات کسی را به حیث امیر مسلمانان تعیین کنم به سنت کسی عمل کرده ام که او نیز نسبت به من بهتر بود (منظورش ابوبکر صدیق (رض) بود) او ترجیح میداد تا بدون تعیین جانشین دنیا را ترك بگوید و کار انتخاب امیر را بخود امت بگذارد . ولی بدلیل اصرار مردم و استدلال شان مبنی بر اینکه مبادا پس از وفات خلیفه - فتنه برسر تعیین امیر بر پا نشود از تصمیمش منصرف گردیده راه وسط میان دو طریقه سابقه و اختیار نموده شش نفر را نام

برد تا یکی از پنج نفر شامل این گروپ به استثنای پسرش حضرت عبدالله بن عمر (رض) را در ظرف سه روز پس از وفات وی بحیث امیر انتخاب کنند - شش نفر صحابی مذکور به بحث می نشینند سه نفر آنان به نفع حضرت عثمان - حضرت علی و حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) رای میدهند سپس حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) ازین حق مستعفی میشود و اختیار فیصله میان حضرت عثمان (رض) و حضرت علی کرم الله وجهه بوی سپرده میشود . او سه شبانه روز بطور مسلسل و خستگی ناپذیر به نحوی که می گویند جز لحظات معهودی بخواب نرفت به استمراج از اهالی مدینه منوره پرداخت بهر جائی که برایش ممکن بود میرفت و از هر کی برایش میسر بود می پرسید تا ببیند چه کسی مورد تأیید بیشتر مردم است و اکثریت اهل مدینه به کدام یکی از این دو اصحابی جلیل القدر رأی میدهند تا او را بصفت امیر مسلمانان اعلان کند بالاخره دریافت که اکثریت مردم مدینه امارت عثمان (رض) را ترجیح میدهند بنناء در جلسه که هردو کاندید حاضر است پس از آنکه مکرراً از آنان تعهد گرفت که فیصله اش را بدون چون و چرا می پذیرند نتیجه رای گیری سری اش را اعلان می کند و به این ترتیب حضرت عثمان (رض) بصفت خلیفه مسلمانان تعیین می گردد .

پس از آنکه حضرت عثمان (رض) بدست عده و از شورشگران به شهادت میرسد عده و از مردم مدینه منوره بخانه حضرت علی کرم الله وجهه میروند تا با وی بیعت کنند ولی او چنین بیعت سری و خصوصی را نپذیرفته اظهار میدارند که تعیین امیر و بیعت با او باید در محضر عام و بطور علنی صورت گیرد بالاخره چهارمین خلیفه مسلمانان نیز در اجتماع عام و علنی انتخاب گردید .

از جویانات فوق الذکر علاوه بر نتایجی که قبلاً به آن اشاره شد مفاهیم آتی استنباط می گردد :

۱- امیر برحال میتواند کسی را نامزد کند ولی امارت زمانی مسلم می گردد که مردم با او بیعت کنند .

۲- اگر مسلمانان بامعضله انتخاب یک یا چند امیر



شوری اهل حل و عقد - امیر برحال و پیاپیست
دیگری به نمایندگی از ملت میتواند کسی را برای
امارت نامزد کند ولی تا زمانیکه بیعت علنی و عام
صورت نگیرد و مردم با طیب خاطر و بدون فشار و در
ملاء عام با امیر نامزد بیعت نکنند امارت او مسلم
نبوده هیچ کسی نمیتواند او را امیر شرعی و قانونی
بشمارد از نظر اسلام امیری که در نتیجه بیعت
آزاد عام و علنی به امارت نرسد از طرق دیگری
این منصب را حاصل کند یا غاصب است یا جابر



عجیب است که مصلحین بحران افغانستان!!
در کشورهای خودشان طرفدار تشکیل حکومت
اکثریت و انتخابات آزاد بوده ولی برای ما شرقی ها
«نظام فرسوده و غیر عملی لویه جرگه را که همیشه
چون وسیله دزد دست حکام مستبد و مطلق بکار
گرفته شده است - سفارش میدهند و تأکید می
کنند که افغانها به سیستم ممنوعی لویه جرگه رجوع
نموده و مشکل شان را از آن طریق حل کنند!!



تأسیست به تشخیص ملت خود اعتماد کامل داریم
ملتیی که بخاطر اسلام ده سال مکمل وافر آتش
زخون کشید ۱۰۲ میلیون شهید داد و حق کشورش
و میراث کردید و بخون شهدا سرح شد مرکز بچیزی
کمتر از اسلام و ارضی نخواهد شد



کسانی که از فشار ملت خو دبیم دارند و نمیتوانند
بر ملت خود اعتماد کنند و از انتخابات با نیت های
کریاکرانی قرار می کنند مسئولیت حوادث پیش
را بر دوش خواهند گذاشت

(راه های حل بحران افغانستان)

روبرو شدند می‌توانند به رأی گیری متوسل شوند هر کس را که از تأیید اکثریت برخوردار بود بحیث امیر بپذیرند .

۲- برای آنکه امارت کسی مسلم گردد توافق عام و سرتاسری لازم و ضروری نبوده تأیید اکثریت کفایت می کند چنانچه عدم بیعت عده محدودی برای مدتی با ابوبکر صدیق (رض) امارت او را خدشه دار نساخت .

۳- بیعت خصوصی و سری و توسط عده محدودی مدار اعتبار نمیباشد .

۴- چنانچه رأی گیری سری و شفاهی توسط یک شخص جائز است و در تاریخ اسلام نمونه واضح و روشنی برای آن وجود دارد رأی گیری سری ، تحریری و توسط چند نفر نیز مانع و اشکالی ندارد . هر چند طریقه اظهار رأی در باره امیر - ثابت نبوده و به صوابدید مسلمانان گذاشته شده است ولی درین زمینه اصولی ثابت و محدودی نیز وجود دارد که لازم است در هر نوع ظروف و شرائط مراعات گردد امت وائمه هردو بمراعات آن مکلف اند که مانونه هایی از آنها توضیح میدهم .

۱- احدی حق ندارد برای رسیدن به قدرت تپ و تلاش ورزیده بمبارزات ناجائز انتخاباتی متوسل شود

۲- اگر اجتماع مسلمانان دارای امیر جائز و شرعی است که اکثریت بر او مجتمع و متفق اند اما دیگری می آید و در امارت با او به نزاع می پردازد و بدین ترتیب شیرازه وحدت مسلمانان را متلاشی میسازد باید با شخص دومی تا سرحد توسل به سلاح مقابله کرد .

۳- ترشیح و نامزدی امیر از هر طریقی که انجام یابد لازم است متصل آن بیعت عام و معلن صورت گیرد

رأی دهی به امیر و بیعت با وی باید بحکم ایمان و باتوجه به اهلیت و کفایت امیر باشد نه براساس رفاقت ، قرابت - مال و منصب و یا غرض دیگر دنیوی ، پیامبر (ع) می فرماید هرکسی با امیری بخاطر غرض دنیوی بیعت کرد در روز قیامت در زمره کسانی د ر برابر خداوند می ایستد که وی

ج) با آنان تکلم نمی کنند به نظر رحمت سوی شان نمی نگرد - آنها را از گناه تزکیه نمی کند و برای شان عذاب دردناک است . باتوجه بهمه این مطالب است که ما برای حل مشکل افغانستان و تشکیل شورای مقتدر و انتخاب امیر واحد برای ملت خود طرح انتخابات را پیشنهاد می کنیم . تا ازین طریق - جلو درگیری های مسلحانه برای کسب قدرت سد گردد - امکان حکومت های کودتائی برای همیش منتفی شود . و خاندان و قبیله معینی از راه سازش ها برملت مسلط نگردد و احدی از راه اعمال قوه فکر رسیدن به قدرت را در سر نپروواند . و اگر امیری پس از رسیدن به قدرت بیراهه رفت و انحراف و کجروی هایش بجای رسید که دیگر قابل عزل است عزل او منتج به درگیری ها و بیستونین نشود و ملت مجبور نباشد تاراه سکوت در برابر حکام جابر و ظالم را اختیار نماید یا بار دیگری سلاح بردارد و طریق قیام مسلحانه برای عزل آنها را انتخاب نماید بلکه شوری مقتدر نماینده ملت با صلاحیت عزل حکام را داشته عزل و نصب حکام از طریق آرام و مسالمت آمیزی صورت گیرد .

باید متوجه بود که ما بامشکل تعدد احزاب مواجه هستیم هر حزب گمان می کند که برای رهبری ملت و تأسیس حکومت اسلامی در افغانستان استعداد و اخلاص بیشتری دارد و نفوذ و محبوبیتش میان مردم اگر نسبت به دیگران بیشتر نیست کمتر نخواهد بود حاضر نیست قضاوت احزاب دیگر را در باره حیثیت و اعتبار خود میان مردم بپذیرد . و به رول و نقشی که در حکومت آینده به وی داده میشود قناعت کند برای هر یکی حکومت جداگانه نیز نمیتوان ساخت ، پس برای تشکیل حکومت واحد و در رأس آن زعیم واحدی چه چاره ی جز توسل به انتخابات و مراجعه به آراء مردم داریم ؟

در شرایطی که روسای احزاب حاضر نیستند از موقف شان تنازل نمایند و حزب مربوطه شانرا در صالح ترین حزب مدغم کنند و بدست مستعد ترین امیر بیعت نمایند - و اگر به این کار حاضر میبودند نباید احزاب جداگانه برای خود درست می کردند .

تشکیل شوری براساس تساوی و تقسیم پست های حکومت بطور مساویانه میان احزاب عملی است که نمیتوان نمونه د ر تاریخ اسلام برای آن سراغ گیرد و تجارب متعدد مانیز نشان داد که چنین کاری راه حلی برای مشکل ما نمی باشد .

و از طریق لویه جرگه و شورای اهل محل و عقد نیز نمیتوان مشکل مذکور ر احل کرد .

پس راه حل واحد تأسیس شورای مقتدر و تعیین رئیس حکومت - مراجعه به آراء مردم و اجرای انتخابات است مراجعه به آراء مردم و انتخابات دو صورت میتواند داشته باشد :

الف : انتخاب مستقیم به نحوی که مردم بیکی از افرادی که برای امارت مناسب تشخیص داده اند مستقیماً رأی میدهند و هرکی اکثریت آراء را کسب کرد بحیث امیر پذیرفته میشود .

ب : انتخاب غیر مستقیم به نحو که نخست شوری منتخبی تأسیس می گردد سپس شورای منتخب مذکور کسی را از میان اعضای خویش با اکثریت آراء بحیث امیر انتخاب می کنند تأسیس شورای منتخب نیز دو صورت دارد :

۱- از هر حوزه انتخاباتی - کاندیدی که اکثریت آراء را کسب کرده است بحیث نماینده حوزه مذکور به شورای منتخب اعزام می گردد .

۲- در حوزه های انتخاباتی بجای آنکه رأی به کاندید های مشخص داده شود به احزاب رأی داده میشود بعد هر حزب به تناسب آراء که کسب کرده است نمایندگانی به شوری منتخب معرفی می کند . شکل اول تأسیس شوری منتخب دارای چند نقیصه اساسی است -

الف : تنافس و رقابت میان کاندید های متعدد منتج به درگیری هاء خرید و فروش آراء و جعل کآریها گردیده کسانی که در تحمیق مردم ماهر اند و برای خریدن آراء مردم امکانات بیشتری دارند اکثریت را حاصل نموده پس از احراز عضویت شوری ، ناگزیر راهای جبران ساری که در جریان انتخابات متحمل شده اند جستجو نمایند ، از عضویت شوری استفاده سوء نموده سلسله رشوت و خرید و فروش آراء د ر شورای منتخب نیز ادامه می یابد .

ب : در هر حوزه انتخاباتی کسانی که به کاندید ناکام رأی داده اند - از حق تمثیل در شورای منتخب محروم میشوند . به این ترتیب در مجموع کشور تعداد بزرگی از مردم از حق تمثیل در شوری محروم میگردد مخصوصاً اگر قوه چنان باشد که از مجموع کاندید ها کسی کامیاب شمرده شود که بیشترین آراء ر اکسب کرده است درینصورت شاید تعداد آراء کاندید های ناکام در مجموع بیشتر از کاندید های کامیاب باشد - اگر این تعداد را با تعداد کسانی که اساساً در رأی دهی اشتراك نمی کنند جمع کنیم بطور مسلم اکثریت ملت را تشکیل خواهد داد و بناءً شوری مذکور شورای ممثل اقلیت خواهد بود .

در انتخابات به اساس نمایندگی متناسب که در آن رأی به احزاب داده میشود - هیچ رأی بهدر نییرود و در ارسال نماینده به شوری بی اثر نمی ماند همچنان درین نوع رأی گیری - جلو تنافس و مسابقات انتخاباتی و درگیری های ناشی از آن گرفته میشود ، زیرا رأی به کاندید های حریف و رقیب نه بلکه به هیئت های اجتماعی احزاب ، تنظیم و برنامه هایش داده میشود و هر حزبی که سابقه اش خوب تر است بهتر میتواند برای ملت خدمت کند ، شایستگی و استعداد اداری و تنظیمی اش بیشتر است و بیشترین تعداد افراد صالح در آن جمع شده است اکثریت آراء را کسب می کند ، مصلحت دیگری که براین نوع انتخابات مرتب می گردد آنست که یکبار رأی گیری کافیست تا هم نماینده شوری مرکزی از هر حوزه انتخاباتی را تعیین کرد و هم شوری های محلی برای هر حوزه را تشکیل داد . زیرا هر حزبی که اکثریت آراء در یک حوزه را کسب کرد - نماینده حوزه مذکور در شورای مرکزی را معرفی می کند و همچنان - هر حزب به تناسب آرائیکه حاصل کرده است نمایندگانی به شورای محلی معرفی می نماید بناءً به انتخابات مکرر - ضرورتی نمی افتد .

و برای آنکه افراد نااهل به شوری راه نیابند و احزاب نتوانند نمایندگان غیر مستحق و غیراهل را برای به شوری بفرستند - میتوان هیئت باصلاحیت

را غرض تزکیه افرادی که از طرف احزاب معرفی میشوند توظیف کرد - این مصلحت بزرگ نیز در طریقه معمول انتخابات آزاد که بهر کسی اجازه میدهد خود را کاندید کند و یا توسل بهر وسیله و حربه ای اکثریت آراء را حاصل و به شوری راه بیابد تامین نمی گردد تنها از طریق انتخابات براساس نمایندگی مناسب میتوان جلو نفوذ افراد ناصالح به شورای منتخب را گرفت این نوع انتخابات در واقع نشان میدهد که هر حزبی از چند در صد ملت وکالت و نمایندگی نموده و تنظیم برنامه ها - اداره و قیادتش مورد تأیید چند فیصد ملت است تابا توجه به آن ، فیصدی نمایندگان هر حزب در شوری تثبیت گردد و مدعی امتیازات بیشتر نشوند عدم قناعت برحق جائز و حرص برای کسب امتیازات بیشتر است که مانع توافق میان احزاب و تشکیل شوری موثر و مقتدر می گردد .

کسانی که با انتخابات مخالفت می ورزند و در جهت تشکیل شوری مقتدر و تعیین امیر منتخب موانع ایجاد می کنند مسئولیت حوادث دردناک آینده را بعهده خواهند داشت . ماصرف دو راه را برای تأسیس حکومت آینده کشور درپیش داریم : راه مراجعه به آراء مردم و تشکیل شورای منتخب تأسیس حکومت آینده از این طریق و راه درگیری ها مسلحانه و غصب اقتدار از راه اعمال قوه و توسل به جنگ . ما نمی خواهیم ، يك قطره خون - در مسابقات ناجائز کسب قدرت بزمین بریزد از چنین کاری در برابر خدا و در برابر ملت اظهار برائت می کنیم و بهمین خاطر است که بر انتخابات اصرار می ورزیم و مکرراً اعلان می کنیم که حکومت کسانی را که مورد تأیید اکثریت ملت باشند می پذیریم و هرگز در برابر چنین حکومتی متوسل به اقدام مسلحانه نخواهیم شد .

مانسبت به تشخیص ملت خود اعتماد کامل داریم ملتی که بخاطر اسلام ده سال مکمل رادر آتش و خون گذشتاند ۱۲ میلیون شهید داد و همه کشورش ویران گردید و بخون شهداء سرخ شد هرگز بچیزی کمتر از اسلام راضی نخواهد شد . پس ازین ملت ما ملت شهید پرور مجاهد و مهاجری است که به کسی

دیگری جز مسلمانی که از تعهدش نسبت به اسلام مطمئن است رای نخواهد داد - او دوست و دشمنش را شناخته است و در مدرسه جهاد و هجرت به نحوی تربیه شده است که مخلص را از منافق بخوبی میتواند تفکیک کند .

کسانی که از قضاوت ملت خو دبیم دارند و نمیتوانند بر ملت خود اعتماد کنند و از انتخابات بابانه های گوناگونی فرار می کنند مسئولیت حوادث بعدی را بدوش خواهند کشید .

حقیقت امر این است که پس ازین ملت ما نه حکومت تحمیلی اقلیت ها را از هر قماش که باشد نمی پذیرد . کسی که برای آزادی کشور و تأسیس حکومت اسلامی ده سال بجنگد این حق مسلمش را نیز بدست خواهد آورد تا در باره حکومت آینده کشورش که برای آن این همه قربانی ها را تقدیم کرده است و این همه دشواری های جانکاه و جانفرسا را تحمل نموده است اظهار رای کند .

اقتناع مردم - اداره و کنترل افغانستان و جلوگیری از درگیری های مسلحانه برای کسب قدرت جز از طریق تأسیس حکومت منتخب میسر نمی باشد ، انشاء الله چنین حکومتی تأسیس خواهد شد و این ارمان بزرگ ملت ما تحقق خواهد یافت . و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب .



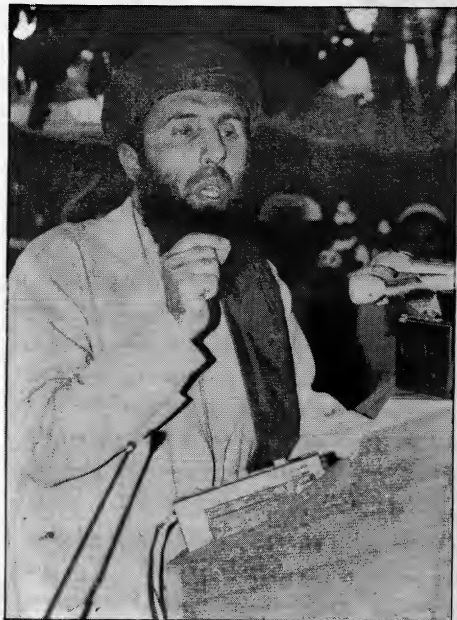
د حزب اسلامي افغانستان د مجاهد امير ورور حکمتيار د هغوی وينا متن يوه برخه چې د کندهار له جهادي سفرورو مستعيني په کوبه کې يوې درنې غونډې ته واورول: !

اداره

رژيم د مجاهدينو په وړاندې نشي تم کيدلای. خپله
روسان پردي باندې اعتراف کوي چې زمونږ د پوځونو
دوتلو نه بعد د نجيب حکومت نه شي کولای د مجاهدينو
په وړاندې تم شي، په دې خاطر هغوی اوس کوښښ
کوي چې څنگه کولای شي چې د مجاهدينو ترمنځ
اختلاف را پيدا کړي، څنگه په افغانستان کې د مجاهدينو
مجاهدينو په لاس د يو اسلامي حکومت له راتلونې
مخنيوی وکړي. ددې لپاره هغوی خپل والي په کندهار
کې مکلف کړ چې له ځينو مجاهدينو سره خبرې وکړي،
هغوی ته دغه تمه ورکړي چې لکه دوی په جنگ کې
برخه وانخلي او د کندهار په ښار د حملې په کار کې شريک
نشي، نو کيدای شي چې د کندهار والي له خپل ټول پوځ
او مليشې سره هغوی ته تسليم شي او په دې ترتيب
هلته دهغوی حکومت اعلان شي. بيا به هغوی په کندهار
ښار کې د خپلې خوښې لويه جرگه را غونډه وي.

زه ولاړم کندهار ته ترڅو له مجاهدينو سره خبرې
و کړم او د دښمن دغه لويه توطئه شننه کړم، پريښودم
چې دښمن موافق شي چې د مجاهدينو ترمنځ اختلاف را
پيدا کړي. ښايه مجاهدين د يو بل پر خلاف د دروي او
دهغوی ترمنځ د وینو تونيدو سلسله پيل شي.

شم احمد ما د کندهار له زورور او با ايمان
مجاهدينو او قوماندانو سره له نږدې وکتل هغوی له ما
سره په څو خبرو تعهد وکړ چې مونږ به ترهغه وخته
خپل اسلامي جهاد ته په همدې موجوده شکل ادامه ورکړو
ترڅو په افغانستان کې د مجاهدينو په لاس اسلامي
حکومت جوړ شي. ترڅو چې په افغانستان کې د مجاهدينو
په لاس اسلامي حکومت نه وي قائم شوی، مونږ به خپله
وسله په ځمکه نه ږدو او له خپلو خندقونو او سورچونو



ورونو! ما کندهار ته په دې خاطر سفر وکړ
چې تاسې به اطلاع لري چې دلته يوه افواه خوره شوی
وه. داسې چې د کندهار والي غواړي چې له ځينو تش
په نامه قوماندانو سره د قضايم په نتيجه کې داسې کار
وکړي چې له يوې خوا د مجاهدينو ترمنځ اختلاف را پيدا
کړي اوله بلې خوا د دغو تش په نامه مجاهدينو په وسيله
د کندهار له ښار نه دفاع او حمايه وکړي.

روس اوس په افغانستان کې ماتي خوړلي. روسان په
دې پوهيږي چې د روسي پوځونو له و تلو نه پس د کابل

به نه پورته کيږو .

همداراز د کندهار مجاهدينو له ما سره په دې خبره يې تعهد وکړ، چې مونږ له دينه پس لويه جرگه نه غواړو. لکه د نجيب لويه جرگه چې موونه منله د روس په خوښه او د مسکوپه اشاره هم لويه جرگه نه منو، له دينه پس به د انتخاباتو په نتيجه کې زمونږ د ملت په خوښه اسلامي حکومت جوړيږي. چې لدې لارې اسلامي حکومت نه وي جوړ شوی. مونږ بل راز حکومت نه منو، هغوی له ما سره په دغه خبره تعهد وکړ، چې انشاء الله له دينه پس به مونږ نه کودتايي حکومتونه منو، چې پنځه صاحبمنصبان دي له يوې فرقې نه څه ټاکنونده راوباسي، د رياست جمهوري قصردی محاصره کړي، راديو دي ونيسي او پيادې له هغې لارې نه اعلان وکړي چې انقلاب وشو يو حکومت نسکور شو او بل حکومت يې پرځای را منځ شو. له دينه پس به مونږ دغسې کودتايي حکومتونه نه منو، داسې کودتايي حکومتونو ته به موقع هم نه ورکوو. انشاء الله تردی وروسته نور کودتاگي نشي کيدلای، د کودتاگانو له لارې نه څوک قدرت ته نشي رسيدلای. همداراز له دينه پس مونږ خانداني حکومتونه نه منو، چې د يو ټبر حکومت دی له پلار نه لمسی ته په ميراث پاتې شي. که په کورکي نارينه نه وو پاتې نو لسورته دی پاچايي په ميراث پاتې شي. له دې وروسته دغسې خانداني حکومتونه هم مونږ نه منو. په دې خبره هم د کندهار مجاهدينو له ما سره تعهد کړی. له دې وروسته به د مجاهدينو او مهاجرينو په خوښه اسلامي حکومت جوړيږي. دغه چا په لاس چې په دې جهاد کې برخه اخيستی، ملت ته يې امتحان ورکړي، کفايت او اهليت لري او ملت يې په خپله خوښه انتخابوي او ورباندې اعتماد کوي. په دې خبره هم د کندهار مجاهدينو له ما سره تعهد کړی.

ورونو! زه اوس له کندهار ولايت نه دومره ډاډه اومطمئن یم، چې د بل هېڅ ولايت په نسبت دومره ډاډه او اطمینان نلرم. د کندهار مجاهدينو چې کومه قرباني ورکړې دغه قرباني پرته له ايمان نه نه شي کيدلای، لويشت لويشت کندهار وران شوی، يواځې په دې څو ورځو کې پسي زه هلته وم موږ د پنځلسو په شاوخوا کې زخميان ليدلي

چې بندوبست ورته شوی او پاکستان ته مو د تداوی لپاره رالېږلي، د کندهار ښارهر ټبر او کورنۍ له يوه نه زيات شهيدان ورکړي.

زه هغه بله ورځ د پنجپاي کمپ ته تللی وم. د کنفرانس نه بعد می غوښتل چې د شهيد تورن عبدالحی د فاتحي لپاره دهغوی کورته ورشم، په لاره کې زمونږ راهنما لاره غلطه کړه. بلې کوڅې ته داخل شو، هلته مو پوښتنه وکړه چې د شهيد تورن عبدالحی کورچيرته دی؟ هغوی مونږ راهنمائي کړو او بالاخره د يو کور دروازې ته ودرېدلو. ماشوم ئې راووته، پوښتنه مو ترې وکړه چې د شهيد تورن عبدالحی کور دلته ده؟ وي ويل هو! دا د شهيد تورن صاحب عبدالحی کور دی او زه دهغه زوی یم. ورور يې راووتلو. مونږ ورته وويل چې داد شهيد تورن صاحب عبدالحی کور دی ويل يې هو! دا د شهيد تورن صاحب عبدالحی کور دی خود لته يو بل شهيد تورن عبدالحی هم شته، دهغو کور بل ځای دی، اوس له دينه سرې اندازه لگولای شې، چې په دې يوه کمپ په دوو کوڅو کې د يوې رتبې او په يوه نامه دوه شهيدان ولرو، مونږ څومره شهيدان ورکړي دي. مونږ په يوه شهيد تورن عبدالحی پسي گرځيدلو او د بل شهيد تورن عبدالحی کورته ودرېدلو. تر ديارلس لکه زمونږ د شهيدانو تعداد زيات دی. يعنې دهر اوو اتو کسانو په سړمونږ يو شهيد ورکړی، دهر اوو اتو افغانانو په سړيو ترن شهيد شوی او درې لکه دغسې کسان لرو چې ييا ي لاس پری دی، يا ي پښه قطع ده، يا ي سترگې له لاسه ورکړي، يا فالج دی، خدای خبر چې په دې غونډه کې به څومره کسان داسې وي، چې دهغوی خامخا يوځای او دوه ځايه زخمي شوی وي. که دلته اوس پوښتنه وکړو چې څوک يتيم لري، څوک چې په کورکي کونډه لري، څوک چې شهيد لري، څوک چې معلول لري، څوک چې معيوب لري، څوک چې پخپله زخمي شوی لاس دی او چت کړی، زه يقين لرم چې داسې څوک به پاتې نشي چې هغه دی لاس اوچت نه کړی. دا زمونږ حالت دی، دغه قرباني زمونږ ملت د خدای لپاره او د اسلامي حکومت لپاره ورکړي دي. د کندهار زړورو او با ايمان مجاهدينو دا ټولې قرباني ددې لپاره

ورکړې، چې په افغانستان کې د یوه مسلمان امیر او قیادت تر مشرۍ لاندې یو اسلامي حکومت جوړشي. (د برخوالو و تکبیر).

څوک چې د خدای لپاره او چټ نشي. په آخرت او الله یې ایمان نه وي او په شهادت کې خپل ژوندونه لټوي، هغه دومره قرباني ته نشي تیاریدلی. ستاسې به په یادوي چې کله هم شاهي نظام د یوې سپینې کودتا په نتیجه کې نسکوریده ماته و ښی چې چا په هغه ورځ یو کارتوس فیر کړی؟ د چا یوه قطره وینه تویه شوی؟ چا دهغه رژیم نه د یوې قطري اوښکې یا د یوې قطري وینې په قیمت دفاع کړی؟ ولی خلک هلته د یته تیار نشول چې یوه قطره وینه دې تو. شی؟ ولی دوی په هغو ټانکونو باندې د گلوکېلې اېښودلې چې هغه رژیم یې نسکور کړی و؟ په دې خاطر چې له هغه رژیم نه یې دفاع یو اسلامي جهاد نه گڼلو. ولی راشي اوس و گوري چې د یو مورچلي نه د دفاع په خاطر یو په بل پسې گڼ شمیر مجاهدین په شهادت رسیدلي، ماته هغه بله ورځ وروڼو ویل، وچې په ارغنداب کې د یوه زیکا ویک خواته څلورتنه مجاهدین یوپه بل پسې شهیدان شوي دغوښوټوټې زیکاویک شاو خواته پرتي، بم ورباندې لگیدلي، خوهمدغې مورچلي ته بل مجاهده پورته کیږي، هغه په شهادت رسیدي بل ورپورته کیږي، د یوې وړې مورچلي نه اوس گڼ شمیر مجاهدین په داسې شهامت سره دفاع کوي. (د برخوالو و تکبیر).

زمونږ ملت به د اسلامي حکومت نه په راکم شي راضي نشي. زما وروڼو تر اوسه پورې خو مونږ د جنگ خبره کوله او په دې کې پوره کامیاب وو. الحمد لله اوس زمونږ جنگ د کامیابي درشل ته رسیدلی دی، اوس زمونږ او د وروستي فتحې ترمنځ ډیره کمه فاصله موجوده ده او انشاء الله د فتحې ورځې نورې نږدې دي. خدای به روسان د افغانستان نه خپل رسوا او نکام باسې او په افغانستان کې به د مجاهدینو په لاس اسلامي حکومت جوړیږي. خو اوس دا خبره مهمه ده، چې په دې خبره باندې مونږ فکر وکړو، چې سباته به څوک حکومت کوي؟ اسلامي حکومت به دچاپه لاس جوړیږي؟ څنگه به جوړیږي؟ ددې مختلفو تنظیمونو ترمنځ به دا فیصله څوک کوي؟ څنگه به دا فیصله کیږي؟ ددې لپاره چې د تنظیمونو ترمنځ د قدرت

په سر جنگ ونشي، ویني توي نشي، یو بل ته په مورچلو کې پرېښوخي، د خپلې وسلې په زور څوک خپل رقیب او حریف ونه ټکوي، او قدرت دې غضب نکړي، ددې چاره په څنگه کوو؟ داهم ستاسې د فرد فرد وظیفه ده، تاسو ټولو مخورو، علماؤو، مشرانو وروڼو چې تر اوسه دغه جهاد دغې مرحلې ته را رسولی. نن باید په دې خبره فکر وکړي چې دالوی مشکل مونږ څنگه حل کولای شو؟ دښمن هم دغه تبلیغات کوي چې که روسان ووتل، د نجیب حکومت نسکور شو، نو په افغانستان کې به یې امنیتي او خونریزي شروع کیږي. بل جنگ به پیل کیږي بیا به داسیاسی ډلې اوسیاسی احزاب دیوبل په خلاف وسله اوچتوي. اوبالاخره به په افغانستان کې ویني توییږي. ترکومه ځایه چې په حزب اسلامي پورې اړه لري، وروڼو زه دحزب اسلامي نوم ددې په خاطر نه اخلم چې هغه یوه بېله امتیازي ډله و اوسې، مونږ دغه حزب ددې لپاره ندی جوړ کړی چې له ملت نه بیل شي او ملت کې دې اختلاف را پیدا کړي، دغه حزب مونږ د ملت د خدمت له پاره جوړ کړی. ددې لپاره مو جوړ کړی، چې له یوه منظم حزب او ټولګې نه پرته جهاد نشي کیدلای، تر جهاد نه مخکې اسلام مونږ مکلف کړی یو، چې یو تنظیم او امیر ولرو، باید پیعت وشي، دغسې افراد وی چې سمع او اطاعت ولري منظم صف او حزب وی، تر هغه وروسته جهاد او هجرت کیدلای شي، کله چې مونږ د جهاد اراده وکړه، ومو لیدل چې په افغانستان کې یو اسلامي حزب نشته، کمونستي ډلې جوړې شوي وی، د کمونیزم سیلاب را روان دی، زمونږ ملک د کمونیزم خطر تهدیده وی. که دهغه مقابله ونکړو نو دا زبکستان او تاجکستان له سرنوشت سره مخامخ کیږو. اراده مو وکړه، یو بل ته مو د ورورۍ لاس ورکړ، په جومات کې مو سره وپیژندل. کښیناستلو چې دغه خطر را روان دی، په ملت کې هم دا آگاهۍ نشته چې ددې خطر

مقابله وکړي، څه وکړو؟ تعهد مو وکړ چې یو حزب به جوړوو، له هغو کسانو نه چې له لومړۍ ورځې نه مو دغه تعهد کړی ما، مخکې تاسې ته عرض وکړ، چې یو ولېس کسان شهیدان شوي او یوازې زه ژوندی يم. مونږ دغه حزب ددې لپاره جوړ کړ، چې د اسلام کلمه او چته کړو. نه په دې خاطر چې په ملت کې اختلاف را پیدا کړو باور

وکړی که د جهاد د شروع کیدونه د مخه په افغانستان کې بل اسلامی حزب او امیر وای نو موږ به هیڅکله بیل حزب نه و جوړ کړی او بیل امیر به مو نه وو ودرولی. اوله بل چا سره به مو بیعت نه وکړی. پداسی حال کې

چی مونږ دا گناه گڼو، چی یو امیر دی وی، مسلمانان دی په هغه راغونډوی، هغوی دی په خپلو منځوکی متحد وی او بل څوک دی ور سره اختلاف وکړی او بیل تنظیم دی جوړکړی. پیامبر (علیه السلام) فرمایي چاچی دغسی کاروکړ، لومړی امیر سره یی اختلاف پیل کړ او د مسلمانانو اتحاد یی ختم کړ، دغه سری پری کړی او په قتل یی ورسوی، مونږ نه غوښتل چی بیل تنظیم جوړکړو، قرآن عظیم الشان فرمایي: چی څوک یو جومات گوری دغه بنیاد او اساس دی هم په تقوی سره ایښودلی شوی وی هغه به په همدی جومات کی و دریری او لمونځ به کوی، بیل جومات به ځانته نه جوړه وی او د مسلمانانو په منځ کی به اختلاف نه را پیدا کوی.

(المسجد امس على التقوا من اول يوم احق وتقوم

فيه، فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين) هغه جومات چی د لومړی ورځی نه یی اساس او بنیاد په تقوی ایښودل شوی، دا ددی وړ دی چی په هغه کی و دریری او لمونځ پکی وکړی. په هغه کی داسی کسان دی چی پاکي خوښوی او خدای له پاکانو سره مینه ساتی، د پاکانو په ډله کی به و دریری، په هغه جومات کی به و دریری چی دغه اساس او بنیاد له لومړی ورځی نه په تقوی سره ایښودل شوی (د برخوالو تکبیر).

ورونو! که د حزب اسلامی نه مخکی بل اسلامی

حزب وای نوزه په تعهید دادرته وایم، چی مونږ به دا حزب نه و جوړکړی. اوس زه د حزب اسلامی له طرف نه تاسی ته اطمینان درکوم چی مونږ نه غواړو د اقتدار په سردی ناحقه یوه قطره وینه هم توی شی. مونږ د خپل ملک آزادی غواړو او په هغه کی اسلامی حکومت، مونږ غواړو، چی د پرون ورځی ظالمان دی زموږ پر مظلوم قوم بیا مسلط نشی. پیادی هغه، فاسد، نااهله، بدینه حکومتونه زمونږ پر ملت ونه تپلی شی. مونږ غواړو چی د ملت په خوښه دی یو اسلامی حکومت جوړ شی. هغه چا چی خپل

ملک آزاد کړی، پیدای ورکړی، وینی یی تویی شوی، د دوی په خوښه دی یو اسلامی حکومت جوړ شی. مونږ غواړو چی انتخابات وشي، د ملت رأی ته دی رجوع وشي. په چا باندی چی هغوی اعتماد وکړ مونږ دغه حکومت منو. زه دادی لاس او چتوم، چی زما دی مجاهد ملت چی په چا باندی اعتماد وکړ زه دغه حکومت قبولم. په دی خاطر چی زه اوس په خپل ملت اعتماد لرم دغه ملت چی اوس یی دیارلس لکه شهیدان د اسلام لپاره ورکړی. یقین لرم چی هغه به له مسلمان حکومت نه پرته په بل حکومت راضی نشی، شرعاً هم دددی ملت حق دی. هیڅوک حق نلری چی د خپلی خوښی حکومت په خلکو باندی وټی. اسلاماً هغه امیر چی خلک په خپله خوښه او آزادی له هغه سره بیعت ونکړی دغه امارت مسلم ندی. هغه یا غاصب امیر دی او یا هم جابر امیر، په اسلام کی خاندانی حکومتونه نشته، پیامبر (علیه السلام) رحلت کوی ولی دخپل کور، تهر او کورنی نه څوک مشخص دامیر په حیث نه ټاکي، څوک نامزدکوی هم نه، امت ته یی پرېږدی چی هغه یی پخپله خوښه انتخاب کړی، گوری چی د مدیني خلک پخپلو منځونوکی را غونډیږی، انصار وای چی امیر باید زمونږ له منځ نه وی، مهاجرین وای چی امیر باید له مونږ نه وی. یو بل څوک غږ او چتوی چی نه یو امیر له تاسی نه او یو امیر له مونږ نه، یو بل وای چی نه امیر له مونږ نه او وزیر له تاسی نه، حضرت ابوبکر صدیق (رض) وای چی حضرت عمر (رض) ددی وړدی چی باید ورسره بیعت وشي هغه راپورته کیږی او د حضرت ابوبکر صدیق (رض) په لاس بیعت کوی. ددی خبری معنی داده چی دا موضوع امت ته پرېښودلی شوی چی پخپله خوښه امیر انتخاب کړی. حضرت عمر (رض) همداسی انتخاب شو، حضرت عثمان (رض)، حضرت علی (کرم الله وجهه) ټول. مونږ وایو چی د ملت په خوښه چی کوم حکومت جوړ شی مونږ هغه حکومت منو، انتخابات دی وشي، د انتخاباتو په نتیجه کی چی دی ولس په چا باندی اعتماد وکړ مونږ هغه منو، زمونږ په باب داویلی کیږی چی حزب خو ډیره وسله لری، تاسی اوری کنه چی په دی شپو ورځوکی مخصوصاً تبلیغات کیږی، چی د پاکستان حکومت او شهید ضیاء الحق، د حزب ملگرتیا کوله اوله هغه سره یی خاصه دلچسپی او

علاقه درلود له، او اوس چی هغه شهید شوی دی، حزب په میدان کی یواځی پاتی دی او حزب زیات وسایل لری، تنظیم لری او مجاهدین لری او قوت لری او انحصار طلب دی او د قدرت لپاره په کمین کی دی. چی یوځل روسان ووځی او د نجیب حکومت نسکور شی. خمدای خبر چی له نور، دی ورو ورو احزابو سره به هغه څه کوی! داخپل حریفان به څنگه ټکوی، څنگه به قدرت په زور سره ترلاسه کوی. د حزب پر خلاف له ابتداء نه تر اوسه مسلسل همدا ډول تبلیغات کیدل. خو وروڼو تاسی شاهد اوسی زه غواړم چی د خدای په وړاندی او ددی ملت په وړاندی مسئول نه وم او اتمام حجت وشي.

زه نه غواړم چی په افغانستان کی دی د اقتدار په خاطر یوه قطره وینه هم په ناحقه تویه شی. زه له چا سره د جنگ غوښتونکی نه یم، زه د وسلی په زور حکومت غوښتل نه غواړم، په دی یقین نلرم، او زه هغه یو غیر اسلامی حکومت گنم، زه غواړم چی د د ملت په خوښه دی اسلامی حکومت جوړشی، زه په انتخاباتو باندی اصرار کوم، ما وروڼو ته ویلی دی چی راځی له اوسه لاد مجاهدینو حکومت جوړکړو، زما د ریاست په دوران کی د مجاهدینو حکومت جوړشو، ماویل راځی چی دا حکومت عملاً په داخل کی تاسیس کړو، ترڅو سبا زمونږ ملت په دی تشویش کی نه وی چی که روسان ووتل یوڅوک به حکومت کوی، دا حکومت به تیار جوړوی، د نجیب د حکومت ځای به ونیسی. بیا به د همدغه حکومت تر نظارت لاندی عام انتخابات وشي او بیا به یو منتخب حکومت جوړ شی. الحمد لله دغه کار وشو. ما هغوی ته پیشنهاد وکړ چی راځی اوس یوه منتخبه شوری جوړه کړو، ترڅو ملت مطمئن شی چی ددی نه پس چی حکومت راځی، داسی نده چی احزاب به یی پرمونږ باندی مسلط کوی. او مشران به د خپلی خوښی مطابق یو حکومت راولی. حزبی حکومتونه به وی، خاندانی او کودتائی حکومتونه به وی. مات مطمئن شی، راځی چی همدا اوس یوه منتخبه شوری جوړه کړو. ولی تاسو گوری چی ځینی دوستان له انتخاباتو نه ویریږی. زه له انتخاباتو وږه نلرم. زه په خپل ملت اعتماد لرم. داد ملت حق گنم. دغه ملت چی په هر تیر کی شهید ورکړی، آیا دا حق نلری چی د سبا ورځی حکومتونه باب خپله خوښه څرگنده کړی؟ خپله رایه ورکړی؟ له

هغه نه ټپوس وشي؟ د جهاد لپاره خو هغوی په ما پسې ملاتړ له، قربانی فی ورکړه اوشهیدان یی ورکړل. ولی د حکومت د جوړولو وخت چی راشی. بیا وایو چی نه هغوی خو په څه نه پوهیږی. داخو د امیرانو کار دی او دا ملت خوبی سواده دی، اکثریت یی بی سواده دی. دښه او د بدو تفکیک نشی کولای. قربانی ورکولای شی.

اسلام لپاره شهید ورکولای شی، سنگرونه پاللی شی، د دښمن مکر پیژندلی شی، د هغوی قوطی شنډولی شی. خو چی د حکومت د جوړولو وخت را ورسیږی بیا وایو چی نه دا خونه پوهیږی، بی سواده دی، زمونږ د ملت اکثریت خلک بی سواده دی، خو زه وایم چی دغه بی سواده خو مؤمن او مجاهد ملت فیصله منم، دی قوم چی کومه فیصله وکړه زه هغه منم. (د برخوالو تکبیر).

ورونو! زه د اتمام حجت لپاره دا خبره بیا تکراره وم، ځکه حزب اسلام متهم دی، اوس حزب اسلامی انتخابات غواړی خو نور کسان له انتخاباتو نه وږه ساتی. یالویه جرگه یا ده وی او یا بی طرفه حکومت یاده وی، زه نه لویه جرگه منم او نه هم بی طرفه حکومت. که څوک کولای شی، یو بی طرفه حکومت راولی، له دی ځایه نیولی او تر لندن، واشنگتن او مسکو پوری دی لاس خلاص وی غزنیه وگورم چی هغه څنگه بی طرفه حکومت راولی. نور بی طرفه حکومت په افغانستان کی نشی چلیدلی. د مجاهدینو حکومت به راځی. له دینه پس په افغانستان باندی د مجاهدینو پرته بل څوک حکومت نشی کولای. زما مهاجره وروره ته به حکومت کوی. هغه مجاهد به حکومت کوی چی زخمی شوی او ویننی توی شوی. زه هغه بی ننگه، بی طرفه نه منم، چی لس کاله دی. زما په ملک باندی د گولیو باران وی او هغه دی په اروپا او امریکا کی چې چی کوی او انت دی. روسان هغه ته بی طرفه وواي. زه د هغی بی ننگه، بی طرفانو حکومت نه منم، د پوی شپې لپاره یی هم نه منم. آیا تاسو به د دغی بی ننگه، بی طرفانو حکومت منی؟ څوک چی دغی حکومت نه منی هغه دی خپل لاسونه اوچت کړی (د برخوالو مکرر تکبیر و نه او د ورور حکمتیار له دغی وینا سره د پیوستون تعری).

ورونو! کوردوویز دا خبره کوی چی ما له افغانانو

نه دا تپوس کړی چی اکثریت افغانان انتخابات نه خوښوی او لویه جرگه غواړی . ما هغه بله ورځ په یوه مطبوعاتی کنفرانس کی وویل : چی کور د وویز صاحب له چا نه تپوس کړی ؟ چا ورته ویل چی مونږ انتخابات نه غواړو او لویه جرگه غواړو . دا چیرته هغه سروی کړی . په کوم ځای کی یی له خلکو نه پوښتنه کړی . عجیبه ده ! هغه په خپل ملک کی انتخابات غواړی او زما په ملک کی لویه جرگه غواړی . زه ورته وایم چی زه لویه جرگه نه غواړم ، زما مجاهدین یی نه غواړی . زما ولس یی نه منی . لویه جرگه زما مسئله نشی حل کولای . لویه جرگه خو عجیب هم دایره کړه . آیا د افغانستان مسئله یی حل کړی شوه . کوردوویز دا خبره د مسکو په اشاره سره کوی ، له واشنگتن سره د تفاهم وروسته هغه دغسی پلان جوړ کړی ، چی څنگه په افغانستان کی د مجاهدینو په لاس حکومت را نشی . که د ملت نه پوښتنه وشي نو په طبعی ډول به د مجاهدینو په لاس په اسلامی حکومت جوړیږی . خو که مسئله دود پنځو کسانو ته چی په اروپا او امریکا کی پراته دی) خوښی ته پریشو د له بیا په اسلامی حکومت نه راځی ، هغه وایی چی لومړی دی ، د دیرش تنو بیطرفانو یو مؤلف حکومت جوړ شی ، بیا به دا د بی طرفانو حکومت د خلی خوښی لویه جرگه را وبولی . بیا به دا لویه جرگه په افغانستان کی دایمی او ثابت حکومت جوړوی ، چی د تل لپاره به هغه حکومت د یوه قانونی حکومت په توگه پاتی وی . مطلب ته متوجه یاست ؟ لومړی به دیرش کسه بیطرفان ، بیطرفان څوک دی ؟ بیطرفان هغه دی چی روس ورته بیطرفه وواي . یعنی په دی لس کاله کی فی روسانو ته څه بده خبره نه وی کړی . د هغوی مخالفت یی نه وی کړی ، د مجاهدینو ملگرتیایي نه وی کړی ، په جهاد کی یی برخه نه وی اخیستې ، د یتیم او یتیمکی یی نه وی پاتی کړی ، د رحمی په سړی لاس نه وی ایښی . د شهید د کورنی تپوس یی نه وی کړی د جهاد گردونه یی په سر نه وی ، پریوتی ، اروپا او امریکا ته تللی وی ، هلته یی چرچی کړی وی او پدی ډول یی روسانو ته ناسته کړی وی چی زه بی طرفه یم . هغه به د دغسی دیر شو «بی طرفانو» حکومت غواړی . بی طرف به روسان هم منی ځکه دا د روسانو د خوښی و طرفان دی . بیا به انتخابات نه کیږی . بیا به

له ملت او مجاهدینو نه تپوس نه کیږی . دغه دیرش . بی طرفان به له اروپا او امریکا او ایټالیا نه راځی . او په افغانستان کی به حکومت جوړوی . بیا به د خپلی خوښی څه کسان را غونډه وی او هغو ته به د لوی جرگی نوم ورکوی ، پوهیږی چی څوک به را غونډه وی ؟ د خپلی خوښی کسان داسی نه چی ستا د خوښی کسان به پکی راځی . نه ! هغوی د خپلی خوښی کسان به پکی راټولوی . او هغه به هم په اصطلاح بی طرفان وی ځکه که بی طرفان نه وی . خو بیا خوي روسان نه منی !! مجاهد نشی را تلای ، قوماندان نشی راتلای . په دی خاطر چی هغوی بی طرفه نه دی ، روسان یی نه منی . بیا به دغه لویه جرگه د خپلی خوښی دایمی او ثابت حکومت جوړه وی او هغه حکومت به تل لپاره پاتی وی . ما ته وویاست ، چی له افغانانو نه به داسی بی همته څوک پیدا شی چی د کوردوویز دا طرحه دی ومنی ؟ څوک چی د دغه پلان په کلکه مخالفت کوی او هغه غندی هغه دی خپل لاسونه اوچت کړی (د برخوالو مسائل تکپرونه ټولو خصارو خپل لاسونه پورته کړل او د مجاهد وروژ حکمسمار له دی وینا سره یی لږو خپل بیا خپل کلک ملاتړ وشود) .

ما هغه بله ورځ په یوه مطبوعاتی کنفرانس کی وویل چی آیا کوردوویز صاحب ما ته د دی اجازه را کوی چی زه د ده د ملک اکوادور په هکله د دواړو احرابو بعضی مخالف حزب او واکمن رژیم ترمنځ (هی هلمه هم د قدرت کشمکش دی ، د انتخاباتو کار پیل شوی او انتخابات کیږی .

لومړی د بیطرفانو حکومت جوړ کړم ، بیا دی هغه بیطرفه حکومت لویه جرگه را وبولی بیا دی د دواړو احرابو ترمنځ منازعه په دی شکل حل شی ، چی دغه لویه جرگه دی فیصله وکړی ، چی د خپلی خوښی حکومت جوړ کړی . کوردوویز صاحب دا منی چی زه دی د هغه ملک په برخه کی دغسی تصمیم ونیسم ؟ که هغه دیتسه تیار ندی ، زه څنگه دا تصمیم چی په افغانستان کی دی د کوردوویز صاحب د خوښی د بیطرفانو حکومت را شی . هغه هم داسی حال کی چی کوردوویز له خپله طرفه هڅه نشی کولای . مسکو او واشنگتن چی څه ورته وواي هغه خبره کوی ، هغه به خپله طرفه هڅه هم نشی وکولای . هغه



لومړۍ څۍ مسکو ته، بيا واشنگټن ته، له هغوی نه به استعلاج کوی او چي وپوهیدلو چي دوی په کومه خبره راضي کیږي. بيا هماغه خبره کوي. زما د ملت پروا نلري، زما د شهیدانو غم ورسره نشته بلکې هغه د روس امریکا خوښي ته گوري چي هغه په څه باندې راضي کیږي.

ورونو! مونږ دا لویه جرگه او هاغه لویه جرگه نه منو، دنیا ته مو دا اعلان دی چي زمونږ له ملک نه لاس په سر شی. روسی پوځونه دی ووځي. زما د ملک په داخلي چارو کی مداخلت مه کوي. ما پریږدی چي خپل سرنوشت پخپله وټاکم، زما په ولس کی دا اهلیت او کفایت شته چي خپل مشکلات په خپله حل کړي. ستا وصایت سرپرستی او قیمیت ته حاجت نشته. که چیري زه ونشم کړای چي خپل کورنی مشکلات په خپله حل کړم، بيا به له چا نه غوښتنه وکړم چي راشه له ما سره مرسته

و کړه، چي زما په ملک کی کورنی مشکلات دی را سره حلې کړه. خو تر اوسه پوري زه دی ته نه یم اړسوی. ته ووځه، خپل پوځونه وباسه. زما په کورنیو چارو کی مداخلت بند کړه، ما پریږده چي زه د خپلي عقیدي په رڼا کی خپل مشکلات حل کړم، که ونشم. توانیدلای، مجبور شم؟ ستا کسومک ته اړشم، بيا به تاته خواست وکړم. بيا به تاته لاسونه اوږده کړم چي راشی له ما سره مرسته وکړي!!! خو زه دپته اړنه یم. زه خپل مشکلات پخپله حل کولای شم، ته ووځه، ته ما ته مشکل مه را پیدا کوه، زه خپل مشکلات پخپله حل کولای شم. زه دنیا ته همدا خبره کوم. روسان دی ووځي، د روسی ټانکونو په سر چي حکومت راغلی. هغه دی نسکور شی. بيا دی زما ملت ته دا موقع ور کړي چي خپل سرنوشت پخپله وټاکي، انتخابات به کیږي او د انتخاباتو په نتیجه کی به یو منتخب حکومت جوړیږي.

ورونو! تاسی په په دی شیو او ورځو کی او ری چي زما او حزب اسلامي په خلاف په ډیره براخه پیمانه ناروا تبلیغات او پروپاگاندا کیږي. موږ صرف یوه گناه لرو او هغه دا چي د اسلامي حکومت نه پرته بل څه نه شو. زما صرف همدغه گناه ده. زه دمنن ته نه تسلیم یم، زه د روس او امریکا سره سازش نه کوم، یم دی خاطر

ورور حکمتیار دکندهار له څورو مجاهدینو سره دروغ په حال کی چي له ما له سره یو منظم قوت دی. د دی قوت په جهاد کی لویه برخه ده. هغه سازش ونکړ، دپنهن په خپل دام کی ونشو اچولای او همیشه د هغه مقابله کړي. په دی خاطر باید طبعاً زه د دی ناروا تبلیغاتو نښانه وم، باید په ما پسی دغه ټول تبلیغات وشي. بی بی صدای امریکا، د روس خبری آژانسونه، کابل راډیو، یواځی دا تیره شپه به یی ترلس ځله زبات زما په خلاف تبلیغات کړي وی، خو زه له دغو تبلیغاتو څخه نه ویریم، زه له خدای نه راضي او مشکور یم. چي دواړه د اسلام ضد طاقتونه له ما نه نا امید دی او له ما نه طمع نه لري. خدایه شکر چي ما ته د اسلام دښمنان طمع نه لري. زه به په هغه صورت کی دغه جنوم چي د اسلام دښمنانو طمع را ته درلودلی او زه یی خپل دښمن نه گڼلی.

زما یی تقدیر او تمجید کولای. زما یی ستاینه کولای. زه د بخدای نه سپاس گذاریم چي دښمن له مانه طمع نه لري او په دی پوهیدل کی چي زما سازش ورسره ممکن ندی. مونږ ته افراطي جنگجو او سازش ناپذیر عناصر وای او دغه تیره شپه به مو اوریدلی وی، چي ویلی یی چي گویا د څنگه په کمپ کی ځیني کسانو د حکمتیار د راتلونکې مخنیوی وکړ او پرېښود چي هاته حلیه وکړي.

الم . احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون . ولقد فتن الذين من قبلهم ، فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكذابين .

ترجمه :- آيا ميپندارند مردم كه گذاشته شوند به مجرد اين كه گویند ايمان آوردیم وایشان امتحان کرده نشوند وهر آيينه امتحان كردیم آنان راكه پيش ازایشان بودند پس البته معلوم خواهد كرد الله آنانی راكه راست گفته اند وهر آيينه معلوم خواهد كرد دروغگویان را.

تنبیه :- دنيا عرصه امتحان بندگان خدا است ، اضافه براین كه كفار ، مشركین ملحدین ، منافقین وفجار مورد عذاب الهی قرار میگیرند واز اعمال زشت شان جدا پرسش به عمل می آید وهر يك شان به کیفر كردارشان میرسند ؛ آنانی كه به خدا ايمان آورده اند نیز خود را از سخط خدا ایمن تصور نکنند ؛ چه تنها گفتن «آما» برای كمال مسلمانی و مؤمن بودن كافی نیست - لازمی است كه مسلمان علاوه بر ، بجاآوری عبادت خدا (ج) مقابله شدید دشمنان خدا را نیز باید به عهده گیرد ودراین راه از بذل هیچگونه ایثار و قربانی (چه جانی باشد وچه مالی) دریغ نرزد ، چرا؟ بخاطر این كه گفتن «آما» ثبوت عملی میخواهد واین ثبوت عملی تن دادن به حوادث بزرگی است كه در راه ادعای مسلمانی بر سر راه مسلمان عرض اندام میکند- نبرد با این حوادث و پیکار در راه اعلاى كلمه الله و تعمیم دین او امتحان هر مسلمان مكلف است ؛ چه بدون بمیان آمدن این محك فرق راستكاران و دروغگویان بس دشوار است . و ابتلاء و امتحان خداوند(ج) نیز بخاطر آن است كه مسلمان را از منافق جدا كند و به عامه مسلمانان بفهماندكه فلان مسلمان خالص است وفلان منافق - خداوند ما را در زمره مسلمانان واقعی محسوب و محشور كند . (آمین)

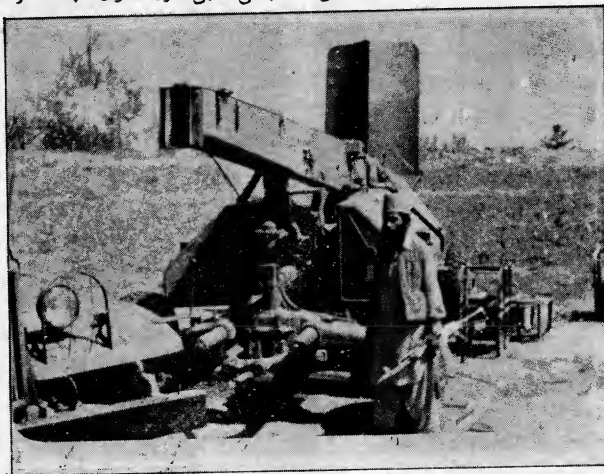
وجه اشتراك در خارج از كشور	مسئول مدیر - فروغگر
سالانه ۱۸ دالر	مرستیال :
شش ماهه ۹ دالر	مولوی محمد نعیم « نائب
قیمت يك شماره ۲ دالر	لیكوال غفری :
	۱- محمد رحیم « خنجر
	۲- ذبیح الله « قریشی

حال دا چی الحمد لله مونږ د څنگه په کمپ کې لویه حسه درلودله. ځینو کسانو دا اعلان کړی و چې دلته څوک جلسه نشي جوړولای ماویل چې وبه گورو چې جلسه جوړولی شئ او کنه! دا به څوک وی چې زما د جلسې هڅه ونیسې. روس او امریکا چې زمونږ مخه ونشي نیولای. نو ته قوم فروش به څنگه زما په مخ کې ودریږی. مونږ جلسه دایره کړه. زمونږ دا جلسه له اتو بجو څخه تر یوې بجې پورې وه. ما تقریباً یو نیم ساعت په هغه جلسه کې خبرې کړې او تر پایه پورې هم خلک آرام ناست وو او خلک راتلل او یوکس هم له جلسې نه ندی خړو ځیندلی، خو امریکا غوړ راډیو باید ووايي چې حکمتیا د څنگه کمپ ته تلو خو هله د «ظاهر شاه» طرفدارانو ورته د تلو موقع ورنکړه، مورچل په مورچل تلل او بالاخره هغه مجبور شو چې خپله جلسه وځنډه وی. تاسو به اوریدلی وی چې زمونږ په خلاف دا ویل کېږي.

دوی زمونږ له ملک نه دوتلو په حال کې وی، دا ځکه چې ما ویلي وو چې که روسان د افغانستان د مسئلې حل کول غواړي، نو له مجاهدینو سره دی خبر واخوړه کینی. له چا سره چې د جنگ په میدان کې جنګیږي. د میز په سر دی هم له هغو سره کینی او مخامخ خبرې دی ورسره وکړي. له امریکا سره زما په سر سازش نشي کولای. پاکستان زما نماینده کې نشي کولای، زه آزاد یم، غلام نه یم، هېڅوک زما سر نوشت نشي ټاکلی. که روسان د افغانستان د مسئلې حل غواړي نو له مجاهدینو سره دی خبر واخوړه کینی او که له دیننه پرته روسان له پوځي پلي لاری نه د افغانستان د مسئلې د حل کولو کوښښ وکړي. نو مونږ به بیا د دغسې معاهدې د منلو پابند نه یو. بیا به زمونږ حملې په روسی پوځونو حتی په هغه وخت کې هم جاري وی چې وروستی پوځي له افغانستان څخه وځي.

ورونډو! د دی وجه دا ده چې روسی پوځونه هغه چې له کابل نه خوځیږي، نو هغو ته د کابل مزدور رژیم داسې صحنې برابرې وی چې د گلو هارونه یې په غاړه کې ور واچوي، د گلو گیډې ورکړي، د گلو پانی ورباندې وپاشي. چې گویا هغوی خپله «انترناسیونالیستي» وظیفه

چې روسان وځي خو حکمتیاري نه څیړیږي. هغوی ورباندې حملې کوي. یوازې دی هر روسی پوځونو باندې د حملې طرفداردی او که دا حملې جاري وی کیدای شي چې روسان خپل وتل وځنډوي، هو! ما دا فیصله کړې چې په روسی پوځونه باندې به حتی هغه وخت هم حملې کېږي چې



په عکس کې د پی، وی، نا راکت له دستګاه سره په نظر راځي چې د کابل ولایت د شکر دری ولسوالۍ په فتح کې د ورور احمد مجاهد ناصري تر قوماندې لاندې په غنیمت نیول شوی.



الف : فقهی قواعد :

بوسلحه قاعده : (الاصل فی الکلام الحلیفه)

ترجمه : «به کلام کی حقیقت اصل حالت دی»

یعنی ترهشی وخته پوری جی د کلام حمل کول په حقیقی معنی باندی محکمت وی نه مجازی معنی باندی ن شئی حمل کیدل او د امکان ترسره به پوری استعمال شوی لفظ کی د هغه د حقیقی معنی مراد کول لازمی خبره ده دا ځکه جی په لفظ کی حقیقی معنی اصل او مجازی معنی خلاف اصل ده او ترشو پوری جی د اصل اسکت وی د اصل خلاف ته عدول نه شی کیدل .

لفظ به له دوه ټو حالتو څخه خالی نه وی یا په حقیقت وی او یا مجاز . حقیقت : هغه لفظ دی جی په خپل هغی معنی کی جی د هغی د پاره ونه شوی دی استعمال شوی وی . لکه (څیروونکی) لفظ جی د هغی نه څیروونکی حیوان مراد شی یا د (نور) لفظ جی : هغی نه وروپاتی مراد شی .

مجاز : هغه لفظ وی جی پرته د هغی معنی نه کوم جی د هغی د پاره ونه یوسیدی استعمال شوی وی . خو د حقیقی او مجازی معنی کواو ترمنځ به یو له یو مناسبت موجود وی او د حقیقی معنی مراد کولو څخه منع کونکی قرینه موجوده وی . لکه (څیروونکی) لفظ جی هغی نه عالم انسان مراد شی یا د (نور) لفظ جی د هغی نه علم مراد شی . ولی نه (څیروونکی) او یا د (نور) الفاظ مطابق ذکر شی لو پرته د حقیقت له بر بل څه حتی حقیقی لیدل او یوانی پوهمنو معنی کواو باندی جی (څیروونکی) او د (نور) الفاظ ورته ونه شویدی مثال تیری . مگر په هغه صورت کی جی په حقیقی معنی باندی ن حمل اول له سره امکان ونه لری نو بیا هغوی په مجازی معنی کواو باندی حمل ولی شی خو دا هم هغه جی د حقیقی معنی د مراد کولو څخه منع کونکی قرینه موجوده وی . که نه وواځی جی ما څیروونکی وینید نو ستا د خبری نه معلومیدل شی جی تا څیروونکی حیوان لیدل دی اوکه وواځی جی نور څیروونکی نو ستا د خبری نه نهیولی شی جی وروپاتی خبره شویده . ولی که ته وواځی جی ما څیروونکی وینید جی د قضیه په کرسی ناست ټ . ستا د خبری نه دا معلومیدل شی جی تا ناام قاضی

لیدل دی . نو څیروونکی لفظ دی پدی مجازی معنی کی له دی کبله استعمال کړو جی د دی او د حقیقی معنی ترمنځ مناسبت موجود دی هغه دا جی ظالم د څیروونکی حیوان سره مناسبت لری . امکان نه لری جی پدی کلام کی د څیروونکی لفظ څخه حقیقی معنی مراد شی ځکه جی قرینه هغه دا خبره جی د (قضیه په کرسی ناست) د دغی حقیقی معنی مراد کول منع کوی . په همدی وول که ته وواځی جی (نور) استوانو ته لیککړی ورپه برخه کوی) د دی له نهییدل شی جی تا د نور د لفظ له د علم معنی مراد کړید د دی قرینی په سبب جی (استوانو ته لیککړی ورپه برخه کوی) او د دواړو معنی کواو ترمنځ مناسبت هم شته هغه دا جی علم د نور سره مناسبت لری له دی حقیقی جی هر یو له دی دواړو نه خنی او مستور څیزونه کشفوی او صواب او شی لاری ته لارښوونه کوی .

پدی قاعده باندی بناء شوی مثالونه :

۱- که یو سړی وویل جی دا کوږی برخیاو اولادونو له هغوی وروسته پر خیرالو باندی

و قه کړی دی او هغه سړی هم ځان او هم لسیان درلودل نو وقت یی ځانته او له هغوی وروسته پخیرالو ته رسیږی او لسیانو ته یی نه شاملیږی ځکه د اولاد لفظ حقیقت دی په ځانته کی او مجازاً په لسیانو کی استعمالیږی او ترشو پوری جی حقیقت محکمت وی مجاز ته لگ نه شی کیدل . اوکه یوکی وویل جی دا حمام یی برخیاو اولادونو او له هغوی وروسته پر مسکینانو باندی و قه کړیدی او ده ځان له درلودلو یواځی لسیان یی وه نو وقت یی لسیانو ته کیږی یعنی مجازی معنی مراد کیدل شی ځکه جی د حقیقی معنی مرادول د امکان په چوکاټ کی نه راځی .

۲- که یو سړی وویل جی دا بری د زید دی نو د هغه دا کلام حمل کولی شی په اقرار باندی پدی خبره جی سړای د زید ملکیت دی . او که وی ویل جی زما له مرگه وروسته زما دا سړای د زید دی د هغه دا کلام پدی خبره اقرار له شی کول کیدای جی سړای د زید ملکیت دی بلکه د زید لپاره په هغی سره وصیت بلل کیدل د هغه دا خبره جی (زما له مرگه وروسته) د دی مجازی معنی په اغیستلو باندی قرینه ده .

۳- که اصیلی خپلی خنی غلطه کوونکی ته وویل جی پرتاسی خپل ځان د زرو ربو په بدل کی خرڅ کړیدی او هغه وویل جی قبوله کړی می . د کلام تغافل منع کیدی او د هغی دا قول جی (پرتاسی خرڅ کړیدی) د جال او مقام په قرینی سره په مجازی معنی باندی حمل کولی شی جی هغه تزویج او لکچ ده . ځکه جی اصیله بنه اصل غرضیله قسه شی . همدا ډول نو پوری مقام د ازدواج مقام دی ممکنه لده جی نو پوری لفظ له مجازی معنی نه پرته په حقیقی معنی باندی حمل کوی شی .

دوسلحه قاعده : (لا جبره للدلالة فی مقابلة التصريح)

ترجمه : «د تصریح په مقابله کی دلالت ته اعتبار نشته»

د مقایسوا اداء کول به یا پهرنوی باندی د صراحت له لاری نه وی یعنی د مراد په افاده کولو کی به په صریح او څرگندو الفاظو سره وی او یا په د حال د دلالت د لاری نه وی . که یو څرک تا ته وواځی جی دا کتاب واخله نو د هغه دا خبره د کتاب پریقش باندی د ذات یو د افاده کولو کی صریح بللای شی .

اوکه درته وواځی جی دا کتاب می پرتا باندی دلسو ربو په بدل کی خرڅ کړیدی او ته ورسره وواځی جی قبوله کړی می دی او وینم دی نه وی ورکړی . که لکه څه شی هغه کتاب فیض کړی شی یعنی حالت پر اذن بلایدی په قبض سره دلالت کوی . مگر صراحت خورا قوی دی د حال د دلالت نه .

نو که که صراحت او دلالت دواړه سره سمه شی او مراد له هغی دواړو نه سره مختلف وی نو اعتبار څه نه ته ورکول کیدی جی صراحت افاده کړی وی نه هغه ته جی دلالت یی افاده کوی . نو لکه جی دواړه سره متعارض واقع شی دلالت ساقطیږی او په صراحت باندی عمل کیدل شی .

مثالونه :

۱- که یو چا به بل باندی مال خرڅ کړ او مشتری بایغ ته تجر ب له وی تسلیم کړی او بییمه یی د مجلس کی قبض کړی او که د بایغ له خړانه د بییمه د قبض نسی ورسره لوه شوی د مشتری دا قبض صحیح کیږی کی د حال په دلالت سره هغه د هغی پریقش باندی ځانښودن کړنول شویدی . او بایغ ته د دی حق دلی حاصل دی جی بییمه تری پرته واخل او د ښو په بدل کوی بییمه وسای .

ولی که بایغ مشتری د بییمه د قبض نه منع کړی و نو پدی صورت کی دلالت ساقطیږی او مشتری ساقط او د هغی په قبض تکرکی او که بییمه د نسی له قبض قیدم کړی و بایغ ته د هغی د استرداد او د ښو په بدل کی د حبس حق حاصل دی ځکه په قبض باندی اذیت لولای دی جی هغه په صریحی نسی سره کومه جی د دلالت سره معارضه ده ساقط شویدی .

۲- که یو چا بل ته مال هبه کړ او د هغی حالت د موهوبه څیز د قبض پر اذیت باندی دلالت لری . که موهوب له هغی نه شوی څیز په مجلس کی قبض کړ او دا قبض یی صحیح دی ځکه جی ده ته دلالت د هغی په قبض تکرکی او که بییمه د نسی له هبه ښه او بشپړه شوه (ځکه جی هبه پرته له قبض څخه نه بشپړه کیږی) او موهوب له (چا ته جی هبه شویده) د موهوبه څیز مالک کړی او په هغی کی یی تصرفات صحیح دی .

ولی که هبه کوونکی موهوبم په د هبه کړی شوی څیز د قبض څخه منع کړی و او له معنی څخه وروسته یی هغه څیز قبض کړ او د هغه دا قبض له صحیح کیدی او هبه هم نه پوره کیدی او موهوب له د موهوبه څیز مالک نه کړی جی طبعاً په هغی کی یی تصرفات نه په صحیح کیدی دا ځکه جی ده قبض پر اذن دلالت دی جی هغه ده صریحی نسی سره کومه جی د دلالت سره معارضه ده ساقط شویدی .

۳- که یو شخص داسی مغایزه ته انوت جی هغی کی څیزونه دیشترالو دکتی او نشتر لپاره خرڅه شوی وه او هغوی د نئ یو څیز د پرېود لپاره واوځیست او د نشتر او تیری نه پرته یی له لاسه ولوید او هلاک شو . نو د هغی شأن پرده باندی نشته .

شکه چی د مشرتراو دکتنی د باره د عرض حالت دلالت کوي پر اذن بالدي بردي خبره چی مشرترا هغه څيز دشرا په وخت کي راواندي او ودي کوي. ولکه د سنازي خاوند نوموړي شخص د عرشه شوي څيزونو د پوځيز د راجيستنې څخه منع کي او هغه له مني وروسته راجيستن او دلالت نه ولويد او هلاک شو. نو پر بالدي د ملاک شوي څيز ضمان دي. اگرکه په هني کی له ده نه تيري او کوتاهي هم نه وي شوي. او شکه چی په اجنهاد سره اذن د حال په دلالت سره دي او هغه په صري لبي سره کوبه چی د دلالت سره معاينه د ساقط شو.

دبارولسه ناعده: (لا ساقط لاجنهاد چی مورد نفس)

ترجمه: «په کوبه موردی چی نص وارد شوی وی هلته د اجنهاد اواره جواز لشته، پخنی اجنهاد په هني شرعي قضیه کی نه روا کيږي کوم چی د هني په حکم بالدي نص وارد شوی وی شکه اجنهاد په هغه قضیه کی صورت نیسي چی په هني کی له سره نص نه وی راغلی.

اجنهاد په لغت کی ژباړ او زحمت لگول دی د مقصود د ترلاسه کولو لپاره. او په اصطلاح کی د قبیله له خاړو د زحمت مصرفول دی د شرعي حکم د تحصیل لپاره.

د اجنهاد شرائط: چېنجد باید مسلمان، عاقل، بالغ او بالغ ونسی وی پخنی په طبیعي توگه باید ټولنهمه اوسي په عری لنت باید عالم وی او د کتاب الله په هني آیتونو بالدي کوم چی د اکمل پوری تعاق نیسي باید کابل استواء ولری او د حدیثو په عالم بالدي د متن اوسند، راسخ او مستوح له انحاطه باید پوره پوره و اساطف وی او د اکملو د اسباط په هکله باید اوقاتی ولری. البته دا شرائط د مخالفیند شرائط دی کوم چی په تړاو اکملو کی فتوی ورکوي او په یو حکم کی د جنبد لپاره فقط د هماغه حکم پوری د مربوطو مسائلو علم او معرفت ضروری دی.

مثالونه:

۱- د قنار د لوبو پر حالت بالدي نص وارد شوی. لو اجنهاد له هني پر جواز وړکولو گنجایش له شته.

۲- نه پدی بالدي وارد شويدي چی پینځه پر پدمی اوین پر منکر بالدي نص وارد شوی اجنهاد له دی جواز نه شته چی پین پر پدمی بالدي مقرر کړی.

۳- بالدي بالغه وارد شويدي چی کله د متوق شامن او یا وروسته وه نو سوره کی د بدن د هغه د متروکه مال شیره برخه کيږی نو اجنهاد له دی جواز لته شته چی په نوموړی صورت کی د متوق سوره د هني په په زیات حق قائل شی.

۴- نص د مدعی قائل په قصاص بالدي کله چی عاقل او بالغ او یا د متوق اولیاد یی مطالبه وکړی وارد شويدي نو اجنهاد له دی گنجایش لته شته چی د قصاص په عدم وجوب اجاره وکړی.

۵- نص پدی بالدي وارد شويدي چی په حقوق عبادو کی د شهادت تصاب دوی سره یا پو سري او دود بیخه دی نو اجنهاد ته پدی خصوص کی کرم گنجایش لته شته شکه د اجنهاد گنجایش د نص په عدم موجودیت بالدي مفید دی.

څوارولسه ناعده: (ما ثبت علی خلاف القیاس فیغیر لا یاس علیه)

ترجمه: «هغه چی خلاف القیاس ثابت شوی وی بل وړاندی له شی قیاس کیدلی» پخنی که په نص سره د کوم څیز جواز خلاف القیاس شوی وی او هغه په خپل هماغه مورد بالدي محصور بانی کیدی شی او له روا کيږی چی د هني حکم ته وروسته بل څیز بالدي په کوم کی چی نص لاری وارد شوی تطبیق شی. بل عبارت که د تصومو د تنبیق او تلوین نه دا څرگنده شوه چی شریعت د تصرفاتو په پوری نوعه کی په پوری خاصی پیدا بالدي تکیه کړیده او یا هغه په داسی حکم بالدي وارد شو چی هغه د دی پیدا سره په یو جزه د دی نوعه کی مخالف و او پدی صورت کی له روا کيږی چی په هغه جزه بالدي د دی نوعی بل جزه قیاس شی د مثال په توگه د تصومو له څرگنده شوه چی د شریعت پیدا د معلوم څیز د یس په عدم جواز بالدي بانه د یو یا هم په بعضی صورتونو کی د معلوم څیز دینیی په جواز بالدي خاصی تصوم وارد شويدي چی د اجواز باید په هماغه صورتونو پوری محصر شی په کومو کی چی تصوم وارد شوی دی او نور په مغوی نشی قیاس کیدلی. او قیاس پخنی د پوری مسئل محل کول دی پر بل مسئل بالدي په حکم کی د نوموړو مسئلو د اشتراک له کبله په علت کی.

مثالونه:

۱- په جواز بالدي د قیاس کولو په اساس، د څرگندوالی له دغه دولو د میوو خرڅول جائز له دی دا ځکه چی استصحاب په خاص نص بالدي د قیاس پر خلاف ثابت شوی ده نو بل په پرمی بالدي نشی قیاس کیدلی.

لوت: استصحاب دینو وائی چی یو څوک د اهل صحنه یو بسکه د وائی چی ماته فالین څیز پر دومره روزی جوړ که او صالحه مننه قبوله کړی نو دا بییه استصحاب بللی شی.

۲- بشعه خلاف القیاس ثابت شویده شکه چی دا متضمنه ده ملکیت غوښتنی د یو شخص لره د بل کسی ملکیت لره د جبر د لاری نه پرمه بالدي. او دا په شرع کی د معروف

او پوځیالی شوی پیدا اجنهاد کار دی. نو دا هیجا نه جائز له ده چی په بشعه بالدي د قیاس په استاد د شمنی له طریق له پرته د بل چا د مال د ملکیت غوښتنه وکړی. لکه څرنگه چی د شمنی د حق د اسقاط په بدل کی عوض هم نشی اخیستل کیدای شکه چی قصه جبر حق دی او د جبره حقوقو په بدل کی عوض اخیستل جواز له لری.

۳- کله بالغ او مشرترا د میبې او یا ښو په انداز کی سره مخالف شول او دواړه د پینه و د اقامی څخه هم عاقل بانی شول نو حکم دادی چی دواړه په قسم پادوی او پیعه په نفسی کیدلی شی پخنی مشرترا په بالغ ته سیمه او مانع په مشرترا له ښ ورویدی. او د دی حکم ثبوت په خاص سره د موضوعه پیدا برخلاا شويدي. چی هغه پیدا دا حکم کوي چی پینه پرمی او پین پر منکر بالدي دی. نوکه مؤیر او مستأیر د اجرت په اندازه کی سره مخالف شول چی یو نوموړی حکم بالدي نشی قیاس کیدلی بلکه د پینزل شوی پیدا د حکم لالای چی پینه پرمی او یا قسم پر منکر دی باید اجراءات وکړی.

پنځولسه ناعده: (لا اجنهاد لا یقتضی مجله)

ترجمه: «اجنهاد برخیل ورته اجنهاد بالدي نشی تقضی کیدلی» پخنی که جنبد په یو، مسله کی اجنهاد وکړ او د خپل صحیح اجنهاد په حساب او غوښتنی له هني کی حکم صادر کړی نو د هغه د دی حکم ابطال پر اوکله بالدي نه دی روا. برابر خبره چی دوه اجنهاد دین لوری جنبد له خوا نه وی او که د بل جنبد له طرفه. د دی سبب او وجه داده چی دومه اجنهاد په قوت کی د لومړی اجنهاد په شالته دی شکه خبر یو اجنهاد بللی شی. بل دا که مؤیر د یو اجنهاد پاملولو له پر بل اجنهاد بالدي اجازه ورکړو نو په هغه مسله کی حکم ثابت او مستقر بانی نه شی او دا کار به لویه ستونزه را منځته کړی بل وجه دا چی د دی پیدا په قبول بالدي اجماع متعقد شویده. نوکه یو جنبد په کوبه مسله کی حکم وکړ یا وروسته ده یا بل جنبد په بله مسله کی چی لومړی جنبد له تی نه پری وروته دی درلود پداسی حکم سره اجنهاد وکړی چی د لومړی جنبد سره مخالف. نو په لومړی مسله کی حکم برخیل حال نافذ بانی کړی چی د طبیعیین اجنهاد هماغه حالت په اجنهادی سالنوی د قاضی په حکم صادر شوی حکم کی مراعات کول کی که د قاضی حکم د کوم جنبد د رای سره موافق وشو نو واجب ده چی د هغه مجبر وکړل شی او نشو له شی. د مثال په توگه که قاضی په هني دعوی کی چی ده ته وړاندی شويده د امام ای حنیفه» په رایه بالدي د وقت په عدم لزوم بالدي حکم صادر کړی نو د ده د عمل صحیح دی او نوموړی جنبد د رای ای یوسف او امام ای محمد» په رای بالدي د عمل کولو په استناد هغه حکم له شی لغوه کیدلی دا شکه چی اجنهاد په خپل ورته اجنهاد بالدي له شی ملایلی. ول که ول آلام په یو مسله کی د کوم خاص جنبد د اجنهاد په پیری

پاندی امر کړی وی نو د هغه خاص اجنهاد په خلاف بالدي صادر شوی حکم لغوه کیدلی هی اگر که لومړی حکم د جنبد له خوا صادر شوی وی او یا د جنبد د رای سره برابر صادر شوی وی. په هندی ډول که حکم په غلطه بڼه شوی وی هغه هم لغوه کیدلی شی مثلا قاضی پداسی حکم سره حکم وکړی چی هغه د شریعت مخالف او تقیض وی. نو پدی صورت کی کله چی د قاضی حکم شرعی دلیل لته شته دی تکیه شوی د هني تقضول واجبی او لازمی امر دی.

مثالونه:

۱- که قاضی د مقنود شخص د وړکیدو د تاریخ نه څلور کاله وروسته له ده نه د ده د پښی په تفریق او جلاوال حکم صادر کړی. نو متاسب لنده چی د ده دا حکم تقض شی شکه چی د قاضی لومړی حکم د صحیح اجنهاد سره موافق صادر شوی دی اگر که هغه د خنی اجنهاد سره موافق نه دی.

۲- که قاضی د صاحبین (امام ابو یوسف او امام محمد) په رای بالدي د عمل کولو په اساس د وقت په لزوم بالدي حکم صادر کړی نو باید دا حکم د امام ابو حنیفه» په رای بالدي د عمل کولو په استناد ابطال له شی شکه هغه د اجنهادی قول سره موافق صادر شويدي.

۳- که قاضی د قاضی د شهادت په رد بالدي حکم صادر کړی یا وروسته قاضی د قیاس له قنوه وروسته او شهادت کی اداکر کی د هغه دا شهادت له شی قبولی دا شکه چی د هغه د دغه شهادت قبولی د یو اجنهاد په بل اجنهاد بالدي د تقض کولو متعقد دی او دا له روا کيږی.

۴- که قاضی د یو جنبد په رای بالدي حکم صادر کړی هغه ته د خپل حکم ما تمول (پدی دلیل چی ده د بل جنبد په رایه بالدي کوسه چی عدالت ته زیاته نړی ده اطلاع حاصله کړی) جائز نه دی. ول که بل دینه وروسته له هندی قبیل له ده نه بله دعوه

درسول الله صلى الله عليه وسلم جنگي تاکتيک

به بي (توزيه (۱)) كوله . دغه ډول به پورتنيو دښمنانو غلط خبرو نه دښمن ته رسول چې دهمدی له امله ددښمنانو فكر ونه نور هم گډوډشول .

د تبوك له غزا پر ته رسول الله ﷺ تل د جنگ د رازونو پر پټ ساتلو عمل كړی دی دهغه د رازونو د پټ ساتلو د ښكاره كولو په باب يو بهترين مثال هغه دی چې هغوی ﷺ عبدالله بن حشش ته وركړی و .

رسول الله ﷺ عبدالله بن حشش ته حكم كړی و چې داخط د دوه ورځو سفر كولو وړ وسنه خلاص كړ چې كله دی خلاص كړو او په مضمون يې پوه شوی د هغه سره سم پری عمل وكړه .

(۱) تور په داسی خبری ته وا یی چی ظاهری مفهوم یی یو او اصلی مقصد یی بل وی .

رسول الله ﷺ د مكی د فتحی پروخت کی هم خپلی ارادی ټپی ، وساتلی حتی چی خپله گرا نه میرمن حضرت عائشه (رض) او گران دوست حضرت ابوبكر صديق (رض) تری هم خبر نه و . د همدغه راز داری له امله رسول الله ﷺ د لس زره كسانو منظم لشكر د مكی د فتحه كولو

د جنگ په صورت کی دی داسی موقف اختیار كړی شی چی دښمن یی توقع نلری او نه بی دهغه لپاره څه تیاری نیولی وی ، ناڅاپی حمله كول په جنگ کی تر ټولو زیات ځواكمن او تر ډیری مودی اغیز كونکی عامل دی معنوی تاثیر یی هم ډیر زیات دی او له نفسیاتو لحاظه یی اثر پدی الفاظو کی بیانولی شو ،

چی د دښمن د سپه سالاری فكري قوت ښكاره كوی دیوی بریالی او نه تصور كیدونکی حملی لپاره لاندینی چاری ضروری دی .

۱ - د جنگی اړتیاوو لپاره خپلی ارادی او خپل طاقت پټ ساتل او احتیاط په ډول دخپل طاقت حقیقت هم باید پټ وساتلای شی .

۲ - دیوه لوری نه بل لوری ته په ډیره چټکتیا سره مخه راگرځولی د دی لپاره چی په داسی ځای وار وكړای شی چی دښمن ورته متوجه نه وی .

۳ - په سختو لارو تلل او له داسی مشکو ځا یونو تیر یدل چی دښمن یی هیله نه لری .

۴ - دخپلی لپاره د داسی وخت ټا كل چی دښمن ته معلوم نه وی .

۵ - په جنگ کی نوی وسله استعمالول چی دښمن یی هیله نه لری یازره وسله په نوی طریقې سره استعمالول .

۶ - د جنگ كولو لپاره داسی طریقی اختیارول چی څوك وړ سره د مخه بلد نه وی .

رسول الله ﷺ چی دغه ټولی چاری خپلی كړی دی او د هغه ﷺ ټولی غزا گان د دغه نا څاپی حملو غوره نمونه گڼلی شوی . مدینه منوره د مسلمانانو مركز و له پنځه ډوله خلكو ډكه وه ، چی پكی یهودیان ، منافقین ، د قریشو بدوی جاسوسان او دزوم نبطی جاسوسان شامل و ، هره لحظه د مسلمانانو په نا كاسو لو كی مصروف وو ، او دښمن ته یی د مسلمانانو ټول خبرو نه رسول خو رسول الله ﷺ د خپلو رازو پټ ساتلو ته زیا ته پاملر نه كوله لكه چی كله به هغوی دكومی غزا اراده كوله په هغی کی



بی دیو بل له مرستی لاند کړل .

دوخت په لحاظ دنا ځایې حملې مثال دېنې قریظه غزا ده ځکه چې رسول الله ﷺ په داسې وخت کې دهنوی په لور کوچ وکړ چې هغوی دا محال دهنه ﷺ دحملې توقع نلر له کله چې دهنوی معنویات او مورال یې بیکاره کړې او خپل فاتحانه اندازې دجګړې تر پایه په لاس کې وساته .

دجګړې په طریقو کې دنا ځایې حملې کولو مثال دا دی چې رسول الله ﷺ دېدر په غزا کې صفو ته جوړ کړی او جنگ یې وکړ تر دې دمخه په جنگي لحاظ قریش یوازی په مغلوبه جنگ پو هیدل . همدا ډول دا حزابو دخندق ، په جنگ کې خندق ایستل دجنگ دطریقې له لحاظه غیر متوقع کارو، د دی له امله چې عرب وګړي تر دې دمخه دمحاصره په وخت په خپل چا پیريال کې له خندق ایستلو سره بلد نه وو ، هغه ﷺ دطایف دمحاصره په وخت له دوه ډوله نویو وسلو دد با به او منجنيق ، نه کار واخست ، دجنگي طریقو له لحاظه یې غیر متوقع حمله وکړه ، غوره او ډیر پوه سپه سالار هغه دی چې پخپلو ټولو جنگو نو کې یوه نه یوه غیر متوقع حمله سرته ورسوي او رسول الله ﷺ په خپلو ټولو جنگو نو کې داسې کړې دي اود همدې څیز د مسلمانانو په ورستی بری کې ډیره اغیزه لرله .

لپاره را وست او قریشو ته د هغه دلیر د او حرکت او د رسول الله ﷺ د تصمیم هېڅ پشه ونه لګیده تر دې چې لشکر مکې ته نژدې ورسید او قریش په وسله ایښو د لو مجبور شول .

د ځای په لحاظ دنا ځایې حملې مثال «دېنې لحيان» غزا ده ، لومړی رسول الله ﷺ د خپل لشکر مخه دشمال په لور کړه چې قریش او بنو لحيان د هغه ﷺ اصلي لیږد او حرکت معلوم نکړای شي ، کله چې دشمال په لور د مسلمانانو د کوچیدو اوازی خپري شوي ، نو رسول الله ﷺ په نا ځایې ډول په بنو لحيان حمله وکړه او دغه ډول یې د ځای پر لحاظ دښمن په مغالطه کې وا چاوه .

دخبر په غزا کې رسول الله ﷺ درجیع مقام په لور مخکې ولاړ چې د غطفان قبیلې کلیونه نژدې سیمه ده ، له دې وروسته هغه ﷺ دخپل پوځ یو کوچنی ټولې د غطفان په لور ولیږه او دپوځ ډیره برخه یې دخبر په لور را وګر ځوله هغه ﷺ د دغه ډول نقلو حرکت په وسیله لومړی غطفان خلک پدې شک کې وا چول چې دهنه ﷺ دهمدوی لوری ته مخه کړې ده او بله لوری ته ئې دخبر یهودیان پدې شک یقیني کړل چې دهنه ﷺ مخه د هغوی په لوری ده هغه ﷺ په یوه وخت کې دواړو خوات دښمن په مغالطه کې وا چاوه او دغو دواړو لاسونه



درنگی به پیشگاه میلاد خجسته قافله سالار انبیاء علیهم السلام

پیمی که ناکرده قرآن دوست
کتبخانه چند ملت بهشت

آنگاه که انسان در منجلا ب شقاوت دست و پابیزد ، و در پرتگاه فنا و تباهی فرو میرفت . در آتش خامکان سوز تمضبات خشک و بی محتوی جاهلیت می سوخت . دیو خود خواهی و خود پسندی در آسان پهناور دلش حکومت میراند . تمیز روز از شب و نور از ظلمت ، سیاه از سفید ، نیک از زشت . . . برایش مشکل بود ، که همه را در یک تراویز بچیزان می گرفت . در آن زمان که انسان در وادی وحشت و بربریت سرگردان بود و زندگی برایش چون مرگ . در آن زمان که از لعل زین خورشید و وزش دل آویز نسیم سحر «وحی و نبوت» در سیاره خاکی اثری نمانده بود . در همه جا دیو سیاه بر سر اولاد آدم حکومت میراند . عدالت رخت بسته بود ، و آواز ایثار و خود گذری ، برادری و برابری . . . گوش نخیدگات و دردمندان و ینوایان را نوازش نمی داد . در فضای انسانیت غریب وحشت و کلبوس مرگ طنین داشت .

ظلم و تجاوز برده دار بوبرده ، حاکم بر محکوم دلها را میلرزاند و گوشها را می خراشد . در آن زمان که از انسان و انسانیت خبری نبود ، دختران معصوم و بی گناه بچرم دختر بودن زلده به گور می شدند و یا در بیابان های سوزانات سرگردان و در سیاه چالهای وحشتناک تا پایان عمر اسیر می ماندند .

آنگاه که با خدای واحد القهار ، خدایان بی شمار را به پرستش می گرفتند . گروهی عزیر (ع) را ابن الله و گروهی هم عیسی را . و مریم (ع) را در خدای خدا (ج) شریک می پنداشتند . بهشت را وثیقه میکردند و نجات از آتش جهنم را سند میدادند .

در آن زمان که شراره های ظلم و یی داد به

آسمانها سرکشیده و کاخ یی داد از تاروپود برده گان اعمار و به ثریا سر میساید .

نهال امید و میوه آرزو در سبزه زار خزان زده انسان خشکیده بود . تاریکستان سرد و تیره دیرپا شده بود . نه شفق می دید و نه ستاره صبح طالع می شد . و سالها به همین منوال می گذشت ...

که یک بار دریای خروشان رحمت الهی ، بر انسان جاهلیت زده ، در کورستان سوزان ، کویرداران که سالهای سال چشمه ساران حیات غش را بر پر کویر نشینان خشکیده بودند جاری شد . کوکب اقبال و همای سعادت بر فراز خانه انسان و انسانیت تا پایان تاریخ آشیانه گرفت . و نوری فروزان در خانه تاریک و سیاه قام انسان درخشید و تاریک ترین زوایای زندگی او را تا بید روشنی بخشید که تا پایان تاریخ رهنما و رهگشایش گردید .

در اولین فجر میلاد آن محبوب الهی ، آتشکده فارس و فارسیان که هزاران سال روشن بود و شعله هایش زبان به آسمان می کشید ، خاموش شد .

در آن شب با طلوع خورشید تابان در فراز آسمان انسان ، کنگره های قصر ستم آباد کسری میلرز و چاره دار کنگره شرب بخاک سیاه یستان می شود .

در آن شب دریاچه سده فرو می رود ... ستاره و ماه و پروین تعظیم کنان بر زمینیان فرود می آیند و لبخند میزنند ...

جریان را از زبان آن پیر مرد شب زنده دار بیان گردد که همان صبح در بازار مکه وارد میشود ، بشنوم : «دی شب مکیان در خواب فرو رفته بودند ، ای کش می دیدند که در آسمان شان ستاره ها چه نور افشانی بی سابقه و تلالو حیرت انگیز داشت ...»

آری !

آن شب ، شب میلاد نور بود . محمد ابن عبدالله که هنوز با به جهان نگذاشته بود از نوازش پدری محروم گشت !!!

او یتیم است که بعد ها از مهر سادری هم بی نصیب می ماند ، ولی هر روز که از ایام عمر مبارکش می گذشت از دادن مادر گرفته تا هنگام رسالت ، در دل مکیان و طایفان جا می گیرد و محبوب قلبها می شود !!

بزرگترین مشکلات جامعه را حل می کند و از اسانتها پاسداری می نماید و لقب «امین» را در همان جامعه شرک آلود کسب می نماید . آن ذات خجسته که هنوز خلعت نبوت را به تن نکرده بود ، اگر سنگی ها کشید ، غم و درد و المها را تحمل کرد ، تا اینکه سب ط پاک و مطهر پیغام خدا شد .

هنگامیکت به عباد مشغول بود به ادای مسئولیت بزرگ و خطیری کماشته می شود .

«اقرأ باسم ربك الذي خلق ، خلق الانسان من علق ، اقرأ وربك الاكرم ، الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم .

... این اسمی ناخوان از آنجا که بر می خیزد با بدن لرزان خانه بر می گردد و جریان را به خدیجه می گوید و می فرماید مرا بیچان ... بار دیگر در حالیکه در احدی پیچیده است فرمان می رسد : لحاف را از سرت بپرده افکن بر خیز و برپا شو ، و همه را بسوی خدایت فراخوان که تو رحمت العالین ای !! انسان را بمداخل عالی انسانیت برسان و اخلاق را تکمیل کن !

«او خود نمونه زندگی از قرآن بود ، این حقیقت از گفته ام المؤمنین عایشه» یی دادست زینرو نظر به اکالی فرامین خدا فرمودند : بعثت لایع مکارم الاخلاق .

ای معلم اخلاق !

ای باران رحمت !

ای ناجی بشریت !

ای منجی انسان

ای پیامبر جهان

ای معراج من و ای راهنمای انسان !

تو از همان با مدادی که برای نجات انسان از کشمکش‌های دوران و از اقتیاد به خدایان زمان ، بسوی فلاح و رستگارش چه ریخ‌ها بود که کشیدی و چه سهم‌هایی بود که لیدی ! سنگ طفلان و چوب دیوانگان ... را بجان خریدی تا انسان به قله‌های شامخ انسانیت برسد و وظیفه‌اش را بپا زند .

محاسن‌های اقوام ات را پذیرفتی ، فراق یاران را کشیدی ، در هجران وطن سوختی . و همران زخم زبان و شمشیر را چشیدی تا اخلاق انسان سرگردان در کویرستان‌های سراب‌زده را به پایه آتال رسانی ...

و با قبول تمام مشکلات ، راعمای پرفراز و نشیب را پیمودی تا بویکر عمر و عثمان و علی و بلال و ابوذر و سلمان‌ها ... رضوان‌الله الاجمعین را به جامعه انسانی تقدیم‌داشتی ، و فرموده‌ای که : اصحاب من مانند ستارگان اند در میان شما ، به هر کدام آنها اقتداء نمایند ، راهیاب می‌شوید .

آری !

از طلیعه نقره قام لبوت تا پایان بار عظیم رسالت لطفی از دعوت و تربیت فرونگذاشتی درین راه چنان سوختی که خدایت گفت : ای پیامبر خود را هلاک می‌کنی ...

ای مرشدم !

و ای رهنمای انسان ! بعد از رحلت بار انسانی را که بردوش یارالت گذاشته بودی بوجه احسن و نیکو بر ما رسانیدند ..

قیصر در روم نمالده و رسم در فارس !!! گلبانگ رهایی تو از حنجره ملکوتی یاران پاکبازت به آسمانها پیچید و سراسر عالم را از دعوت برحق که خود می‌خواستی آگهی بخشید . مدینه‌ای که بدستان مبارک خودت بنیافته بود ، مرکز فرماندهی اکثر نقاط جهان گردید . ولی افسوس و صد افسوس !!! هنوز از مجد و بزرگی اسلام عزیز دیری نگزشته بود که بهترین یارانت از دست ستم‌گران و قلدران که خود را از امت می‌خواندند ، از پشت خنجر خوردند ... !!

دوره شاهی آغاز شد و سیاه روزی از

سرگرفته شد ، زورگویان ستم‌گر به اریکه قدرت بنام اسلام زیر سایه شمشیر جهاد !! سرهای عزیزان ترا از تن جدا کردند ...

بارغتن خون حسین " جگر گوشه ات صفحه دیگری در تاریخ پلا کشیده انسان کشوده شد ... و به تاسی از خطی که خونت کشیدی و حسین " با خویش از آن پاسداری نمود ، تا امروز و تا صبح رستاخیز سر و شقی آزادگان جهان خواهد بود .

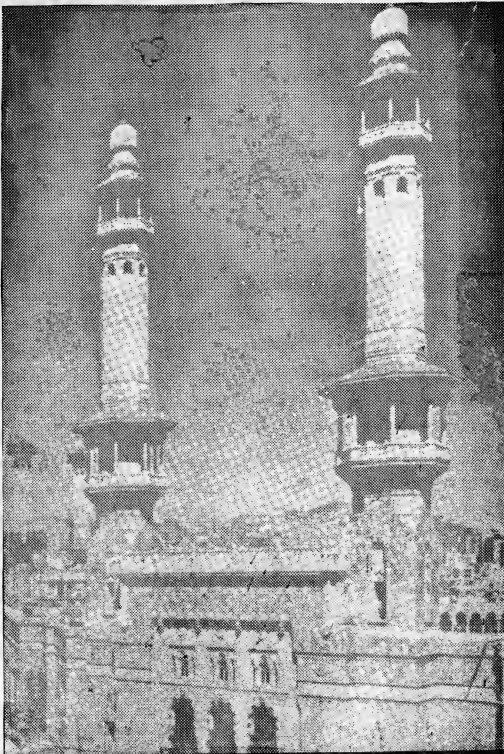
برخیز و بنگرای رهنمای ما و ای فرستاده برحق خدا ! که امت تو امروز میلاد مبارک ترا با خون خویش در سنگ‌های خوین جهاد جشن می‌گیرند و برای فروزان نگاهداشتن خط سرخ حسین که از خودت آموخته بود ، در کربلای افغانستان چه مان سرفروشی می‌کنند و جان نثاری ...

دردا ! که امروز باوجود همه شهکاری‌ها و

ایثارگریها ، دشمن از آستین ما ، مارانش میزند که دستهای گنه خیز مدعیان کاذب اسلام به خون بهترین و هروان پاکباز حسین رنگین است . بیا و بنگر که امروز باوجود اوج گیری انقلاب اسلامی در میان امت شراره‌های تفاق و شقاق سرکشیده که رشته‌های اخوت را سوزانیده ، اتحاد و همدلی و همکاری از میان ما رخت بسته است .

اگر با عالم روحانیت دست ما را نکیری در آتش خامن‌ان سوز تعصبات گروهی و منطقه‌ای و لسانی و نژادی خواهیم سوخت . ای مظهر لطف خدا !

ای شفیق ما ! ما پرواله گانیم که در عشق تو زنده‌ایم و در فراق تو می‌سوزیم ما را تنها نگذار که ما درد مندانییم ...



تسره کړی . اوس فاتح او غالب پوځ دی او له افغانستان نه وځی او افغان ولس هم ترې خوشحاله دی. آیا زه پریرم چی هغه دا تصور په دنیا کی را پیدا کړی چی د افغان ولس له روسی پوځونو نه دومره خوشحاله دی چی د وتلو په وخت کی د گلو گپه وړ کوی . د هغه لاسونه خو زما د ورونو په وینو سره دی . هغه اوس هم زما په خلاف جنګیږی ، هغه نه غواړی چی دغه جنګ دی نور پای ته ورسیدی . هغه دغه جنګ پیل کړی . اوس هم دېته تیار نشو چی د نجیب په حکومت باندی د وسلو مرستی بندۍ کړی . هغه اوس هم په جنګونو کی برخه اخلی .

هغه اوس هم زما په ملګ کی پروت دی . هغه اوس هم دغسی یو حکومت غواړی پاتی شی چی د دوی د وسلو او پوځ په زور زمونږ په ملت باندی تېل شوی وی ، او اوس هم غواړی چی د فاتح او غالب پوځ په حیث وځی او دا تصور په دنیا کی را پیدا کړی چی دا دی افغانان هم هغوی ته د گلو گپه وړ کوی او ډیر خوشحاله او راضی دی .

نه ! زه دا غواړم چی دنیا ته دا هم وښیم چی زما د ملت تصور او احساس د روسانو په مقابل کی څنګه دی . او څومره کرکه او نفرت لری او حتی د وتلو په دوران کی هم هغوی په آرام نه پریردی . د گولیو باران ورباندی وی . روسی پوځیان دی دا خاطره هم له ځان سره یوسی چی د وتلو په دوران کی هم د مجاهد گولی د هغوی له غوږونو سره تیریدلی . دا خاطره دی هم له ځان سره یوسی . ما پدی خاطر حمله کړی . زه یقین لرم چی په روسی پوځونو هر څومره حملی زیاتی شی . همدومره به ژړوځی . ځکه چی هغه زما د جنګ په نتیجه کی وتلو ته مجبور شوی . زما جنګ چی څومره تشدیه شی هغه به همدومره ژړ وځی . که زما جنګ آرام شو نو هغه پاتی کیږی . په دی خاطر ما د جنګ فیصله کړی ده . الحمدلله قبولو مجاهدینو له همدغی فیصلی سره سم پر روسی پوځونو حتی د وتلو په دوران کی حملی کړی . تاسی ته به په یادوی چی له کندهار نه چی وتل له هغوی سره څه وشول ، لاره یی هم بدله کړه خو مجاهدینو آرام پرېښودل . تر هغه ځایه یی تعقیبول چی ترڅو یی وسه پوره ومړ .

ښه ډیر تلفاتی ورته ورسوه . له کنډز او بغلان نه چی وتل کیلګی ته را غونډ شول . مجاهدینو په کیلګی باندی حمله وکړه ، دومره ستره حمله چی د جهاد په تاریخ کی سابقه نلری ، ترزرو نه زیات روسان د کیلګی په عسکری مرکز کی له منځه ولاړل .

ورونو ! د کندهار د سفر په وخت کی زما په خلاف بی بی سی او صدای امریکا ویل چی گویا هغه تللی دی او هلته قوماندانان اخلی او دا خبره د تنظیم د یوه نماینده له خولی کوی . عجیبه ده !! دا خبره هغه څوک کوی چی هغه پخپله خرڅ شوی وی . څوک چی پخپله خرڅ شوی وی هغه به د مجاهدینو د قوماندانانو په باب هم دغسی فکر کوی چی کیدای شی . مجاهد چی فقط په خدای بی ځان خرڅ کړی او هغه څوک نشی اخیستی ، د هغه مجاهد پرځد چی څوک دغسی ناروا او غلط تبلیغات کوی چی پلانی مشر کندهار ته تللی او مجاهدین او قوماندانان اخلی . هغه د ځان په حصه کی هم همدغسی فکر کوی . هغه پخپله روسانو او امریکایانو اخیستی ، په دی خاطر زمونږ د مجاهدینو په باب همدغسی خبری کوی ، زه یقین لرم چی زمونږ مجاهدین څوک نشی اخیستلای .

زما مجاهد د خپلی عقیدې او د خدای لپاره اوچت شوی . هغه خپله یو قطره وینه هم په ټوله دنیا نه ورکوی . په خدای قسم ما چی یو قدم په اخلاص سره د خدای (ج) او جهاد په لاره کی اخیستی . هغه په دی ټول عالم او هستی نه ورکوم . د دی ټولی دنیا په پاچائی یی نه ورکوم . یو قدم چی ما د خدای په لاره کی اخلاص سره اخیستی وی . څوک چی د جهاد په لاره کی په خپل قدر او قیمت پوهیږی . هغه څوک نشی اخیستی .

په هر صورت . . . اوس زمونږ ولس هوښیار دی او هیڅوک یی نه شی دوکه کولای ، هغه خپل دوست او دشمن ښه پېژنی . زه په پای کی څه مختصری توصی لرم او بیا خپلی خبری پای ته رسولم .

زما لومړی توصیه دا ده چی ورونو تاسی خو روسانو او کمونسټانو ته ماتې ورکړه او روسان مو دېته اړ کړل چی د افغانستان څخه وځی خواوس به په یوه بله جبهه کی هم هوښیار اوسی او یوه بله مقابله هم ستاسی په مقابل کی پرته ده . هغه دا چی د مفسدینو او د منافقانو

نه کوی نه به ئی په کمپ کی د مشر په حیث پیژنی او نه به ئی جبهه کی د مشر په حیث ټاکي .

دوهمه توصیه می تاسی ته دا ده چی دلته څه خیریه مؤسسی دی چی د خلکو اخلاق فاسد وی ، تبشیری فعالیتونه کوی . د دغو په ډله کله مخه نیسی او هغه به افشا کوی او مهاجرین به ډری خبره وی .

دریمه توصیه می دا ده چی کوشش وکړو چی خپل ټول ژوند د اسلام مطابق کړو ، دود او دستور ، دښمنی او دوستی دا هر څه به د اسلام مطابق وی ، په ټوله معنی به د اسلام دایری ته دا خلیو . که داسی نه وی نو بیا نه زموږ جهاد اسلامی دی او نه دا هجرت مو اسلامی هجرت .

وروستی توصیه می دا ده چی دا جنگ به تر هغه وخته پوری روان ساتو چی په افغانستان کی د مجاهدینو په لاس اسلامی حکومت جوړ شی . ترڅو چی په افغانستان کی مجاهدینو په لاس اسلامی حکومت نه وی جوړ شوی . خپله وسله به پر ځمکه ږدو او له سنگرونه په نه پورته کیږو . زه په همدی باندی اکتفا کوم .

وړونو ! دی ټول ودربری زه څو شعارونه ورکوم او ورونه به هغه له سره بدرگه کړی .

له هغه نه وروسته مجاهد ورور حکمتیار څو اسلامی شعارونه قرأت کړل چی : دحضارو لمخو ! په ډیری مینی سره بدرگه شول . حاضرین په داسی حال کی چی په پښو ولاړو د هغو اسلامی شعارونو او تکبیرونو د جلسی پراخه فضایی په لږزه راوستی وه او جلسی ته یی یو خاص شان او ډیر وړ بڼلی .

له هغه وروسته جلسه په ځانگړی نظم او نسق سره پای ته ورسیدله .



ورور حکمتیار د کندهار له قوماندانانو سره

مقابله په کوی ، هغه چی په کمپ کی دی او غواړی چی تا دوکه کړی او سبا به په افغانستان کی قدرت قبضه کړی . د کافر او غیر اسلامی قوتونو سره سازش وکړی او د اسلامی حکومت د راتلو مخه ونیسی او پر افغانستان باندی د خپلی خوښی غیر اسلامی حکومت وټی . ددی ټولگی 'مخه به نیسی . دا مفسدين او منافقين ته ښه پیژنی ددی په مقابله کوی ، دا به انشاء کوی ، دهغوی به تمجید .

او اکرام نه کوی بلکه مخنیوی او مقابله به یی کوی دهغه خوا ته به نه ودربری . هغه به د مشر په حیث نه منی . هغه ته به موقع نه ورکوی ، ولس به متوجه کوی ، د دی منافقینو مخه به دی ترتیب نیولی شی . زه نه وایم چی د هغوی پر ضد وسله اوچته کړی ، نه ! ولسی ته حاجت نشته . دا په هغه نه ارزنی چی د هغه په خلاف سړی وسله اوچته کړی . صرف دومره وکړه چی د هغه به تقدیر او تمجید نکوی . ځکه پیامبر (علیه السلام) فرمائی چی چا

د صاحب بدعت اکرام وکړ ، هغه د دین د مانای په وړانولو کی مرسته وکړه ، پیامبر (علیه السلام) فرمائی چی څوک چی له یوه ظالم سره په یوم لاره ولاړ ، د دی لپاره چی هغه تقویه کړی . په داسی حال کی چی دی پوهیدو چی هغه ظالم دی ، یقیناً چی هغه د اسلام له دایری له ووت . د دغو منافقینو او مفسدينو په ملاتړ

د وړاندې شوه دی کولی شي چې د دوهم مجتهد د رأي په موجب په هغې مسئله کې خپل حکم صادر کړي .
 لوت : دا خبره بايد په غوڅه توګه په یاد وساتو که ولی الامر قاضیان د یو خاص مجتهد د رأي په پیروي باندې مامور کړي و . او قاضي د هغه مجتهد د رأي نه پرته د بل مجتهد په رأي باندې حکم وکړ . نو د هغه دا حکم باطل او لغوه ګڼل کیږي .
 د لومړي قاعدې نه دوه لاندې مسئلې مستثنی ګڼلې شي .
 لومړی : که په قسمت او ویش کې قاحش غین شوی وي هغه نقض کېدلې شي اگرچه دا د یو اجتهاد پر خپل بل ورته اجتهاد باندې نقض کول دي ولی که چې په ابتداء کې د هغې

د صحت شرط کوم چې د عدالت تأمین دي فوت شوی دی او د ابتداء نه د ویش د عدم صحت سوال عنوان شویدي بڼه دی نقض ته اجازه ورکړل شویده . لکه د قاضي خطا کله چې د شرط په فوت کېدو څرګنده شي نو د هغه قضاء هم نقض کیږي .
 دوهم : که امام د یو څیز په نسبت مصلحت وګوري بیا وفات او یا عزل شي که هغه کار د عامه امورو څخه و نو دوهم امام ته د هغې د تغییر حق شته . د دی وجه داده چې دا ډول احکام داسې احکام دي چې د مصلحت سره سم دوران خوري . نو که دوهم امام د هغې د تغییر په هکله مصلحت وګوري او تصمص ویني نو د هغې تصمص پیروي کېدلې شي .



د تاریخ تفسیر

فضل ولی «نا ګار»

د احساس د تال سندرې نه یم ویریم

د روسانو د خویونو تریخ تعبیریم

له آمو او هندوکش راخوړ بهیریم
 په اجمال کې د هغه تاریخ تفسیریم .
 نه غلام د چا د زور نه د تزویریم
 د سحر د آزادی ښکلی تصویرییم
 ما ونه بولی هیڅکله چې اسیریم
 د بقا په لوري هڅه او تدبیریم
 د محکوم په خوله کې چغه د تکبیریم
 زه د خپلې قربانی خپله نظیریم
 ماتوونکي د هغه زاړه زنځیریم
 د عزیز هیواد په هجر کې زهیریم

د ایمان د سوبې خلی جوړومه
 وروستی نسل ته چې پانه پانه درس وی
 په هجرت چې د طلسم جال که څیری
 هر ګوزارمنی په تیارو د سپیدو داغ شو
 ویر جهان می له جهاده الهام اخلي
 په فنا کې می خوندي ابدیت دی
 چې صفونه ماتوی د خدای (ج) دشمنو
 هیڅ مثال می دی نزدی پیړی کی نشته
 له پخواي چې مظلوم امت ښکیلی
 خبر پړوالی می کمی د سرخی نه دی

خپلی وینی نذرانه وړم انقلاب ته

زه «نا ګار» د قربانی د شپې شو ګیریم





ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان کمیسیون ارشاد فرهنگ

دوردوم سال چهارم شماره سوم و چهارم (میزان - قریب ۱۳۶۷)

آنچه درین شماره میخوانید :



- ۱- پیغام شفقی
- ۲- گذارشهای جبهات جغادی
- ۳- راههای حل بحران افغانستان (بقلم برادر حکمتیار)
- ۴- دودور حکمتیار در تاریخ وینا یوه برخه
- ۵- درنگی به پیشگاه میلاد
- ۶- در رسول الله صلی الله علیه وسلم جنگی تا کتیک
- ۷- فقهی درسونه
- ۸- دودور وضو نو ترک کول
- ۹- ددین احیاء او تجدید
- ۱۰- تنظیم او شخصیتونه
- ۱۱- نقش جوانان در شکوفایی نهضت
- ۱۲- تربیت زن مسلمان
- ۱۳- ذکر کچ اصل عامل
- ۱۴- خاطره ها
- ۱۵- ایو اویدوز
- ۱۶- راغلی لیکونه
- ۱۷- نمن های از خون بهار

د دوو فرضونو ترک کول چی له غسل او اودس څخه عبارت دی

مختلف دی .

د شوافعو د نصوصو له ظاهر څخه څرگندیږي چی جماعت له کفائي فرایضو څخه دی . او دا د امام شافعی د اکثر اصحابو او ملگرو نظریه هم ده اما د نورو مذاهبو په نزد جماعت سنت دی او فرض نه دی چی دا د امام ابوحنیفه او امام مالک "مذهب هم دی .

امام احمد او داؤد ظاهري ویلي دی چی جماعت عین فرض دی خو ځینو نورو ظاهریانو د هغه په وجوب حکم کړی دی .

امام منذری ویلي دی چی د هغو کسانو له جملی څخه چی د جماعت په عین فرضیت باندی حکم کړی له اصحابانو څخه ابن مسعود ، ابو موسی اشعری رضی الله عنهم دی او له غیر اصحابو څخه احمد بن حنبل ، عطا او ابو ثور دی دوی وائی دا ځکه چی الله تعالی فرمایلي دی چی وارکعوا مع الراکعین پاک خدای (ج) په دغه مبارک آیت کی د رکوع کوونکو سره د رکوع کولو امر کړی دی . نو بنا پر هغه قول دی چی جماعتی عین فرض گنلی دی .

د هغه شخص لمونځ نه کیږي چی د قدرت درلودلو سره سره ځان ته په انفرادی شکل سره لمونځ کوی ، او همدارنگه لکه چی له طحاوی او کرخی څخه نقل کړی شویدی د جماعت په کفائي فرض گڼلو سره د ځان ته لمونځ کونکی لمونځ نه کیږي .

که د یو کلی او ښار ټول خلک په جمعی سره لمونځ ترک کړل او ټولو خلکو ځانته ځانته لمونځونه کول نو د هغولمونځونه بالکل روانه دی او که ځینو خلکو جماعت وکړل نو د پاتی کسانو لمونځونه کیږي .

او بنا پر هغه قول چی جماعت سنت مؤکد گڼل شویدی .

که چی د یو ښار یا یو کلی خلک په جماعت سره لمونځ ترک کړي که څه هم هر یو ځانته ځانته لمونځونه وکړي ، خو امام او پاچا ته

۴- تکبیر اولی به له هغه څوک فوت نشي .
۵- که چی ویده شی خدای تعالی په یو منک مبعوث کړی چی د ثقلینو له شر څخه هغه وساتي .

۶- په هغه باندی به الله تعالی د څنګیدن سکرات او تکلیفونه آسانه کړي .

۷- ترڅو چی په اوداسه وی د خدای تعالی به په امان کی وی .

- د جماعت ترک کول -

د احنافو په قوی او معتبر قول جماعت واجب ښودل شوی دی . او د هغوی په بل قول کی سنت مؤکد چی د واجب سره سمها به ښودل شوی دی ، په «درر» کی راغلی دی چی جماعت سنت مؤکد دی . او دا هم ویل شویدی چی جماعت د سرو لپاره فرض دی په کزکی په قطعی توګه سره په دی جزم شویدی چی جماعت سنت مؤکد دی . او دا په اکثرو کتابونو کی مشهوره هم ده .

په مجمع الفتاوی کی راغلی دی چی جماعت مستحب دی . خصوصیه خبره داده چه جماعت سنت مؤکد دی . چی د هغه ترک کول بی له شرعی عذره روانه دی .

مثلاً سخته تیاره ، باران ، مرض او یا د دښمن ویره موجوده شی او سړی په خپل ځان یا مال وویږي ، یا له نور وحشیانو څخه د ځان ساتنی په منظور هغه ترک کړي . یا د دائن اوسلطان ویره وی ، یا د ملګرو د تلو ویره وی . یا د ناروغ سلطان په خدمت کی بوخت وی . او همدارنگه که ډوډی تیاره شی خو ډوډی ته دده ډیره شوق او اشتها راغلی وي په ملتظ کی راغلی دی چی جماعت واجب

دی . که د یو ښار خلک هغه ترک کړي امام او پاچا ته جایز دی چی ترهغه پوری له دوی سره قتال او جګړه وکړي ترڅو چی توبه وباسي . په قاضی شرح المصابیح کی راغلی دی چی په دی برخه کی د علماوو اقوال سره

دا یو څرګند حقیقت دی چی د غسل او اودس تأخیرول په داسی شان سره چی لمونځ او جماعت ورڅخه فوت نشي جایز دی د شریعت له نظره اودس کول د ایمان جز ښودل شویدی لکه چی روایت کړی شوی دی چی الوضوء شرط الایمان و مفتاح الصلوة یعنی اودس کول د ایمان جز او د لمانځه کلي دی . او له نجاستونو څخه د بدن پاک کوونکی دی څوک چی په اوداسه پرشی شهید مری او که څوک په اوداسه ویده شی نو یو آسانی پرېشته ورته له خدای (ج) څخه د مغفرت غوښتنه کوی . په اوداسه باندی مداومت او محافظت کول د اسلام طریقه ده په خلاصه بوستان کی روایت کړی شوی دی چی کرزبن وېره په هغه شپه کی چی مرکیده نو د خپل حرص له کبله چی په اودس کولو درلوده (۸۰) ځلی بی اودس وکړ ځکه چی هغه د یو اودس د په بل اودس کولو باندی حرص وو دا حرص هم له دی کبله ورته پیدا شوی چی حضرت انس " ویلي دی چی که ملک الموت در باندی راغی او تا اودس درلوده نو د شهادت کلمه ورڅخه نه هیريږي .

همدارنگه په بوستان کی راغلی دی چی مناسبی بهترین عمل لمونځ دی په اوداسه باندی مداومت او محافظت نه کوی مګر مؤمن سړی او له ځینو نورو خلکو څخه ویل شویدی چی څوک په اوداسه باندی مداومت کوی نو خدای (ج) د هغه عزت او اکرام په اوه (۷) خصلتونو سره کوی :

۱- د ملائکو رغبت د هغه له صحبت سره پیدا کوی .

۲- قلم به همیشه د هغه د ثواب د لیکلو له کبله لوند وی .

۳- د هغه ټول اعضاء او جوارح به تسبیح ووايي ..

لازمه ده چی دغه خلکو ته په جماعت سره لمونځ کولو ته دعوت او بلنه ورکړې . که هغوی له جماعت کولو څخه انکار وکړي نو سلطان ته جواز پیدا کيږي چې له هغو سره مقاتله او جگړه وکړي . ځکه چې لمونځ آذان او اقامت د دين له سترو شعایرو څخه گڼل کيږي .

اما د علماوو نظريې د مسواک ترک کولو په برخه کې سره مختلفې دي .

لکه چې په حاشیه کې راغلي دي . همدارنگه له «الغابه» څخه نقل شويدي چې زمونږ عام علماء پردي دي چې جماعت واجب دي . ځينو خلکو جماعت په سنت موکده سره نوموړې کړې دي . چې دا دواړه په معنی کې سره برابر دي د منتو څخه مطلب واجب دي . او هغه شی چې له عتاییه څخه روایت شوی دی هغه هم همدا موضوع تایید وي .

او د جماعت نوموړې کول په منتو د دی لپاره شويدي چې د سمو به وسیله د وجوب مرحلی ته رسیدلی دي . بدایع وائی چې په احرارو بالغانو ، عقلاوو او هغو کسانو چې قدرت پیدا کړي واجب دی . چې همدغه حصر د محیط کتاب هم تایید کړېدی چې جماعت سمو ته دی او بخوار او ماضی رییعت دی .

او د هیجا لپاره د هغه ترک کول روانه دی مگر نه هغه صورت کې چې بوعذر موجود شي که د یوښار خلک جماعت ترک کړي به دی باندی مامور کيږي که ئی اطاعت وکړل ښه ترینه اوکسه نو د هغو سره مقاتله او جگړه روا ده .

بیا دا هم ویل شوی چې منتو به ترک کولو باندی مقاتله روانه ده زه وایم چې به دی برخه کې نظر په څرگند ډول موجود ده چې له تیر بحث څخه څرگنديږي .

په قاضی خان کې راغلي دي : چا چې به جماعت سره لمونځ ترک کړل او هغه عظیم ونه گڼل نو عدالت ئی ناپلیدی . په خلاصه کې راغلي دي چې د هغه چا شهادت نه قبلوي چې لمونځ په جماعت سره ترک کړي مگر په تأویل سره .

له اسیار څخه ذکر شوي دي چې لا ښکل

شهادة تارك الجمعة والجماعة ثلاث مرات . یعنی د هغه چا شهادت نه قبلوي چې کدري جمعی یا جماعت ترک کړي .

خصاف ویلي دي چې که یوه ځل هم ترک کړي ئی له عذره د هغه شهادت نه منل کيږي . د هارقطي د تخریج پر بنا په جامع کې راغلي دي چې (لا صلوة لجماعة الا فی المسجد) یعنی د جومات د گاونډی لمونځ نه کيږي مگر په جومات کې کيږي .

د جماعت د وجوب پلویانو د حدیث په ظاهر باندی احتجاج کړی او د سنت پلویانو دا حدیث په نفی د کمال باندی حملوی . او دا هم وارد شويدي چې دا د صفت په حذفولو سره شويدي او دا جایز نه دی او د دی ځواب په دی توگه ورکړ شويدي چې دا د مضایق د تقدیر په ارادی سره شويدي . په دی معنی سره چې لمونځ کبله نه کيږي او نه پوهیدل کيږي چې د حقیقت د حذفولو جواز داسی دی .

لکه چې ویل شويدي چې تاسی هیڅ شی نه یاست یعنی تاسو نافع اوگتور نه یاست . او په اهل وجوب باندی وارد شويدي چې نفی داعیان یا نفی د اجزاء ده او یا نفی د کمال او اذا جاء

لا حسب کل الاستدلال یعنی که چېرې احسان راشي نو استدلال سافطیږي ، او دا همدارنگه لکه چې تاسوی ویی ځکه چې تصور په ظواهر و باندی محول کيږي او ترڅو چې حقیقت معتدله شوی نه وی نو مجاز ته صیوروت نه روا کيږي او په حدیث باندی اشکال راځي چې د ضعف نه وضع ته محمول شي او دا هم په دی دفع کړی شوی دی چې د حدیث راویان د اهل حق او شوافعو په نزد له ثقاتو څخه دي . بیا هم ویل شوی دی چې دغه حدیث فی الجملة له حضرت علی څخه ماثور دی ، او د هغه له شواهدو څخه د شیخینو حدیث دی چې وائی من سمع النداء فلم یحب فلا صلوة له الا عذر یعنی چا چې آذان واوریده د هغه ځای ته لمونځ نه کيږي مگر که څه عذر موجود سي همداراز په یو صحیح حدیث کې وارد شوی دی چې لقد هممت ان آمر یحط ب فیحط ثم آمر بالصلوة فیؤذن لها ثم آمر رجلا فیؤم الناس ثم اخالف الی رجال لایشهدون الصلوة فاحرق علیهم بعتهم یعنی په تحقیق د کمال د اعتبار پر بنا د تعدیل ارکان مراعات

ترڅو لرگي راوړي لرگي راوړل شي بیا د لمانځه د ادا کولو امر وکړم د لمانځه اذان وشي بیا خلکو ته امر وکړم چې لمونځ وکړي او یوسری د دوی امامت وکړي بیا زه لار شم له هغو کسانو سره مخامخه او محاربه وکړم چې لمانځه ته نه حاضرېږي او په ددوی باندی دوی کورونه وسوزوم . د نسائی له حدیث څخه څرگنديږي چې چا چې آذان واوریده او کوم عذرهم موجود نه وو چې هغه د هغه له متابعت څخه منع کړي .

نو د هغه لمونځ نه قبلوي . له تسبی اوی اللیت او بیا له مجاهد څخه روایت دی چې حضرت ابن عباس ته یو سړی راغی او هغه ته ئی وویل چې د هغه سړی په باره کې څه وائی چې لمونځونه کوي او د ورځی روژه نیسي لیکن جماعتونو او جمعی لمونځ ته نه حاضرېږي . او په همدغه حال کې مړشي حضرت ابن عباس وویل چې هغه دوزخ ته ځي د یوی میاشتی په موده کې پوښتونکی همدا پوښتنه کاوه خو هغه همدغه ځواب ورکاوه چې هو فی النار .

له پورتنی راوی څخه روایت شويدي چې د حاتم الاصم ځینو ملگرو او دوستانو هغه ته جماعت د ترک کیدلو له کبله تعزیت ویل حاتم د ژړایه حال کې وویل چې که چیرې زما یو ځوی مړ شوی وای نو د بلخ نیمای خلکو ما ته تعزیت ویل او اوس چې زمانه جماعت فوت شويدي ما ته پرته زما له خپلو ملگرو او دوستانو هیجا هم تعزیت ونه ویل حال دا چې که زما دواړه حاضر مړه شوی وای نو ما ته د یوه لمونځ او جماعت د ترک کیدو نه آسانه وه .

د شرعه په شرح کې راغلي دي چې سلف به خپلو نفسونو ته درې ورځی تعزیت ویل که به چې ورڅخه تکبیراولی فوت کیده او که به چې ورڅخه د جماعت لمونځ ترک شو نو یوه هفته به خپل ځانونو ته تعزیت ویل .

د لمانځه د ارکانو د تعدیل ترک کول - د تعدیل ارکان ادنا ترینه اندازه د یو تسبیح په اندازه سره په رکوع سجده قومه او جلسه کې د جوارحو او اعضاو سکوت او آرامتیا ته وائی چې البته دغه تعدیل ارکان د امام ابو حنیفه او امام محمد په نزد واجب او د امام یوسف صاحب په نزد نه دی . او د کمال د اعتبار پر بنا د تعدیل ارکان مراعات

کول په رکوع سجده قومه او جلسه کی باید وشي چی دغه فیصله حلی هم ثواب گنل دی. چی د هغه په ترک کولو سره لمونځ باطلیږي. لکه چی په درو او ملتقی الا بحر کی له عینی خغه نقل شویدی لیکن په شرح المجمع کی ویل شوی دی چی تعدیل ارکان د امام ابوحنیفه او امام محمد په نزد لکه چی کرخی ویلی دی. رکوع او سجده کی واجب او په قومه او جلسه کی سنت دی او د جرجانی په روایت سره تعدیل ارکان په څلورو وارو ځایونو کی سنت دی.

په درالستی کی راغلی دی چی مشهوره داده چی واجب د فرض مکمل او سنت د واجب مکمل دی.

له هشام خغه روایت دی چی امام محمد د امام یوسف سره دی ځکه چی د هغه د خپلی خبری خغه څرگندیږي چی وائی زه د هغه چا د لمونځ په نه کیدلو ویریم چی د رکوع او سجده د تعدیل ارکان ترک کسوتی وی. له حلی او همدارنکه له امام ابوحنیفه "خغه

روایت دی او ظهیریه کی راغلی دی چی من ترک الاعتدال فی الركوع والسجود یلزمه الاعادة یعنی هغه څوک چی په رکوع او سجده کی تعدیل ارکان ترک کړی ورباندی اعاده لازمیږي. او د هغه فرض لمونځ دوهم لمونځ دی له اول له ابن همام خغه روایت دی چی

دوهم لمونځ د لومړنی لمونځ جیره کونکی دی لکه چی دا د هر هغه لمونځ حکم دی چی په کراهت تحریمی سره ادا شوی وی د کتاب مصنف د رکوع او سجده د طمانینه په باره کی ویی دی چی د پارانو خغه درې روایتونه نقل شوی دی چی صحیح ترین فی وجوب دی او وروسته سنت دی چی په هغه کی احتمال دکمال د رکینت موجود دی همدارنکه د قومی او جلسی په طمانیت کی له هغوی خغه دوه روایتونه شوی وی، چی مشهورترین فی سنت دی او بیا وجوب او له مذاهبو خغه صحیح ترین روایت د څلورو وارو وجوب دی.

که څوک دغه طمانینه قصداً ترک کړی گناهکاریږي. او د لمانځه اعاده لازمیږي. او که سهوا شوی وی نو سجده سهوه لازمیږي. او په دی برخه کی زیات احادیث وارد شوی دی، لکه حدیث لا تجزى صلوٰة لا یتم الرجل فیها ظهره فی الركوع والسجود، یعنی د هغه سړی لمونځ نه کیږي چی خپل شا په رکوع او سجده کی نه برابروی.

او لکه حدیث ارجع فصل فانک لم تصل. یعنی لاشه پرته وگرځیږه له سره لمونځ وکړه تا لمونځ ونه کړ او حضرت رسول الله ﷺ دا خبره هغه چا ته کړی وو چی خپل لمونځ آمانه او بی تکلفه ادا کړی وو او

د تعدیل ارکان مراعات فی نه و کړی، او لکه حدیث د لومات هذا علی حالته هذه مات علی غیر ملة محمد ﷺ یعنی که دغه سړی په دی خپل موجوده حالت باندی مړشی نو په غیر د محمد ﷺ د مات خغه مړ کیږي. د خدای رسول ﷺ دا خبره هغه چا ته کړی وو چی رکوع فی په کمله توگه نه ادا کاوه او سجده ته به ډیر زړبنکته کیده او لکه حدیث د لومت مت علی غیر ملة یعنی که غواړی چی

د غیرسنت په طریقه مړشی نو مړدی شی په بل روایت کی راغلی دی چی لومت مت علی غیر الفطرة التي فطر الله تعالی مجدداً علیه الصلوة والسلام علیها یعنی که مړ کیږی مړدی شی په غیر د هغه فطرت چی پیدا کړی دی په هغه باندی الله تعالی حضرت محمد ﷺ.

او لکه حدیث د سواد د سورت هغه چی له لمانځه نه سرت کوی.

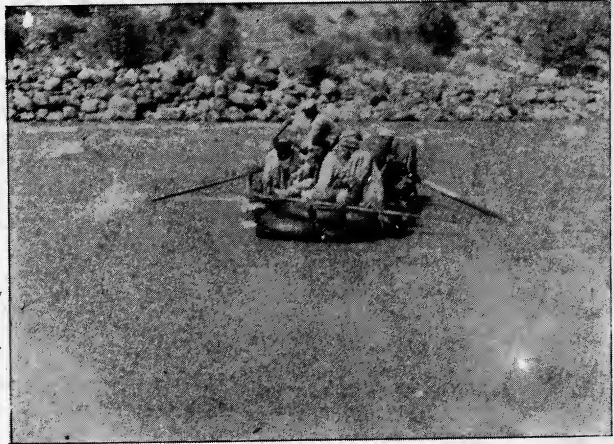
په دی ترتیب سره چی د هغه رکوع او سجده نه پوره کوی.

او لکه حدیث د لا صلوٰة لمن لا یقیم صلیه فی الركوع والسجود بان یتروک القومة والجلسة. یعنی د هغه چا لمونځ نه کیږي چی خپل شا په رکوع او سجده کی نه برابروی یعنی قومه او جلسه ترک کوی.

والسلام

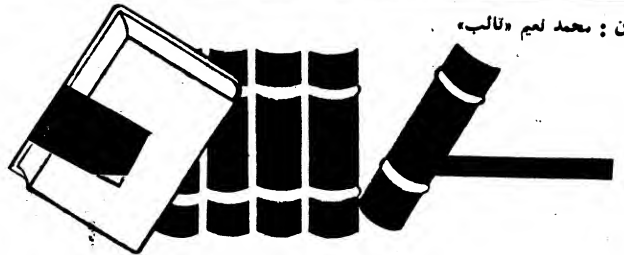
رورر حکمتیار د کټر سیندانه د

راپورټی وتو په حال کی. - -



ددین احیاء او تجدید

ژباړن: محمد نعم «نائب»



د اسلام او جاهليت تر منځ فكري او تاريخي جگړه: د مجد دينو ضرورت: د دريو وارو جاهليتو نو له حملې او يرغل نه د اسلام بچ ساتلو او بيا څلولو دنده هغه کار دی چې د هغه لپاره د مجددينو ضرورت را منځ ته کيږي که څه هم دا گمان به سبي نوی چې گواکي د جاهليت پدې سرکشي کې اسلام بيخي ختم شوی او جاهليت له يوې مخې غلبه پيدا کړې وه واقعيت داده چې کوم قومونه د اسلام نه متاثر شوي وو او يا وروسته متاثر شوو د هغو په ژوند کې د اسلام اصلاحي اثر ليريا ډير هميشه موجود و، دا د اسلام اثرو چې لوی لوی جبار او غير مسئول پادشاهان هم کله کله د خدای له ويرې لرزیدو او د ريښتنوالي او انصاف لاره يي اختياروله، دا د اسلام له کبله و چې د پادشاهي په تور تاريخ کې ځای ځای د نيکي او غوره اخلاقو ځلا په نظر راځي، دا د اسلام برکت و چې له خدای سره د سيالي خوښونکو پادشاهانو په څنگ او نژدې اطراف کې هم ډير متقي، عادل او انصاف لرونکي انسانان پيدا شوو او هغو پادشاهانو د شاهي اختيار درلودلو د امکان تر حده مسئولانه حکومت وکړ.

همدارنگه د امارت او رياست دفترونو، د فلسفې او حکمت لاسو، د تجارت او صنعت کار ځايونو، کونښکي او تجريد خانقاوو او د ژوند نورو اړخونو ته هم ليريا ډير اسلام خپل تاثير رسولي دي او عامو خلکو دنده يي د جاهليت د خنډونو سره سره د عقيدې اخلاقو او معاشري د اصلاحي او انسدادی دواړو اړخونو نه خپل نفوذ جاری ساتلی چې د دی وجې نه د مسلمانو قومونو د اخلاقو معيار د غير مسلمو قومونو په نسبت ډير لوړ پاتې شوی.

پدې برسیره هره زمانه کې داسې کسان پيدا شوي چې د اسلام نه په پيروي ثابت او اسلامي علم او عملي خپل ژوند گرزولي دي خو کوم هدف او مقصد چې د انبياوو د بعثت و د هغه لپاره دا دواړه شيوه کافی نه وو، نه دا کافی و چې د قدرت واگي د جاهليت لاس کې ولي او اسلام ددوهم قوت په حيث کار وکړي او نه دا کافی و چې څه کسان دلته او څه هلته په محدوده ساحه او ځانگړي ژوند کې اسلام پياده کړي او په پراخ ټولنيز ژوند کې اسلام او جاهليت پر مرکب ډول يوځای خپور شي، لدې کبله دين ته په هر پړاو کې داسې تون، ليرخاصو ډلو او ادارو ضرورت و چې د ژوندگرو پر مخ تگ بدل او بيرته يي د اسلام لورته را وگرزوي.

د يوه حديث تشرېح! پدې هلکه چې د مخبې صادق عليه الصلوة والسلام نه په کوم حديث کې يادونه شوي د ابوهريرة رضي الله عنه روايت دی چې: «ان الله يعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدلها دينها».

يعنی د هري پيړۍ په سر کې ددې امت لپاره خدای (ج) داسې کسان پيدا کوي چې د دوی لپاره دين تازه کړي.

خود دی حديث نه ځيني خلکو د تجديد او مجددينو بيخي غلط مفهوم اخيستی، هغوی د هر سلوکا لو د پيل نه د پيړۍ اول او آخير حساب کړي پدې اساس يي هغه کړي څو د اسلام په تير تاريخ کې څو داسې کسان په نظر ورشي چې د يوې يوې پيړۍ په پيل کې پيدا شوي او يامر شوي او د دين تجديد کاري هم کړي وي او بيا هغه د مجددينو په نوم و نوموي، پداسې حال کې چې د راس معنا اول ندی.

د کومې پيړۍ په سر کې د يوه فرد او يا ډلې پيدا کيدلو په څرگند ډول دا مطلب دی چې د خپل وخت په علومو، افکار او عمل باندې څرگند تاثير ولري او د «من» توري په عربي ژبه کې د يوه او ډيرو دواړو لپاره استعمالیږي لدې کبله د من له توري نه يو فرد هم مراد کيدای شي او ډير کسان هم آن تردې چې پوره پوره ادارې او ډلې هم مراد کيدای شي، رسول عليه السلام چې کوم خبر ورکړي مطلب يي دادی چې انشاء الله

د اسلامي تاريخ يوه پېړۍ به داسې تيره نشي چې هغه د داسې خلکونه خالي وي چې د جاهليت د طوفان په مقابل کې پورته شي او اسلام په اصلي رنگ کې د خپلې اصلي روح سره سره د تازه کولو کوشش او هڅه کوي ضروري ندي چې د يوي پېړۍ مجدديو فردوي بلکې په يوه پېړۍ کې گڼ کسان او ډلې هم داد نده سرته رسولي شي ، د اهم ضروري ندي چې د نړيوال اسلام لپاره يو مجددي بلکې يو وخت کې گډو ځايونو کې د پيرو کسان د دين د تجديد لپاره هڅې کولای شي او د اهم ضروري ندي چې پدې هکله د کوم فرد په يوه خدمت کولو هغه ته ضرور د مجدد لقب ورکړای شي دا لقب يوازي هغو کسانو ته ورکولای شي چې د دين د تجديد لپاره يې ډير لوی لوی او څرگند کار ونه کړي وي .

د تجديد د کار څرنگوالي :

مخکې له دينه چې د امت د مجددينو د ندي وڅيړو پکار دي اول خپله د تجديد دنده ښه وپيژنو .

تجدد او تجديد :

خلک په عمومي ډول د تجدد او تجديد تر منځ فرق نکوي او په ډيره سادگي سره متجدد (چې ځان ته مجدد ويل غواړي) ته مجدودو ايي ، د هغو دا گمان دي چې ، سړي چې نوي لاره را منځ ته کړي او په هغې په تندۍ سره تگ پيل کړي هغه مجدد وي په خاص ډول کوم کسان چې مسلمان ملت د تنزل په حال کې وي او هڅه کوي هغه د دنيوي حيث لومړۍ درجې ته ورسوي او د زماني پر مخ تللي جاهليت سره په صلح کولو ، د اسلام او کفر يو نوي گډو مخلوط جوړوي يا يوازي د اسلام نوم ورته غوره وي او نور ټول ملت د جاهليت په رنگ رنگوي هغه ته د مجدد خطاب ورکول په داسې حال کې چې هغه مجدد نه بلکې متجدد (ځانته خپله دمجدد لقب غوښتونکي ، او د هغه کار تجديد نه بلکې تجددي ، د تجديد دنده د دينه بېخي مخالفه ده ، له جاهليت سره د صلحي صورتونه را منځ ته کول تجديد ندي او نه د اسلام او جاهليت يوه نوي ترکيبي شکل ته تجديد ويل کيږي ، په اصل کې د تجديد کار دادي چې اسلام د جاهليت د ټولو اجزاؤنه چاڼ او پيل کړای شي ، تر يوه حده د هغه په سوچه شکل اوصورت ، تازه کولو او پر مخ بيولو

کې هڅه وکړي مجدد د جاهليت مقابله کې سخت مخالف او له جاهليت سره صلحه په هېڅ ډول هېڅ وخت کې نه مني او په اسلام کې د جاهليت د يوه واړه خبر د منلو پلوی هم نوي .

د مجدد پيژندنه :

مجدد نبي نوي خو په خپل مزاج او استعداد کې نبوت ته نژدې ، د صاف او ستره فکر څښتن ، نظري حقيقت ته زړ رسيدونکي ، د هر راز گورو والي نه پاک ، د سبي دين لرونکي ، د افراط او تفريط نه په ډډه او د توسط اوعتدال مستقيمه لار ويښي ، د توازن ساتلو ځانگړي قابليت لري ، د خپل محيط او له اوږده وخت نه را پيدا شوو تعصبونو نه دا راز فکر ، د زماني له ناوړو سره د مقابلي توازن لرونکي ، د قيادت او لارښووني صلاحيت د معمول خلاف د اجتهاد او نوي تعمير اهليت او له دې ټولو سره په اسلام کې پوره د سيني پر اخوالي ، د فکر ، فهم او شعور له نظره پوره مسلمان ، په باريکو ساتاوکي د اسلام او جاهليت تر منځ تميز کوونکي ، اوږدو وختونو ته د اسلام د کوم پټ کړ شوي اړخ تشرېح او د هغه څرگندول هغه ځانگړي تياوي دي چې د هغو نه پرته څوک مجدد کيدلای نشي او دا هغه شيوه دي چې په پوره او کامله توگه يوازي نبي کې موجود وي .

د مجد او نبي توپير :

هغه ځانگړتيا چې نبي د مجدد نه بيلوي دادي چې نبي د خپل مسئوليت د سرتبه رسولو لپاره د تشريعي امر په اساس مامور شوي وي ، د خپل مأموريت په هلکه علم لري وحی ورته راځي د خپل نبوت د دعوي نه د خپلې د ندي پيل کوي ، خلک خپل لورته دعوتوي او دده د دعوت په منلو او نه منلو پوري د خلکو د مسلمان کيدلو او کافر کيدلو امر تړون لري ، ددې په خلاف مجدد ته ددې ټولو نه يو حيث هم نوي په برخه د هغه مأموريت تشريعي نه بلکې تکويني ښه لري اکثر د خپل ځان د مجدد والي هم نلري ، د مړيني وروسته يې د کړو وړونه خلکو ته د مجدد والي پوهه ترلاسه کيږي ، ورته الهام کيدل ضروري خبره نده که الهام ورته کيږي د اهم ضروري ندي چې د خپل الهام په هکله علم ولري ، د کومي دعوي نه د خپل کار پيل نکوي او نه يې حق لري

همداخت دی چی پده باندی د ایمان لرلو اویانه لرلو مسئله مربوط نه ده، دده د وخت ټول غوره او مصلح کسان ورو ورو دده په شاو خوا را ټولپوری یوازی هغه کسان ځان ورنه بیلوی چی طبیعت کی یی څه خرابی موجوده وی خو په هر صورت د ایمان لپاره دده منل شرط نوی (۱) د دی ټولو بیلگو سره مجدد داسی کار کوی چی د نبی د کار نوعیت لری .

د تجدید د لاه :

د تجدید د دندی گڼی ځانگی لاندی ډول دی :

۱- د خپل محیط سبی تشخیص : د حالاتو د پوره څارنی توان لری پدی پوهیږی چی جاهلیت کومو کومو ځایونو کی سرایت کړی ، د کومو لارونه راغلی ، رینی کوم کوم ځای کی دی او ترکومی اندازی خپر شوی او اسلام اوس په کوم حال کی قرار لری .

۲- د اصلاح د لاری پیژندل : ددی توان ورسره وی څو معلومه کړی چی اوس څه کار باید وکړ شی څو د جاهلیت لاس مات او بیا په ټولنیز ژوند باندی اسلام ته د حاکمیدلو موقع برابر کړای شی .

۳- خپله د ځان لپاره پولی (حدود) ټاکل : پدی معنا چی خپل ځان اندازه کوی چی زه په کومه اندازه توان لرم او له کومی لاری نه د نیمگړتیا په اصلاح کولو توان او قدرت لرم .

۴- د ذهني بدلون هڅه کول : فکرخلکو د خیال او فکر بدلولو د کوشش توان لری ، اخلاق افکار او عقاید د اسلام په چوکاټ کی اچول ، د تعلیم او تربیی اصلاحی نظم او د اسلامی علومو احیا او څه ناڅه اسلامی ذهن بیاله سره تازه کوی .

۵- د عملی اصلاح کوشش : جاهلی رسمونه له منځه وړل ، د اخلاقو ترکیبه ، اصلاحی شریعت د عملی کولو لورته د خلکو زړونه را گرځول او داسی افراد روزل چی د اسلامی د ندو د عملی کولو لپاره قیادت وکړای شی .

۶- په دین کی د ننه اجتهاد کول : د دین د کلی او بنسټیزو اصولو پیژندل ، د خپل وخت د تمدن

حالات او د پر مخ تلونکی تمدن د پرمختګ لار د اسلام له نظره په سبی ډول اندازه کول او دا معلومول چی د شرعی اصولو لاندی د تمدن په زړه میراثی نقشه کی داسی تغیر او بدلون په داسی ډول راوستل شی چی د اسلامی شریعت اصل روح ثابت یاقی شی ، هدفونه او مقاصد یی پوره او د تمدن په سبی ارتقاء کی اسلام د نړی امامت وکړای شی .

۷- دفاعی هلی ځلی : هغه سیاسی توان مقابله کول چی د اسلام د له منځه وړلو هڅه کوی او تر تهدید او فشار لاندی یی راوستل غواړی څودی په خپل دفاعی توان سره وکولای شی په هغه سره مقابله وکړی او د اسلام لپاره ډېر مخکې لاره پیدا او هواره کړی .

۸- د اسلامی نظام احیاء : د جاهلیت د لاس نه قدرت کنجی ترلاسه کول او په هغو بنیادونو حکومت بیاد رول چی د شریعت څښتن (رسول الله ﷺ) د خلافت علی منهاج النبوت پر نوم نومولی دی .

۹- د نړیوال بدلون هڅه : یوازی د یوه هیواد او یا هغو هیوادونو په اسلامی نظام بس والی ونکړی چی د اول نه هلته مسلمانان موجودوی بلکی داسی توان او نړیوال غورځنګ را منځ ته کړی چی د هغه نه د اسلام اصلاحی او انقلابی دعوت پر ټولو وګړو کی خپور شی ، هغه د ټولی نړی تهذیب شی ، د نړی په تمدنی نظام کی اسلامی رنگ را برسیره او دانسانی جهان اخلاق ، فکری او سیاسی امت او ریاست د اسلام په لاس ورشی .

پدی گڼو اړخونو باندی د نظر اچولونه څرګندیږی چی لمړی دری مادی داسی دی چی ښای په هغو کسانو کی موجودوی چی د تجدید خدمت سرته رسولی خونوری سپر مادی داسی دی چی د ټولو موجودی د یوه فرد لپاره د مجدد کیدلو شرط ندی خو چا چی په یوه ، دوه دری یا څلورو مادو کی څه څرګند کار وکړ هغه مجدد کیدای شی خو دا ډول مجدد خبری مجدد وی نه کامل مجدد ، کامل مجدد یوازی هغه څوک کیدای شی چی په ټولو مادو کی په پوره کار کولو سره ځان د نبوت د وراثت سبی حقدار کړی . (۶۶ مخ) نوربیا

اتحاد او اختلاف

د اختلاف د عواملو د ليری کولونه پیل شی
 همداسی د اتحاد په راوستو او بیا ټینګولو کی د :
 د تشویق د متودونه کار واخیستل شی
 د تهدید او تقریب د اسلوب له
 په دی ډول باید د اتحاد په اهمیت آگاه عناصر فکر وکړی چی په اتحاد کی کوم عناصر
 د اولیت حق لری :

عمومیت او استمرار
 عمق او اصولیت

توحید د افکارو او که توحید د رجالو .

همداسی باید د افغانستان د جهاد د وروستیو ناکامو تجاربو د دقیقې مطالعه په اساس
 باید د اتحاد په ضرورت مؤمن جبهه درک کړی چی ولی راغلی مسلسل اتحادونه یو د بل
 پسې جوخت مات او جهاد ته یی لوی لوی مصیبتونه منځته راوړل آیا د دی اتحادونو
 د ماتیدو عوامل :-

د اتحادونو په داخل کی وه - قیادتونه - مشاورین ...

د اتحاد نه بهر وه - د اسلام دینمان - د جهاد ناپوه دوستان ..

او که د اتحاد نه بهر او هم په داخل د اتحاد کی

زموږ له نظره ملت او اتحاد تم مخلص عناصر باید دا درک کړی چی اتحاد یوازې

د قیادتونو د توحید د لاری ممکن او قیادتونه هلته متحدکیدای چی شی په یوه اعتمادی نظم
 کی هغوی یو د بل په څنګ کی ودرول شی .

کله چی قیادتونه په اعتمادی نظم کی را ټول شی بیا د هغه ساتنه او استمرار د ملت
 وظیفه ده او ملت باید دا د تقسیم قابلیت په داخل کی وټکوی .

د اتحاد اسانه راتګ د قیادتونو د یووالی د لاری ممکن او دوام او بقای د ملت د ملاتړ
 د لاری کیدای شی . ولی دا اسلوب چی ځینی غواړی د ملت سره د اتحاد مسأله داسی مطرح
 کړی چی هغوی پکی د یو بل جهت په حیث منځته شی ناکام کار دی هغه داسی اتحاد فقط
 د ملت په زغمونو مالګی د وړول دی ځکه چی ملت سره څه پروګرام او طرحه نه وی
 د همدی ځایه ملت واحد جهت او مطمئن قیادت ته ضرورت لری ، اما که چی حالات په
 ایستنانی توګه داسی بدل شی چی هلته د ملت د پاره د انتخاب او پرېکړی فرصت برابر شی
 بیا ملتونه د اتحاد په راوستلوکی مهم رول لوبوی شی خو د بده مرغه چی په ننی دنیا کی که
 وغواړی او که نه وغواړی تنظیمونه او ډل د سلوځایو پوری تړلی او د ملتونو سره د هغوی
 رابطه کمزوری او هغوی یی د ملتونو ته مستغنی کړیدی .

زموږ روانی تجربه ښوده چی ممکنه نه ده اتحاد په زور او تیلو ښو راوستل شی ځکه
 زور تل د اختلاف په کټه کارکوی او ټیلی تمبی تل لوی جبهه میدان ته را پسی . هلته
 چی قناعت وی تفاهم وی او د همدی قناعت او تفاهم په موازی زور او ملاتړ وی اسانه ده
 چی ډیر لیری لویدل جبههونه هم یو د بل په څنګ کی ودربړی ولی تفاهم نشی کولای چی
 مطلوب اتحاد راوی او که پیری په تفاهم اتحاد راشی داسی هم ممکنه ده په عادی تکر او
 سؤ تفاهم له منځه ولاړ شی .

د همدی ځایه دا باید ټولو ته جوته وی چی په زور راغلی اتحادونه به حتماً په زور

په ټولنه او تنظیم کی دا انصراف - محدودیت - انشعاب - غیراصولیت - ضعیف او کمزوری
 قیادت نا آگاه قاعده عقدی او محرومیتونه - هوس او اقتدار دا ټول هغه عوامل دی چی
 د اختلاف د پاره لار هواره وی او هغه ته موجودیت او حیثیت ورکوی او د همدی مرئی
 عواملو خطرناک عواقب دی چی د اتحاد او وحدت ضرورت انسان ته ورپشی .

د اتحاد او اختلاف جینګر هلته تنظیم او مات ته جرګونه ورکوی چی تنظیم د اختلاف
 د سپړو عواملو په نتیجه کی پید ملت د جذب له ولوبړی او پانی وحدت د لاسه ورکړی
 وی د همدی ځایه کولای شو د اختلاف عوامل او عواقب د تېرو جینګرونو په لړکی مطالعه
 کړو او پرته د هغه د تکرار له ډډه وکړو اما اتحاد چی د تنظیم او انسانی وکړو د نجات
 پیری ده او په دی صورت کی د هغه په وړاندی ډیر پیچومی او ډیری کولای کانی پرتی دی
 د بحث او مناقشې وړ دی .

د اختلاف په هکله همدومره بس ده چی ووايو هغه په تنظیم کی د تنظیم ضد په جامعه
 کی د جامعی د موجودیت ضد ، د ټولنی او تنظیم د جوړ وکړو قیادتونو د نفوذ تسلط اورشد
 ضد پدیده ده او که د هغه غه په اتحادونه نیول شی نو لیری نه ده چی دغه سرطانی پدیده
 قیادتونه د تنظیم په خلاف او تنظیمونه د ملتونو په خلاف استعمال او بیا دری واره یو په بل
 وټکوی لاره د ملت او وحدت دینمانو د پاره هواره کړی .

د همدی ځایه غواړو پاتی خبری د اتحاد په هکله چی د دی ټولو خطرو مخنیوی
 کوی وکړو .

کله چی د اختلاف د مخنیوی هلې ځلې ناکسی شی او د اتحاد د ټینګښت په ځای د اتحاد
 د راوستو خبره مطرح شی نو معنائی داده چی :

تنظیم یو لنډی او تنظیم د ټولو له زیات خطرناک حالت کی ځای لری .
 قیادت یو نه دی ، قیادت د محنت لوی امتحان په وړاندی ولاړ دی .

ملت یو لاس له دی او د هغه مستقبل او تاریخ د ستر تهدید سره مخامخ دی ځکه
 د اتحاد د مطرح کیدو مانا همداده چی :

تنظیم پوله دی .

قیادت واحد نه دی .

ملت په یوه صف کی ځای لری .

ډلته ده چی باید د اتحاد په اهمیت پوه او د اتحاد د پروژی مسؤول جبههونه فکر وکړی
 چی اتحاد دکومی لاری راوی !

د تنظیم نهی پیل کړی

د قیادت نهی پیل کړی

د ملت نهی شروع کړی

همداسی باید پوه شی چی اتحاد دا د تاریخ د نجات پرېته دکومی لاری وغوښتل شی .

په زور

په قناعت او تفاهم

په قناعت او زور دواړو

اتحاد چی ټول یی ضرورت لسوی آیا :

د طرحو د توحید نه شروع شی

د اعتمادولو د ترمیم له پیل شی

ماڻھي واريون به تمام وڏا اتحادون به هم به عادي سوه تمام له منته ځي . نو په کار ده چي د اتحاد د پاره د تمامت تمام هم او د قنات په سوازي له زوره کارواختل شي د اتحادونو تره لږ زېږېدلې ، ماڻي انسانان په دي ډول کورنۍ چي اتحاد بايد په ډېره حوصه د اتحادونو د ترم د لاري تعقيب او د اختلاف عوامل د دي ترم شوو اتحادونو په لږ کي لري او د طرحو د توحيد د لاري د اتحادو اورښه او اختلاف د عواملو ليري کول ډاډن او د مدفن اتحاد په وړاندي لار لږ پېښل شي د افغانان اوسني وضعه يې چي په هغه صورت کي چي د اختلاف عوامل کمزوري شوي نه وي اختلاف چټونو دواړو په دي صورت کي مغوله نه ده چي اتحاد د همېد کورني ستود د لاري تعقيب او حاليه يې ښکته د اختلاف چټونو توحيد او عامري او اېول پېښه د اختلاف په جهت کي نا آگاهانه کړول دي . که څه هم د وېر کرانه ده چي څوک په مشخص ډول وواي چي د اتحاد په راولوستي عمويت او استمرار حق د اويت لري که اصوليت او ادغام ؟ ولي د کومه ځايڼه چي وخت خپله دي پوښتي نه خواب ورکوي هغه داده چي په اتحادونو کي بايد استمرار او عمويت ته په هغه جلودو کي چي اصوليت ته صدمه ونه رسوي حق د اويت ورکړي ځکه چاچي او عهود اتحادونه نه شي کولاي د اختلاف قلمرو انتقال او د اختلاف غنوي وکړي هغه څه چي ډير اخيت لري هغه د اتحادونو استمرار او عمويت دي البته چي د اصوليت په حدودو کي تا چي اتحاد د اکثرينو پيل کړل شي که د رځپاڼه نه ؟ البته ټول پوهي چي د اتحاد لويې دروازه د افکار و تريب او توحيد دي .

د همدې لنډو مطالبو په رڼا کي ولي شو چي راځي اتحادونه هم د همدې کبله له منته ولاړ او يا پوړي سرحلي نه وټولول رسيدل چي هغه د تمام په نتيجي کي د اتحادونو د ترم د لاري اکثر د توحيد ته ويل شوي او په هغو کي د تمام او اعتبار د لاري د اختلاف عوامل نه وه کمزوري شوي د پورتنيو نېکمرگييا و په څنگ څنگ کي د انصاف نه لري ده چي د اتحادونو ماتېدل يوازي تېرو شيانو په منسوب کړو او دلته ده چي بايد په صراحت ووايو چي د تېرو اتحادونو په له منته تلوي د لومړيو عواملو ترڅنگ لاندې عواملو هم فعال رول درلود :

- ۱- غير عادلانه طرحي او تصرفات .
- ۲- د حوصلي او حکمت له نېشه .
- ۳- د اتحاد تر عنوان لاندې د امرايو د ناراضيانو انتقام غوښتي .
- ۴- په اتحاد باندې د يو حزب د تسلط حق .
- ۵- د تاثير کوونکو چټونو مصالح او ناپوه دوستان .

او په هغه صورت کي چي طرحه او تصرفات عادلانه شي او قيادتونه د احساساتو او فرصت طبعي ځاي حکمت او اخلاص ته پري نږدي ممکنه نه ده چي سړي د دي اتحادونو نه د پوري غړي او مسلط اتحاد اميد وکړي ځکه چي په دي صورت کي اتحادونه د ساقي - يو د بل د را پرځولو ميدان او د چوکيو د تقسيم ځاي د ناراضيانو د انتقام فرصت د نوډولو د زېږېدلو غولي د فرصت طلبانو د پرخښک او خيالات موټ نه پرته نور د بلي اصلاح او اميد ارمغان د ځان سره نلري .

دا پراخه ده چي څوک وغواړي اتحاد په شعارونو سياسي ماڼورو پېرېجو او د خپلو ملگرو د اقتدار په ساتلو او په څو ورځو کي راولي پکي همدا نه سړي شوي باليسي نه چي خپله د يو مومنان وحدت فرصتونه کمزوري کړي او د نوي اختلافاتو د پاره لار هواروي .

هغه څه چي دلته په سوليز او ټول ملت فرض دي هغه همدا د اتحاد په خوا د مغول او مطلوب عدوت اداسه او د اختلاف د بدو عوايقو نه ټولو وگړو آکمي او د اعتباري نقصا په راوستلو د هړيکا د ذکر او خدمت د تندېر او هغوي په ساتليو ځايو کي خپلول .

دا ډېره پېښه ده چي خوږځي د اتحاد تهر او شمار په جديبه تعقيب او يا څو ورځي وروسته همدا جېباني وکړي د بل اختلاف د پاره په لامشروي ډول کار وکړي .

سوليز باور لري چي پرته د اتحاد نه له قضيه په آساني د حل لاره نشي پيدا کولاي او ډېره نږدې ده چي د اتحاد په غياپ کي :

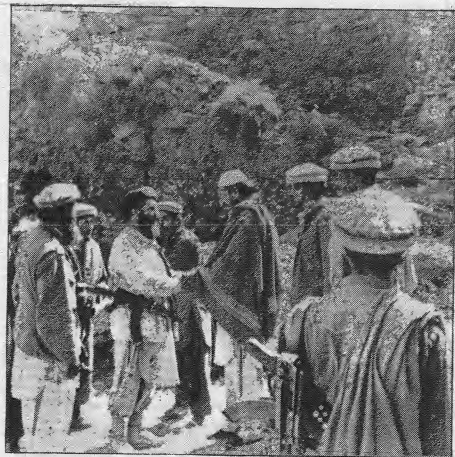
- ۱- د چهاد امکانات او د ملت قوت په داخل اخ وېوې کي تلف شي .
- ۲- ملت د عياد په ځکه خپل اعتبار پورته واخلي او د هغه په نسبت حکمت شي .
- ۳- چوې شوي قيادتونه خپل اعتبار د لاسه ورکړي زميني زميني ډېره پراخه کړي .
- ۴- اتقواکي چومت نسل ته د چهاد د پيغام نه کړکي او تضادونه پېښېدې او اختلاف د هغوي طبيعت وگرځي .
- ۵- دښمنان اښوداري او خپله روحني پاره بېرته عوشي کړي .
- ۶- په مفولو کي دښمن د کار او فعالیت زمينه همدايي برالست پاتي شي .
- ۷- نړي د چهاد په ځکه شکسته او د چهاد بين المللي وېجاعت ته صدمه ورسوي .

دا بايد له ياده ونه باسو چي اختلاف کي ژوند د دښمنانو پوره لاس دي او دا اختلاف د هغوي له خوا د بنسټي د واکدارانو او په تنظيمونو کي دستور عناصرو په ذريعه رهبري کيږي او که په هم مسلمانانو ته دي فرصت ورکړي چي هغوي دي په يو صف کي وږيږي بلکې د تعدد او اختلاف پېښه د هغوي د لاس لښاي دي او زموږ د مسلمانو متولو د ناپوهانو

په ذريعه هغه غړوب کوي .

د اختلاف عوامل زيات د منطقي د تسلط په رابطه د بين المللي سترو قدرتونو او د هغوي د پواکه مزدورانو له خوا پيدا او پاللي کيږي ترڅو چي په اسلامي نړي کي د اسلام د بيا راټول خطري لږ ځايه دا اختلاف هم په دي نړي پوټل شوي حالت وي ځکه دښمن هم خپلو دوستانو ته د دي ترميه کړي چي دگليوي او مسجد لار انتخاب اما د همدې لاري بايد صف بېرته کړي .

تاسي پخپله ويني چي په اوسني دلايا کي د ملي او العادي تحريکونو غښه څوک نه نيسي بلکې هغوي تشويق او تقويه کيږي ولي د همدې ځايه خو د افراطي او معتدلو مسلمانانو په نامه دا نړي د دښمن په جال کي لوږېدلې څکاري کله چي د اسلام د عبيد ، د اسلام د حکومت او حاکميت او هلته چي د اسلام فکري سياست او سياسي قيادت مطرح وي هلته دښمنان غواړي دي فکر ته د افراطي رنگه ورکړي او هلته چي اسلام د مسجد په داخل کي مطرح او د غرب او شرق يا سپين نسل سيادت ته خطر نه وي او هلته چي په داخل او بهري اوضاع کي د اسلام د حاکميت د اسلام د مسجد غير مطرح نه وي هلته غرب او شرق دواړه داسي اسلام ته غير پراښوي او د اعتدال پسندانو تر عنوان لاندې د هغوي تر درباري او هغوي د اسلام د مسجد او د اسلام د حاکميت د معتقدينو پرضد استخدومي .



دلته چي په نني نړي کي دغه اختلاف د بين المللي سختو او بدلو حالاتو زېږنده ده او بيا د همدې اعتدال او افراط په رابطه پخپله شخص مسلمانان هم د باليسي او موافق په غي په غفلتو ډلو تولوع او کله نا کله خو په هره ډله د دښمن امير عناصر ځاي او سکر نيسي ترڅو فاسلي زيات شي او مسلمانان خپل منځ کي زيات دښمن او هغوي د کي وحدت غښه په فاطم ډول ونيي .

د لومړيو عناصرو ترڅنگ د رڅيوو تفاوتونه قبايلي او منطقي حساسيتونه عمنوي او مذهبي خوارق دا ټول هغه عوامل دي چي دښمن گولاي شي په آساني د هغه نه د تېرو په برخه کي استفاده وکړي .

خو اخري خبر همدا ده چي که د قيادت د حکمت او د ملت د هوښياري پرته د اتحاد راټول ډير مشکلات لري همدايي د هغه پناه هم د عادل قيادت (!!!) او موماني ناعدې برته په تعبيره خوب دي اوس .

وومن الله التوفيق



نقش جوانان در شکوفایی نهضت صدر اسلام

فصل دوم

تربیه حضرت محمد ﷺ صحابه کرام (رضی الله عنهم) را

مپاس خدا (ج) را که فرصتی داریم تا از روش تربیه مربی بزرگ عالم بشر پیش قراول راه حق و هدایت، روش و طرز تربیت و پرورش و فرهختن را میاموزیم، که به چه طرز و روال جوانان آستان خود را چنانچه فرهیخت که در طول تاریخ بشریت بجز از انبیاء علیهم السلام نظیرش به چشم ابنای آدم نغورده است و با تربیت و پرورش خود چنان نسل صحابه رضوان الله علیهم را پدید آورد که در تاریخ بشریت بویژه تاریخ گهربار اسلام متمایز والکوجلوه نموده اند. آری! چنان افراد مطلوب را در آن وهله نخست تقدیم بشریت نمود که هیچگاه هرگز به این پیمانۀ تعداد وافر در محفل واحد، تاریخ درآغوش خود نکشیده که تا امروز اوراق زرین تاریخ انبای بشر به آن می بالد و افتخار می کند.

تربیت و پرورش نبوی براساس مبادی بسا بزرگ و مهم استوار بود که توانست با چنین اصول و مبادی اسل ناب و بی آلایش را که از سیمای شاق نور ایمان می درخشید پدید آورد، و از جمله مبادی و اصول تربیدی اصیل که بر مبنای آن این پرورش استوار بود می توان

چنین یادآور شد.

۱- سرچشمه ذلال :

در آن وهله، قرآن کریم یگانه منبع و سرچشمه واحد فروشانندن عطش جوانان مسلمان در آستان نبوت بشمار میرفت که خود را براساس مقتضای آن آراسته می ساختند، این گفته به این معنی نیست که در آن عصر بشریت فاقد تمدن، فرهنگ، ثقافت، مؤلفات تحقیقات و... بوده نه هرگز - بلکه این امر دال بر منهج مرسوم و مسیر معین است که آنها مستلزم گردیده بودند که باید از آن تخلف نمی ورزیدند.

چنانچه حینکه پیامبر ﷺ اوراق چند از تورات را بدست حضرت عم-ر(ع) می نگرد غضب ناک شده می فرماید: « انہ واللہ لوکان موسی حیاً بین أظهرکم ما حل لہ الا ان یتبعنی ».

(حققا واللہ اگر موسی (ع) اکنون در میان شا حیات می بود برایش حلال نبود جز اینکه مرا پیروی کند.

به همین منوالی دختر حضرت ابوبکر صدیق(ع) خلق و کردار پیامبر ﷺ را چنین وصف میکند و می گوید: « کان خلقه القرآن ».

یعنی خلق و خوی پیامبر ﷺ قرآن بود. پس بر ماست تا منهج و دستور خویش را در تربیت براساس صله و پیوند مستقیم ناگسستنی با خدا (ج) اساس گذاریم تا چنان جوانانی بادرک، با بصیرت و با خدا (جل جلاله) بار آوریم که در راه رضای او تعالی بشتابند و همه تصورات و اندیشه های شان از کتاب خدا (ج) و سنت پیامبرش سرچشمه گرفته باشد.

۲- فراگیری جهت تفنید :

جوانان مسلمان در آستان نبوت قرآن کریم را بخاطر فرهنگی بودن، کسب اطلاعات لذت بردن از داستان های آن، و یا بخاطر از دیاد معلومات آفاق و فرهنگی خشک و یا بخاطر افزایش اندوخته های علمی و فقهی خود تلاوت نمی کردند و نمی آموختند بلکه قرآن را فرا می گرفتند تا از اوامر خداوند عز و جل در مورد شخص مسلمان و جامعه ای که در آن زیست می کند، خود را واقف سازند نه فقط بخاطر آگاهی، بلکه فرا می گرفتند تا بدون اهلای و ثانی این اوامر را جامه عمل ببوشانند، چنانچه سربازی در میدان نبرد امری را از مقامات ما فوق الحود می شنود و بی درنگ بمحض شنیدن امر به تعمیل آن می پردازد، جوانان مسلمان

در آستان نبوت این مسأله را بخوبی درک نموده بودند، زیرا هر کدام از ایشان با اخذ ده آیت از پیامبر ﷺ اکتفا می نمودند، تا اینکه آن آیات را خوب یاد نمی گرفتند و به آن عمل نمی کردند، دنبال آیه دیگر را هرگز نمی گرفتند.

۳- انزال فکری :

گاهی انزال می باشد که فرد مسلمان را نسبت به گذشته اش در جاهلیت و حاضرش در اسلام متباین می سازد، که نمازش در جامعه جاهلی و روابط اش با اهل جامعه جاهلی او را نسبت به آنانیکه هم فکر و هم عقیده اش نیستند منزوی و معزول نگه میدارد، باوجود اینکه میان وی و جامعه جاهلی اگر تعامل و رابطه وجود داشته باشد آنهم فقط در امور محسوس و ملموس وجود می داشته باشد.

مگر تصورات، افکار، اندیشه ها، حب و دوستی همه و همه این امور فقط بر اساس موقف جامعه اسلامی در برابر جامعه متعفن جاهلی از دیدگاه اسلام صورت می پذیرد، که همه آنها از مبادی اسلام سرچشمه می گیرد. مسلمان در همه برخوردهایش از اسلام دستور میگیرد ..

۴- پرورش با اتخاذ موقف مشخص :

از شاگردهای پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در تربیت و پرورش پارانیش یکی هم تربیت و پرورش با اتخاذ موقف مشخص می باشد، که با این طرز پرورش درسهای عظیمی را در نهاد همسنگرانیش عمیقانه غرس می نمود، و تا آخرین لحظه حیات در آن فرد، زنده و جاویدان باقی می ماند، که هرگز فراموشش نخواهد شد.

اکنون به همین مناسبت در پای داستان زیر نشسته، نمونه ای از تربیت و پرورش پیامبر ﷺ را می نگریم که با اتخاذ موقف، پارانیش را درسی بس عظیمی می آموزاند :

«اسلمی» (یکی از اصحاب است) نزد پیامبر ﷺ آمده و بر نفس خود چهار بار شهادت داد که زنا کرده است، و در هر مرتبه پیامبر ﷺ از وی اعراض می نمود، تا اینکه بالاخره به سنگسار کردن وی اصدار امر فرمود و سنگسار گردید. باری پیامبر ﷺ شنید که دو تن از یارانش میان خود با یکدیگر می گفتند: بین به فلان که خداوند (ج) گناه وی را مستور ساخت مگر او خود نفس خود را نکذاشت، تا اینکه چون سک سنگسار گردید. پیامبر ﷺ با استماع چنین سخنان دفعاً سکوت اختیار نمود و هیچ عکس العمل از خود نشان نداد. سپس ساعتی در راه روان گشتند تا اینکه به جیفه خری مرور نمودند، درین اثنا پیامبر ﷺ فرمود: «کجاست فلان و فلان؟» آمد و گفتند: ما اینجا هستیم یا رسول الله! پیامبر ﷺ فرمود: «فرود آیید و از جیفه این خر بخورید» آمد و گفتند: ای نبی خدا (ج) مغفور خداوندی چه کسی اینرا می خورد؟! پیامبر ﷺ فرمود: «آنچه از هتک عرض برادران نایل شدید، زشت تر از خوردن گوشت خود مرده است، سوگند بذاتی که نفس من بدست اوست او (اسلمی) اکنون در نهادهای بهشت غوطه می زند»^(۱)

برادر ارجمند!

آیا نمی نگری که با اتخاذ چنین موقف بهترین معانی غیبت در ضمیر هر آنکه شاهد و حاضر این صحنه بود، غرس گردید. که در طول عمرش آنرا هرگز به طاق نسیان نخواهد سپرد. اینگونه مثالها در زندگی پیامبر و همسنگران خبلی ها وافر است، اگر از طولانی شدن بحث هراس نمی داشیم مثال چند متذکر می شدیم.

مرحله وار بودن دعوت :

پیامبر ﷺ همسنگران را چنان پرورش می داد، گویا این دعوت دارای مراحل معین می باشد، و هر مرحله از خود دارای ویژگی و خصوصیتی است که بواسطه آن از یکدیگر تفکیک می گردد، بنا لازم است تا با صبر و شکیبایی و استقامت مراحل را بدون استعجال طی کرد، اکنون در داستان حدیث خباب توجه فرمایید که چگونه این ادعا را براریکه اثبات می کشاند :

خباب پسرارت می گوید : حینکه شکنجه و اذیت و فشار قریش بر ما افزایش و شدت یافت نزد رسول الله ﷺ درحالیکه او در سایه کعبه بر قتیفه اش تکیه زده بود، رفته شکایت نمودیم و گفتیم : آیا برای ما طلب نصرت نمی کنی؟ آیا برای ما دعا نمی کنی؟ پیامبر ﷺ فرمود : قبل از شما چنان بود، که مردی (مؤمن) گرفته می شد، و زمین را برای وی حفر می نمودند و او را در حفر می نهادند، سپس اهری را آورده بر سرش می گذاشتند و وی را نصف می کردند، و با شانه های آهنین همراه با گوشت و استخوانش وی را شانه می نمودند، مگر اینهمه باعث نمی گردید که دینش را ترک گوید، به خدا قسم که خداوند (جل جلاله) این امر (اسلام) را به اتمام میرساند، حتی اینکه سواره ای از صنعا تا حضر موت راه پیماید، جز از خدا از کسی نترسد و یا از گرگ برگوسفندانش، و لکن شما عجله می کنید.

بنگرید چه گونه پیامبر ﷺ مرحله دار بودن دعوت را برای یارانش می آموزاند، و در قلب های شان بذریعین به نصرت خداوند را زرع می نماید، و در آنان اعتقاد، باور و اعتقاد ایجاد می کند که آینده در قلمرو اسلام است.

۶- توجه و مراقبت :

پیامبر ﷺ یک رهبر توانا، آموزگار الگو و مربی نمونه بود هیچگاه غافل از توجه یارانش نبود، بلکه همیشه یارانش را به امور پسندیده و نیک تشویق و ترغیب و از امور زشت و ناپسندیده منع و ترهیب می نمود. و این دستورات را به بهترین وجه با اخلاق و سلوک نیک خود تمثیل و تطبیق می نمود، برای اثبات این ادعا می توان هر کتاب حدیث را ورق زد و مثالهای متعدد و گوناگون را یافت که دال بر ترغیب اصحاب^(۲) بر معروف و شایسته ها و ترهیب و تحویف بر منکرات و زشتی ها میباشد، و برای ما به وضوح و انمود می سازد که پیامبر ﷺ به چه پیمانه در تربیت یارانش اهتمام میورزید و به چه حد می کوشید تا یک بنده شکور باشد.

آری! پیامبر ﷺ علاوه از اینکه همسنگران را به سوی مطلوب توجه می نمود، امور و

احوال آنان را تحت مراقبت و متابعت قرار می داد، چنانچه هنگامیکه پیامبر ﷺ از رویای عبدالله پسر عمر^(۳) واقف میگردد (در حالیکه در آنوقت عبدالله در عنوان جوانی اش گم میزد) چنان رویائی وی را تاویل و تعبیر میکند که دال بر حذرت مراقبت و متابعت آن جوان از طرف پیامبر ﷺ است و می فرماید : «چه خوب مردیست عبدالله اگر در شب نماز برپا دارد (قسمتی از شب را با نماز تهجد زنده نگه دارد)».

پس از آن عبدالله پسر عمر^(۴) درس پس بزرگی را ازین گفته فرا می گیرد، که بعد از آن جز از قسمتی اندک شب باقی همه شب را با عبادت زنده نگه میداشت.

اکنون توجه کنید به حدیث زیر که دال بر کمال مراقبت و تعقیب پیامبر ﷺ از احوال یارانش است.

«از حضرت علی^(۵) روایت است که شب هنگام پیامبر ﷺ نزد آنها (حضرت علی و فاطمه^(۶)) آمده و دق الباب نمود، و فرمود: «آیا نماز نمی گذارید؟»

بنگرید تا چه حد از احوال همسنگران آگاه بود که حتی در شب مراقب شان میباشد که آنان چه می کنند!

این بود برخی از مبادی و اصول تربیتی که پیامبر ﷺ در تربیت و پرورش جوانان مسلمان در آن وهله استخدام کرده بود که آن تربیت نمونه منتج برین شد که در تاریخ نظیر شان کمتر به چشم آبنای بشر بخورد، و جهان را با کردار و سلوک خود فتح نمایند، پس بر ماست تا از آن مبادی استفاده به عمل آوریم و زندگی و واقع خود را برابری آن دگرگون سازیم، و دیگران را نیز به همین منوال عیار سازیم.

اکنون می نگریم که چگونه جوانان مسلمان در آستان نبوت آن تربیت و پرورش را در واقع و زندگی غلغل شان ربط داده و همه را براساس آن دگرگون ساختند، که انشاء الله در فصل آینده پیرامون همین موضوع بحث خواهیم کرد.

۱- در بخاری، مسلم، ترمذی، ابو داؤد روایت شده.

میلاد فرخنده پی سرور کونین ﷺ

پیغام شفق

ادب گاهی است زیر آسمان از عرش نازکتر
نفس گم کرده می آید جنید و با یزید این جا

بزرگداشت میلاد ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی ﷺ انگیزه بی است که بشریت گمراه را بالعموم و جهان اسلام را بالخصوص به دو «تیز» اساسی تاریخ انسانی و عروج و نزول ملتها متوجه میسازد ، بدیهی است که انسانهای این خاکدان از آغاز زندگی تا به امروز در تقلا هستند ، دست و پا میزنند ، جدوجهد مینمایند تا به محیطی برسند که در آنجا به انسانیت آنها ارج گذاشته شود ، ارزشها در جایش گذاشته شود و هدف زندگی انسان تحقق پذیرد - موجودیت این دو تیز نیز در لابلای همین جریان مرتب میشود ، قابل لمس میگردد و نسلهای آینده را به مبارزه میطلبد ، لابدی است که حق و باطل مضمون و عنوان این جریان را شکل میدهد .

حضرت محمد ﷺ پیامبر بزرگ منش اسلام ذاتی است که متود کار دین حق را که از آغاز زندگی انسان تا امروز با باطل در ستیز است به پایان رساند ، (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) بخود خاتمی است که در وجود مطهر حضرتش تجلی دارد و آن جناب را به همین خاطر «خاتم النبیین» گویند .

رسوب جاهلیت در پیکره اولاد آدم و لب و لباب شقاوت و قساوت در ایامی خیلی متراکم و به اوج و نضج و پختگی اش رسید که وجود حضرت محمد ﷺ به منصفه ظهور پیوست . دوران ۲۳ ساله دعوت پیامبر بزرگوار اسلام مشحون است از فرازونشیب جهاد و مبارزه در راه ختم جاهلیت و آن همه طریقی که انسان میتواند در جایش بایستد و به زندگی ایدئالاش برسد و در پایان خواجه طبیعت شود و بنده واقعی یک خدا ، همین منهج است که ۱۴ قرن قبل جهان را از ظلمت باطل نجات داد و با طبیعت جاودانگی اش تا عصر ما رسید .

نظر دقیق در جاهلیت معاصر نیز خواهان آن است که راه و طریق چهارده قرن قبل حضرت محمد بن عبدالله ﷺ که اکنون بعد از قرون متوالی مرکز توجه دوست و دشمن شده است ، بار دیگر در جهان پیاده شود این راه به گذشت زمان تازه شده می رود و نقش قدم رهگذران آن آنآ فائاً برجستگی و رونق پیدا میکند - بهاری است که خزان ندارد و کاروانی است که به سعادت منتهی میشود ... ما با جهانی از آرزوها و افتخارات بزرگ در راستای همین دعوت قرار داریم و هدف ما از بزرگداشت میلاد رهبر بزرگ مان نیز همین است .

امروز که نهضت جهانی اسلام با شکوفایی هر چه بیشترش ارکان جاهلیت قرن را به لرزه در آورده است در واقع توجیهی است جهانیان را به انگیزه میلاد حضرت محمد مصطفی ﷺ و تطبیق شریعت غرای او در کره زمین - خداوند ما را درین راه توفیق نصیب کند که زندگی ما ، زندگی مجاهدانه باشد و نصب العین ما تطبیق اسلام عزیز در جهان ، و مرگ ما مرگ شهادت - ما به همین امید زنده می کنیم .

«ربنا افرغ علينا صبراً وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین» .

(آمین)

«فروغگر»

تربیت زن مسلمان در پرتو قرآن و حدیث

دکتر سید علی نمر

ترجمه : طاهر زاده

زن در میان عقل و غریزه :

عقل هانا رابطه تکریم انسان است که با آن اراده اش تحقق یافته و دارای اهلیت تکلیفی شده و مسئول خیر و شر افعال خود می‌گردد .

از اینجاست که اسلام عقل را اکرام نموده و به آنچه که او را تزکیه نماید آماده می‌سازد و بدین ترتیب ارزش انسان را بلند برده مصدر افاضه نیکی‌ها می‌گرداند روی این اصل است که شخصیت زن مسلمان به اعتبار اینکه در بخش رسالتش قسمتی از کردار، وظایف و اواصر بزرگی می‌گذارد حصه و پاره‌ای است از وجود مرد «خواص مشترکی دارند».

علی‌الرغم اینکه بعضی کتب حاوی این مطلب است که زن را بصف متحرکیکه به الهام غریزه خویش حرکت می‌کند، تصور می‌کنند، و گویا عقل هم از خواهشات و غریزه او پیروی می‌کند (عقاد) در اینباره می‌گوید : خصلتی که زن بواسطه آن می‌درخشد عبارت از غریزه است که احتمال دارد در همه اجناس مؤثّر موجود باشد پس از آن خصلت ارادی ای که به آن عادی می‌شود همانا فریضه خواهر بودن است .

از جانب مردان بالای شان الزام می‌گردد و از آن بنا بر سیل عادت و تقلید پیروی کرده و فرمانبرداری می‌یابند، مهم نیست که به کنه و حقیقت آن پی برده باشند یا خیر و بنا بر همین علت است که در میان ایشان یک تعداد چشمگیری موجود است که پابند عرف و عادات قدیم می‌باشند . زیرا :

چو کات و مستون عرف گذشتگان عبارت از آن عادات و اصطلاحاتی است که نسبت به فضائل فهم و اراده بسوی غریزه راجع تر و نزدیک تر است و خیلی‌ها به ندرت پیدا میشود مسئله ای که فضایل اختیاری بر فضائل عرف ترجیح داده شده باشد .

عقاد ادامه داده می‌گوید : غریزه قاهره چنانچه نقائص زن را بیان میکند بهمان اسلوب محاسن او را نیز بازگو می‌نماید و در اینجاست که در قبال طبیعت تمهیدات یک معذرت رابرایش بنیان گذاری می‌کند گرچه در برابر قانون و اخلاق عذری نداشته باشد .

به همین ترتیب ضمن مثالهایی تسلط غریزه را بالای زن بیان نموده می‌گوید : «بدون شک فداکاری و قربانی بزرگترین فضائل انسان می‌باشد و آن عبارت از قضیه‌ای است که انسان هر روز به آن پیش کرده نمی‌شود و هرگز هم بدون مدافع محکمی که منبع آن الهام فطرت و یا ضمیر نباشد پیش نمی‌شود .

ولی مسئله در اینجاست که الهام فطری عامتر و جاکزین تر است تا الهام ضمیر ، زیرا : سلطه و نفوذ گوشت و خون دارای ریشه‌های بنیادی می‌باشند و بنا بر همین دلیل زن نسبت به مرد در وظائف نوعی خود در ایثار و قربانی پیشقدمی را کسب کرده است . زیرا او در جهت مادری اش همیشه به روی این ملحوظ است که بالای مرد قربانی دشوار بوده و آسان نیست اینکه حاضر و آماده قربانی گردد الا زمانیکه الهام ضمیر در وجودش اوج گرفته و بر تریه مدافع فطرتیکه در نهادش در ازل گذاشته شده برسد و این همان مرتبه‌ای است که رسیدن به آن بر اولاد آدم علیه السلام دشوار می‌باشد .

پس همیشه این نوع ایثار و قربانی در یک تعداد معدودی است که ایشان انبیاء «ع» اند و یا اشیاء ایشان .

دور از انصاف است که بگوئیم . غریزه افعال انسان را محکوم نموده در حالت فقدان عقل و هوش ، بران چیره می‌گردد .

غریزه ای که زن را در راه قربانی او مخاطر اولادش پیش میکند هانا غریزه است که آنرا عقل پیش کش نموده و بدان راضی می‌گردد بناء هر زمانیکه او عملی را انجام میدهد به آن

اهتمام ورزیده جهت عملی نمودن آن میکوشد گرچه از جانب غریزه هم باشد و این عملش منافی عقل نیست باوجودیکه صاحب خرد نیز هست .

اسلام به اهلیت زن معترف بوده و مثالهایی را برای زن صاحب خرد بیان میدارد :

زمانیکه نام حضرت سلیمان «ع» تحت عنوان «اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَا تَعْلَمُوْنَ اَلِی وَاَتَوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ» النمل آیه ۳۰-۳۱

ترجمه : این نامه از جانب سلیمان است و هر آینه این نامه بنام خدای بخشاینده و مهربان است به این مضمون که تکریم مکنید بر من و بیاید پیش من مسلمان شده . به بلقیس میرسد بلقیس هرگز به قدرت و سلطنت خویش مغرور نشده بلکه نامه مبارکه را جهت ارزیابی به قوم و اراکین دولت خود سپرده ، و بدون اینکه جواب سختی به چنین نامه شدید اللهجه بدهد ایشانرا جمع نموده و از تدبیر . تعقل و برداشتی که خودش از آن کرده است ایشانرا مطلع می‌سازد چنانچه قرآن کریم این مطلب را حکایت می‌کند :

«انی القى الی کتاب کریم» النمل آیه ۲۹
هر آینه انداخته شد بسوی من نامه گرامی .
فهم و دانش بلقیس از آن معلوم میشود که نامه را گرامی توصیف نموده و بزرگ می‌شمارد تا مبدا بالای قومش خطاب :

«اَلَا تَعْلَمُوْنَ اَلِی وَاَتَوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ»

دشوار تمام شده و باعث خشم و عناد شان گردد انسان و لوهر قدر ضعیف هم باشد وقتی چنین خطاب را بشنود حس تملد در وجودش تحریک شده و بدون کدام فکر و سنجشی در مرحله اول تصمیم به جنگ می‌گیرد ولو بهر قیمتی تمام شود ، مگر جان مطلب در اینجاست که زن خردمند و فرزانه از مشتعل شدن آنها جلوگیری نموده و از آنچه که احتیالاً متصور می‌شد از بن می‌برد زیرا او به ایشان می‌گوید :

«انه کتاب کریم»

و از جهت اینکه موضوع ذهناً و عیناً به ایشان تفهیم شود گفت :

«قالت یا ایها لملؤا ائتونی فی امری ما کنت قاطعة امری حتی تشهدون». النمل آیه ۳۲

گفت بلیس ای جاعت رئیسان جواب دهید مرا در تدبیر من، نیستم من فیصله کننده هیچ کار را تا وقتی که شما حاضر شوید پیش من بخاطر اینکه هر یکی به دلو خود آب بردارد موضوع را در شوری مطرح می کند مگر قوش حل مسئله را بخود او وا گذارد می شوند که این موضوع خود اعتراف است به عقل و دانش او .

آنها در جواب صرف همینقدر می گویند :
«قالوا نحن اولو قوة واولوا بأس شدید والامر الیک فانظری ماذا تأمرین ، قالت ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وكذلك يفعلون» .

النمل آیه ۳۳ - ۳۴

ترجمه : گفتند ما خداوند توانائی ایم و خداوند کار زار سختیم ، و تدبیر مفوض بسوی تست پس در نگرچه چیز می فرمائی ، گفت هر اینه بادشاهان چون درایند به قریه بی خراب کنند آنها و سازند عزیز ترین اهل آن را رسواتر و همچنین می کنند .

بلیس به تدبیر توصل جسته و به فرستادن هدیه تصمیم می گیرد تا از احوال مرسل «سلیمان» آگاهی یابد که او مالک است یا نبی ؟ به این دلیل که اگر هدیه او پذیرفته میشود بادشاهی است و طالب دنیا که در آنصورت با او جنگ لازم است و اگر هدیه را نپذیرفت بیشک که او نبی بوده و از وی اذعان و انقیاد لازم است . و بعداً مهلت داده و مراقبت مینماید تا چه واقعه رخ میدهد ؟ خداوند از زبان او میفرماید :

«وانی مرسله الیهیم بهدیه منظره یم یرجع المرسلون» . النمل آیه ۳۵

وقتی نمایندگانش به نزد سلیمان (ع) میروند آنحضرت در حالیکه هدیه او را رد مینماید میفرماید :

اتمدونن بمل فما اتانی الله خیراً مما اتاکم بل اتم لهدیتکم تفرحون، ارجع الیهیم فلناتینهم

بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون» . النمل آیه ۳۴ - ۳۷ :

ترجمه : ایا امداد می کنید مرا بمالی پس آنچه عطا کرده است خداوند تعالی بهترست نسبت به آنچه عطا کرده است شما را بلکه شما به تحفه خویش شادمان می شوید باز بر و بسوی ایشان پس هر آئینه بیایم بر ایشان با لشکری که طاقت نباشد ایشان را بمقابله آن و هر آئینه بیرون کنم ایشان را ازده رسوا کرده و ایشان خوار باشند .

وقتی هدیه بلیس مسترد میشود ، پادشاه درنگ بساقوم خود بسوی سلیمان (ع) رفته به امر او فرمانبردار و به خداوند (ج) ایمان می آورد که این حس تدبیر و فضل عظمی باعث نجات قومش از یک مهلکه خیلی خفیه می گردد .

اسلام هرگز منکر عقل زن نیست :
علی الرغم آنکه عاطفه زن نسبت به مرد بیشتر و قویتر است و تحریک غریزه خواهی نخواهی بالای مرد و زن سایه می افکند روی این ملحوظ اسلام مداخله نموده عصیان غریزه هر دو جنس را طبق قوانین خود تنظیم می نماید تا با شد که نشوئای عقل مطابق منهج خداوندی صورت پذیرد .

اعتراف اسلام به داشتن عقل زن ازین حدیث مبارک نیز روشن میگردد که حضرت پیامبر (ﷺ) میفرماید :

«النساء شقائق الرجال» . رواه احمد

ترجمه : زنهار جزئی از وجود مردان اند . قرآن کریم در سوره مبارکه تحریم مثال زن مؤمنه را که بفضل عقل خویش راه را بسوی حکم خدا جستجو کرده و عادات و اوامر غیر شرعی را می شکند فرموده است :

زن صالحه نه تنها از طغیان شوهرش پیروی نمی کند بلکه از عقیده قوم خود نیز بخاطر اینکه مبادا در ایمانش خالی وارد شده و بدان معذب گردد بیزار می شود .

قرآن کریم از جهت اینکه زن را در عملکردش مسئول ساخته و به او تفهیم نماید که دارای شخصیت مستقلی بوده و فساد شوهرش هرگز به او زیانی را بار نمی آرد این مسئله را انراز نموده است .

این زن دلاور و باهمت (زن فرعون) هنگامیکه

داخل ایمان میشود دیگر هرگز بخيال نعم دنیوی نیست بلکه در طلب چیزی است که دال به هوشمندی ، فراست و زیرکی و عقل او می باشد او ارزش می کند تا به فضل خدا (ج) در بهمت بوده و از فرعون و عمل و عملکرد گروه ظالمان خواستار نجات میگردد .

« و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون اذ قالت رب این لی عندک بیتا فی الجنة ونجینی من فرعون وعمله ونجینی من القوم الظلمین» التحریم آیه ۱۱ .

اینهمه مثالهای فوق الذکر خداوند (ج) از ایماندارانیکه چه مرد اند و چه زن بیان فرموده است . گویا اینکه خداوند میفرماید :

اعتبار به بصیرت و ادراک انسان است . این مثال زن است که باعتبار اینکه او زن فرعون است اسباب هر نوع آسایش و قدرت را در اختیار دارد ولی او بفضل و درک عقل خویش از همه آنها دور شده و بحالی رسیده که الگو و نمونه بی از ایمان داران واقعی شده بود و این همان پیامبر گران قدر و بزرگوار است که رهبری و قیادت فکری را به اعترافش به عقل زن ، میدهد بدین گونه که :
در صلح حدیبیه یکی از شرایط صلح این بود که :

هر که از جمله قریش مسلمان شده و به مسلمانان می پیوندند مسلمانان به مسترد نمودن او مکلف اند و هر که از جمله مسلمانان مرتد شده به قریش متصل میگردد قریش مکلف به مسترد نمودن او نخواهند بود .

مسلمانان فکر می کنند که در این معاهده ظلمی به ایشان صورت گرفته ، ولی حضرت پیامبر (ﷺ) با وسعت نظر خویش و درک عاقبت کار باوجود اعتراض حضرت عمر «رض» این موضوع را پذیرفته و بعداً به مسلمانان امر فرمود که احرام خود را بشکنند زیرا صلح مقتضی آن است که امسال به مدینه رجعت نموده و سال آینده آمده به مکه داخل شوئیم در اثر این معاهده مسلمانان به یکتوع کشمکش درونی دچار شدند زیرا آنها فکر می کردند چطور بمدینه بازگردند؟ در حالیکه احرام بسته آمده اند و چگونه صلح را قبول کنند ؟ در حالیکه ایشان یک قوی اند ؟

پیامبر (ﷺ) ایشانرا مکرراً می فرماید که

دگر کیچ اصل عامل

«د وحدت لیکنه او حیرله»

اسلامی تحریک د ټکولو دور بیا را ژوندی کیدای شی چی نن د مجاهد ولس ټولی پرکني د ژوند او مال په قیمت د بقا په لار کی ورسره ولاړی دی ؟

دا او په لسگونو داسی نور ترخه یاداشتونه د تاریخ حکمونه دی چی د لیبرالانو او سلطنت خواهانو دور نور د تل لپاره زموږ له هیواد څخه خپل ځل ټول کړی .

اوس زموږ د ټولنی جوړښت داسی سیمار شوی چی طبیعت ئی بیله مجاهد حکومت څخه د بل حکومت له راتلو سره اړخ نه خوری . که هغه رژیم بیا راځی ، زموږ ملت ته به چی د هغی په بل کړی اور کی سوزیدلی څه ځواب ورکوی ؟ پداسی حال کی چی د هغه رژیم مسئولین چی مسئولیت ئی کله هم خپل فرض نه گڼلو خپله اعتراف کوی چی د دوی دحکمرانی دوره د روسانو د نفوذ لپاره لویه مساعده دوره وه . ظاهر خان د المجله له مجلی سره په مرکه کی چی د جنگ پاکستانی ورځپاڼی د ۱۹۸۳ کال د اپریل د میاشتی د (۸-۱۴) جمعی په مجله کی را نقل شوی خپله وائی چی : «زما د تجارو له مخی روسان یوازی د افغانستان په نیولو اکتفا نکوی . هغوی غواړی د هند سمندر ته دو اوبو او د خلیج له تیلو ډکو

هیوادو ته پښی وروغزوی دی وروسته وائی زما حکومت د روسانو لپاره په پخپله څلوېښت کلنه دوره کی په نظامی اقتصادی او داخلی او خارجی سیاست کی څه موالح له وو ایجاد کړی» لدی اخوا بل ستر اعتراف او سند به چیری وی . آیا شاه خپله پدی اعتراف لدی کړی چی د ده په دوران کی زموږ په کلی کور سرکونو او چارو کی د روسی تجاوز باروت خښ کسړل شوی وو ؟ نن به څنگه زموږ پرهارژلی ولس د روس تجاوز مین فرش کولکو ته خپل مقدرات په لاس ورکوی ؟

کارمل ځکه د هغی دوری شاه ته د آسیا

دا د هغی کړکجنی دوری سوغات و چی روس ته ئی د افغان افسرانو په لیړلو سره د افغانی پوځ فکری جوړښت او حربی ستراتیژی ته روس رنگ او خوند ورکړ . یوازی له ۱۹۶۱ کال څخه تر ۱۹۷۰ کال پوری ۷۰۰۰ (اوه زره) تنه په نظامی برخه کی روس او چکوسلواکیا ته ولیږل شول . دا خپله د دی معنی لری چی رژیم د هیواد د ملی دفاع قوت روس ته تسلیم کړ . د ثور خونړی کودتا هغه پیلوتانو او افسرانو پکار واچوله چی په روس کی روزل شوی وو او په روس بانندی خرڅ شوی وو . یوازی تر ۱۹۷۰ کال پوری ۲۰۰۰ (دوه زره) خارجی سلاکاران چی اکثریت ئی روسان وو او زیات ئی به نظامی برخه کی کارل شوی وو په افغانستان کی منل شوی وو . د خلق او پرچم باندونه ، د هغوی مظاهری او د مبارزی تاکتیک مستقیماً د هغو سلاکارانو لخوا رهبری کیدل . د دولت په ارگانونو کی د هغوی په مرسته دوی ته ځای ورکول کیده او د هغوی لخوا ورڅخه دفاع کیدله . روسی مشاورین وو چی خپل ځنځیری غلامان ئی په بی خبره هو اتر حکومت کی حساسو پوستونو ته ورسول . زموږ ملت ته هره بدبختی له ارگ څخه راوتلی .

همدا ارگ و چی په ۱۹۵۹ کال کی ئی بی ستری او بی حجابی د انانی دوری د بدمرغی تحفی په ډول خلکو ته وړاندی کړه . او بیا د جلا د داؤد د صدر اعظمی په وخت کی وو چی شاهي کورنی د بی ستری او بی حجابی بی پته او لغړه قافله رهبری کړه . آیا د غور چنچران مظلوم خلک به د ۱۹۷۰ او ۱۹۷۱ کال د هغو تر خو شهواتلو ته بیا چکی چکی کوی چی د زانگو ماشومان ئی پکی د لوږی مړه شول ؟

آیا د میلمی او جوزجان خلک به هغه لوږی همیری کړی چی د یوی مړی ډوډی لپاره ئی خپلی لوڼی خرڅولی ؟ آیا د هغه ویارلی

احلال نمایند مگر از جهت واقع شدن چنین منافقانی هیچ کسی هم بجواب آنحضرت «ﷺ» نمی پردازد در این وقت است که آنحضرت «ص» به نزدام المؤمنین «ام سلمه» داخل شده و آنچه را از مردم دیده بیان می کند حضرت ام سلمه «رض» بجواب پیامبر «ﷺ» می گوید : ای پیامبر خدا ! خودت بیرون شو و یکی چیزی مگو ، هدیه خود را قربانی کن و حلال را بخوان و سر مبارکت را بتراش همان است که پیامبر «ﷺ» بیرون شده و حتی یک کلمه هم با کسی نمی گوید تا آنکه حلق می کند . در این اثنا وقتی صحابه «رض» او را دیدند از جاهای شان بلند شدند قربانی کردند و یکی سر دیگر را تراشیدند .

یقیناً مشوره ام سلمه «رض» سبب پذیرفتن مسلمانان شد به امر پیامبر «ﷺ» شان امریکه در مخالفت از آن عذاب الیم بود . زیرا خداوند «ج» میفرماید :

فلینذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او تصیبهم عذاب الیم» . النور آیه ۴۳
همچنان اسلام آزادی تملک و تصرف را در مال مهر زن بخودش بخشیده است و در میراث هم حصه او را تثبیت کرده و هرگاه یتیمه صغیره باشد تا سن بلوغ مال را به شخص امینی سپرده و بعداً برایش تسلیم مینماید چنانچه در مورد پسر این موضوع مراعات میگردد .

و این زمانی است که هوشیار شده و به حسین تصرف در مال خود تصرف می کند که این خود دلیل دیگری است به اعتراف اسلام به اهلیت زن .

همانطوریکه خداوند «ج» مرد آنرا مخاطب قرار داده زناترا نیز مخاطب نموده است «و یا آدم اسکن انتا و زوجک الجنة و کلا منها رغداً حیث شئتما ، ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین» . اعراف آیه ۱۹

در حالیکه امر و نهی به آدم و همسرش مساوی نه متوجه می باشد . دلیل دیگری که استقلال زن را از مرد بیان میدارد همانا بقی است که آنحضرت «ﷺ» وقتی یا مردان بیعت نمود زناترا تابع آن نساخت بلکه بیعتی خاصی را جهت ایشان ترتیب نمود .

د مترق شاه لقب ورکاوه چی هغه په سترگو لیده چی عملاً لاو د روسانو د راتګ لپاره هوارېږی. کارمل به څنګه هغه ته د مترق شاه لقب نه ورکاوه چی هغه په ډاګه ویل، سره پرغونه نه بلکه شنه پرغونه خطری دی. شنه پرغونه نن هم د ملت د عزت آبرو دین عقیدې وطن او آزادی د خوندي توب سببونه دی او پرون هم وو. ولی شاه دا پرغونه خطر بلل او هغه سور پلید بیرغ ټی چی او جنګ سمبول دی د ځان لپاره د امن بیرغ بللو. هغه بیرغ چی په هیواد کی ټی وینی و بهولی، سرونه ټی پری کړل، ژبی ټی غوڅی کړی او کورونه ټی په اور لمبه کړل. نن د شنه بیرغ دښمنانو او د سره بیرغ دوستانو ته پدی ولس کی د اوسیدو ځای نشته. نن دلته په سره او د سره په هوادارانو نفرت او لعنت استول کیږی.

دا واقعیت اوس له هیچا ندی پټ چی د خلق او پرچم وطن پلرونکی بالهونه چی نن ټی زموږ کلی او کورونه په وینو او دودولو لړلی د سلطنت په لمن او د ارګ په گلبنو کی روزل شوی. هر څوک چی د دی مظلوم ملت د تاریخ پانی ټی په زړه سوی او پاک احساس اړولی وی، او مخصوصاً هغه خلک چی د ۱۹ پېړی په څلویښتمه لسیزه کی ټی له دولتي ارګانونو سره اړیکې وی او یائی په هغو کی دندی لری ممکن پدی تر هر چا ښه خبروی چی په څه مکر او فریب روسانو دربار دی ته حاضر کی چی روس مشر به وطن پلرونکی بالهونه د هغه په لمن کی وروزل شی. کله چی داؤد د ننگرهار د فرقی قوماندان و پو شمیر روسی مشاورینو ته مأموریت ورکړ شو ترڅو شاهي دربار ته او د هغه لوړ رتبه افسرانو او جنرالانو ته قناعت ورکړی چی باید د دوی اولادونه دانسی وروزل شی چی لدوی وروسته هم هغوی د افغانستان د دولتي قدرت ماشین وګرزولای شی، او د دی روزنی لپاره باید روسان له دوی سره مرسته وکړی. دربار او د هغه جنرالان چی د قدرت هوس لیونی کړی وو ښه دی چی دا په زهرو لړلی روسی پیشنهاد په غور وڅیړی سمدلاسه ټی ورته مثبت خواب ورکړ. په ۱۹۰۲ کال کی وه چی دوه تنه روسان رسماً پدی وګمارل شوو چی په شاهي کورنی کی

د کمونستی ګوند د جوړولو لپاره کار پیل کړی وړاندی مو وویل چی زموږ ولس ته هره بدبختی له ارګ او دربار څخه راوتلی کنه په ولس کی داسی سرطان غدی نشوای پیدا کیدلای. روسانو پس له دقیقې محاسبی ولیده چی د کمونستی بانډونو د روزنی ترټولو ښه ځای ارګ او دربار دی. روسانو په شاهي کورنی کی داؤد د یوه کمونستی ګوند د جوړولو لپاره ترټولو مناسب شخص وباله. ملت دا کله هم نشی هیرولای چی د وطن پلورونکولو مړی خښته په دربار کی څنګه او د چا لخوا کیښوده شوه. دا چی وروسته ټی سلطنت هم خپله وخوړ دا د روسی عزایمو د تکامل مرحلی دی چی نن ټی ورپسی نوکران هم په نوبت سره مړه څکی. په ۱۹۰۳ کال کی روسانو په اقتصادی لحاظ هم افغانستان په خپل کنترول کی راوست. پدی کال کی د پلان په وزارت کی څلور تنه روسی مشاورین پدی بریالی شول چی په اقتصادی ساحه کی ټولی خارجی مؤسسی بندی کړی او د هغوی پر وژنی د روسانو په لاس ورکړی.

دا هغه یو یوګام دی چی د شاهي رژیم په دوران کی روسانو زموږ په چپلواکی باندی د یرغل په لور را اخیستی دی، او وروستی تیزی مندی لپاره ټی د سالنګ سینه هم ورته څیری کړه.

اساسی تحریک چی نن زموږ د مجاهدی ټولنی د پرګنو په منځ کی د پووالی رمز او د ملت د ځواک څرګندوی دی او بیله شکه د دی ولس د نن او سبا په هکله د هغه رول ټاکونکی ارزښت لری د شاهي ډوله او لیبرال حکومت بیا راتلل به په هیڅ قیمت ونشی زغمولای. مجاهد ورور مولوی صاحب خالص د النور له جړیدی سره په مرکه کی د شاهي دوران په هکله په یوه وطنی او کلیواله جمله خپل موقف څومره ښه څرګند کړی، هغه وائی:

«بګیل مړی بیا جنګ نشی کولای»

د افغانستان د اسلامی جمعیت مشر محترم ورور استاد برهان الدین ربانی له همدی جړیدی سره په مرکه کی وائی: «موږ په ځل ځل دا ویل چی اصلاً په افغانستان کی اوسنی درونکی فاجعه د شاهي دوران د غلط سیاست رښنده ده او موږ هیڅکله دا د افغانستان د ملت په مصلحت نه وینو چی بیا هم هغه پخوانی

اشتباوی تکرار شی، او یوځل بیا هغه رژیم چی اصلاً په تیروکی لاکام وو بیا هم افغانستان ته د روسانو په واسطه راوړل شی. په ینین سره هر رژیم چی روسان ټی افغانستان ته راوړی ملت به له هغه سره مخالف وی».

او مجاهد ورور حکمتیار د ۱۳۶۶ کال د ثور د میاشتی په ۳ نېټه د افغانستان د اسلامی حزب د اتلسمی کایزی په لمانځلو کی وویل: «زموږ ملت پوهیږی چی د شاه راګرزیدل یعنی د فاجعی تکرار، او ملت به هیڅکله د فاجعی په تکرار راضی نشی. زه نه پوهیږم هغه څوک چی له خپل سقوط وروسته په څوارلسو کالو کی حتی له روم څخه پښاور ته د هیواد سرحدو ته راونه رسید، څنګه گمان کوی چی د روسی قواوو له وتلو وروسته او د مجاهدینو پلاس د اسلامی حکومت له جوړیدو وروسته به د دی توان پیدا کړی چی افغانستان ته راوګرزی». مجاهد ورور حکمتیار د خپلی وینا په بله برخه کی وویل: «ما د اتحاد په شوری کی هغو کسانو ته چی ویلی ټی دی چی ممکن شاه د افغانستان په آینده کی رول ولری وویل: شاید تاسی مخلوع شاه راولی ترڅو د خپلو جنایانو په جرم ټی د ملت په لاس محاکمه کړی. ځکه یوازی ظاهر شاه ندی مجازات شوی او تراوسه ټی خپله جزا نده لیدلی نور هر څوک مجازات شوی».

لنډه دا چی هغه تحریک چه روح او رنگ ټی له درباری رژیمونو سره اړخ نه لګوی او هغه تحریک چی د ژوند د لومړی پسرلی څوتی ټی په شاهي دوران کی په بیرحمی او قساوت سره اېرول شوی دی څنګه دی ته حاضریدای شی چی د خپل قوت او ځواک په اوج کی د هغه زاړه خزان سړو سیلیو ته ښه را غلاست ووائی.

آیا زموږ مؤمن خلک به چی یوځل ټی د وینو په قسمت روسی یرغل په شاتمبولو ته مجبور کړی، دی ته حاضر شی چی د شاهي دوران په بیا را ژوندی کولو سره د دوهم روسی یرغل زمینه برابره کړی؟ نه هیڅ افغان به بیا د داسی تاریخی تراژیدی درانوی کیدو د جرم او اشتباه مرتکب نشی. هغه څوک چی د جهاد په نهمه کلنه اوږده دوره کی ټی یو قدم هم د هیواد په وینو سره خاوره کی نه وی

ایښی او دولس د آزادی په لار کی ئی یوه سا هم نه وی اخیستی او د زرگونو افغانی ټولنو او یتیمانو له سیلابی او ټپکو سره ئی د خواخوږی او غم شریکی په دود یوه اوښکه هم نه وی توئی کړی، څنگه ځان ته د دی حق ورکولای شی او په څه ډول دا جرأت کولای شی چی د داسی سرتیرو او سربازو خلکو په سر کی دی ودریږی . او دا به څوک وی چی د داسی لوی ولس دومره ستری قربانی دی داسی مفتی د بل په لڼ کی واچوی . آیا رباری جنرالان به دا جرأت وکړی چی د مجاهد ولس او جهادی ځواک له مخالفت سره سره دی ، دی سوزونکی اورته ځان واچوی . هغوی چی نن زموږ د مجاهد د غیرت جگه شمله وینی په خوړلی عمر ئی د سترگو بانه په ځمکه لگیری . دا خلک تر هر چا پدی ښه پوهیږی چی نن افغانستان پرونی افغانستان ندی چی خلک به هرکس او ناکس ته بر چپک سلامی ولاړوو . نن دلته د کریمان د جنگ وهلو جنرالانو غاښ وزی ، او ۲۳ زره سور پوځ څوک نشی سلامی کولای . اوس یوازی هغه څوک د قدرت چانس لری چی تر ټولونی لومړی اوښکه توئی کړی ، تر ټولونی لومړی وینه ورکړی او د تورو شپو تروړیمو کپکچوونو کپرلیچو ، رغړیدلو پرزیدلو مړه کیدلو او زندانی کیدلو په مسبر کی د مبارزی په لومړی لیکه او د مقاومت په وړاندی مورچل کی له دی ولس سره یوځای جنگیدلی وی او له هغه سره یوځای دریدلی وی .

د ۱۹۸۶ کال په دسمبر کی روسانو له ظاهر شاه سره ارتباط وینو او د هغه د راتگ په هکله ئی ورسره خبری وکړی او له هغو سره سم ئی په کابل کی خپلو مزدورانو ته امر وکړ چی د شاه او شاهي دوری په خلاف، منی تبلیغات پښکړی . له هغه وخته وو چی د نادر شاه په قبر یوځل بیا سری قالینی وغوړیدلی . د سی د میاشتی په ۲۱ نیټه گورباچوف له یوی ایتالوی ورځپاڼی سره په مرکه کی وویل چی : «هغه ایتلای دولت چی نجیب پیشنهاد کړی کیدای شی بی طرفه وی او د افغانستان ټول سیاسی طرفونه پکی شامل شی. گورباچوف وویل چی د داسی حکومت تشکیل کیدای شی د ایتالیا له داخل څخه وی» . یعنی دا روسان دی چی غواړی د خپل ناکام

یرغل د غرور پېیدلی پوزه په ظاهر شاه سره پاکه کړی . او روس د هغه د راتگ لیوال دی . راوی ؟ دا ځکه چی روسان فکرکوی چی د شاه په راتگ سره به له یوی خوا د هغوی مزدوران خوندی وی ، له بلی خوا به د افغانانو هغه ستر آرمان له خاورو سره برابر شی چی په لار کی ئی نهه کاله وینی او سروته ورکړی .

دا طبعی ده ، هر څوک چی روسان ئی په راتگ کی دلچسپی لری ضرور به زموږ دولس د آرمانونو آزادی او عقیدتی دښمن وی . خو داسی خلک که روسانو زموږ په ملت منلای شوی ، ترهکی ، امین او کارمل به نه، تری تام کیدل. څنگه به خلک هغه چا ته خپل سزاوشت پلاس ورکوی چی له روم څخه د ملت د قاتلانو یعنی روسی غلامانو د ژوند د ضمانت ډیری په سینه وهی . دا په کوم قوت ، په کوم دلیل وی او د څه لپاره ؟

د ظاهر شاه د راتگ لپاره تر ټولو زیات د هغو خلکو زړه نازړه پذیرائی د تعجب وړ ده چی خاتنه یو جهادی ځواک هم وائی او د یوه جهادی ټولی مشر هم ځان بولی او د روسانو سره په مقابله کی د سختی مبارزی او جهاد ویاړ هم خپل گڼی دوی د همدی مبارزی په پای کی غواړی د جهادگټلی افتخارونه د هغه چا په لمت کی واچوی چی تل ئی د جهادی ځواکونو رښینی ایستلی دی . نه پوهیږو دا څنگه قهرمانان دی چی د مقابلی په میدان کی د دوی خوی او وینی تویوی خو د کابی دویار مډال ظاهر شاه ته په سینه ورتسومی . آیا د هغوی په وړاندی د دی اوږدی مبارزی او عظیم جهاد ټول قیمت همدا دی چی ایله دی روسی ناورین او یرغل په بی مسئولیت او بی هویته سلطنت بدل کړی ؟

ټول هغه طرفونه چی د لیبرالانو سلطنتی حواریونو او سلطنت په راوستو کی بدمرغه هلی ځلی کوی باید تر هر څه وړاندی دی ټکر ته ښه په څیر شی چی زموږ د ټولنی اوسنی جوړښت هسی تیار شوی چی طبیعت ئی بېله مجاهد حکومت د بل حکومت له راتلو سره اړخ نه لکوی . د ظاهر شاه د راتگ لپاره روس صرف هغه لار پاتی ده په کومه چی ترهکی ، امین ، کارمل او نجیب راغلی دی ، او د دی

لاری عواقب ته هر چی ظاهر شاه ته ښه څرگند دی . هر څوک چی غواړی د ظاهر خان د راتلو لپاره ډنډوری ووهی باید دا هم وینی چی له عمر خوړلی شاه سره به د وفا په دود ضرور شاه د ترهکی ، امین او کارمل ترگورستانه بدرکه کوی . زموږ دولس آزادی او د تحریک د ځغاند حرکت په وړاندی د ظاهر شاه راتگ بېله دی چی د تحریک او جهاد له لیکومذبذب له جهادی ځواک بی برخي، په ځانکو کی پردی خود غرضه د هوس پیرو او افغانانو بی خبر خلک تجزیه او پیل کړی بل اثر نلری . اصولاً باید موږ د خپل صف د تزکیی او تصفی دا مرحله ترشا کړو دا که د ظاهر شاه په راتگ سره وی او که بی له هغی .

په خارجی جبهه کی سیمه او د افغانستان گوندیان د شاه راتگ د خپلو ملی او سیمه ایزو گټو په خلاف گڼی او ضرور به د شاه په راتگ کی مستقیم یا غیر مستقیم نفرت ښکاره کوی .

ایران چی د شاهي رژیم په نسکورولو کی ئی د ملت میندی بوری شوی او خویندی ئی کوندمی شوی ، خلک ئی ژریدلی او وینی ئی نوئی شوی دا د هغوی د انقلاب مزاج او غوښتنه ده چی له یوه شاهي افغانستان سره به د هغوی شپي ورځی ضرور ترخی وی . ایران نه غواړی چی افغانستان ته د شاه په راتگ سره د بختیار امریکائی ماډل راډیو له کابل څخه د هغوی د خلکو او انقلاب په خلاف خبری وکړی . ایران نه غواړی چی په کابل کی دی د تودیانو باطل سنگر د شاه په راتگ سره د شاه پرستانو په باطل سنگر بدل شی ، بلکه ایران غواړی له کابل څخه د وروری اسلام او سلامتی پیغامونه واورى .

دا به ډیره سخته وی چی پاکستان هغه دور هیرکړی چی د ارگ څخه لږ څه اخوا د پښتونستان په واک کی د پښتونستان ننګین بیرغ د نن په شان همغه وخت هم د اسلامی پاکستان د تجزی د سمبول په حیث رپول کیدو او شاه ورته له مرش موزیک سره په روسی ماډل جیب کی په سلامی دریدو . پاکستان به هغه دوران په هم هیرنکړی چی د افغانی پوځ نژدې دوه ټلنه قوت د روس په اشاری سره د ډیورنل کزښی ته نژدی ځای په ځای شوی وو او افغانی اردو ته دا روحیه ورکول کیده

چی د افغانستان سالمیت ته خطر یوازی له پاکستانی لوری دی. حال دا چی تاریخ ثابتہ کړه چی اصلاً خطر له روسی لوری وو او له پاکستانی لوری همیشه د وروری او کډی دفاع پیغامونه او وږمی لیکدلی .

همدا راز چین ته دا د زغم وړنده چی په خپل څنگ کی د شاهی دوران په راتلو سره افغانستان د روس او امریکا نه وزلویو د ډگر په حیث وگوری. دا د چین د سالمیت غوښتنه او حق دی چی په افغانستان کی باید د افغانانو خپل انتخاب کړی او د هر بهرنی فشار څخه آزاد حکومت وجود ولری .

که فرضاً قبوله کړو چی شاهی حکومت او دور به رامنځ ته کیږی باید وگورو چی د افغانستان په دننه او د هغه په شاوخوا کی څه مشکلات را پیدا کیږی ، او آیا کیدای شی سلطنتی یا سلطنتی مزاجه حکومت د هیواد او شمیر د امن ضمانت وکړی ؟

پس له لسو کلونو مقاومت او جهاده روس او امریکا پدی وپوهیدل چی یوازی قوت چی پدی سخته مقابله کی به بری وږی هغه اسلام دی ، او دای درک کړه چی د آسیا په زړه کی د اسلامی حکومت حاکمیت ته څومره ډیری شپې ندی پاته ، روس او امریکا دواړه په یوه شان د اسلام له حاکمیت څخه ویره لری . دا د هغوی د استعماری غوښتنو هیله ده چی باید د اسلامی حکومت له راتلو څخه ونیسی چی پدی لاری د هغوی متفقہ انتخاب یو هم د شاه راوستل دی . پس څرگنده ده چی شاهی رژیم به په خلکو تپل کیږی نه دا چی خلک به هغه غواړی ، هر تحصیل شوی رژیم به د نیکمرغی په ځای په هیواد کی پدمرغی رامنځ ته کوی . داسی رژیم به همیشه په داخلی لحاظ بی ځواکه او بیوسه رژیم وی ، هغه به نه یوازی د هیواد له پولو څخه د ساتنی جوگه نه وی بلکه د داخلی امن په برقرارولو کی به هم تل ناکام وی ، ځکه له افغانانو څخه اوس داسی پوځ او امنیتیه قوه جوړول ممکن ندی چی د خپلو خلکو د آرمانونو په خلاف هم استعمال کړای شی . او دا خو څرگنده ده چی د شاهی رژیم غوښتنی د ملت له غوښتنو سره ځکه او آسمان فرق لری ، او بیا هغه شاهی رژیم چی د رامنځ ته کیدو اصلی هدفئ

د ملت د آرمانونو او غوښتنو مخنیوی وی . د داسی حکومت پوځ به زورخیده او غیر مکتبی ملشیان وی چی صرف د پیسو په مقابل کی د رژیم د خدمت او چوپړ کمر بند ته ملاتړ کوی *** * (نویس)

خاطره‌ها

پوسته به گذشته قاضی محمود الحسن

وقتيكه قلم بدست ميگيرم و بذكر شهداي پلچرخي مي پردازم دلم مي تپد ، دسم مي لرزد ، چشمانم خيره مي گردد ، حرکت از وجودم رخت مي بندد ديگر براي توان آن باقي نمي ماند تا يادي از آن عزيزان دلبنده اسلامي ام نيام . اما مجبورم که برسم انشای جنایات این این آدمکشان حرفوی با همه ناتوانی ام بنویسم .

شام جمعه تاریخ اول و یا دوم ثور سال ۱۳۶۲ نوبت بان می رسد تاسیه پوشان کور دل لست سیاه ارمغان فاجعه ننگین ثور را آورده قهرمانان اصیل و فرزندان واقعی اسلام را بدرجه رفیع شهادت برسانند .

چهره های تابناک و مشهور مندرجه این لست سیاه که توسط عساکر دولتی و آستان بوسان حلقه بگوش عتبه شیطان خوانده شد عبارت بودند از حاجی محمد نواب شهید - سید محمد ابراهیم - مولوی عبدالمنان - امان الله ، صالح - مولانا فاروق .

این بار نیز برسم بارهای دیگر تعداد زیادی از متعهدین تنظیم های جهادی بدرجه شهادت نایل آمدند دست قاتلان حرفوی را بخون خویش رنگین ساختند .

آن شب دیجور که متعهدین راستین اسلام به استقبال شهادت شتافتند ، شبی بود که فردای آن روز تبادل کلا و پرزه محبوسین با فامیل هایشان بود روی این ، شب مسرت بود ، شبی بود که جانها شستشو شده منتظر رسیدن لباسهای پاک و نظیف از فامیل بود محبوسین باین مسرور بودند که فردا احوال خانه آمده پرزه پدر - برادر یا دیگر اقارب بوی رسیده برسم « الخط منصف الملاقات » نیمه ملاقاتی با فامیل می نمایند برایش مقداری پول و خوردنی

ارسال می دارند و با دوستان و یاران خویش که در کاسه باهم شریک اند تناول نموده از تحفه فامیل متمتع می شوند .

دلیل مسرت فامیل اینست که کالاهای چرک محبوسش را بخانه آورده خویشتن را تسلی می دهند ، خواهران به شستن کالای برادر محبوسشان می خواهند که یکی از دیگر سبقت بسته گویا خدمتی به برادرش نموده باشند . ما دران با دیدن کالای فرزندان زندانی شان خویشتن را تسلی داده چشمان شان را روشن می بینند ، برادران و دیگر خویشاوندان بادیدن کالای محبوس شان نقش و صورت او را بدیدگانشان نقش و تصویر می بندند . با آمدن جواب پرزه شان شادمان شده تسکین آلام می کنند . این شب سپری شد ، شهدا در راه شهادت با آرمان روز پایوازی شان رفتند اما اعضای فامیل قدم بصوب پلچرخي می نهند نامه می نگارند تا احوال زندانی شان را گیرند اما دیگر احوالی نیست . برایشان گفته نمیشود که آنها شهید شدند ، میگویند درین بلاک نیست به بلاک دیگر مراجعه کنید تا عصر روز به بلاکها پرزهها رد و بدل می گردد آن همه مسرت و آرزو و امید به یأس و خفگان مبدل شده کوههای غم را حمل می کنند .

بازهم بتاریخ دیگری از جنایات این مدعیان حقوق بشرکه وقیحانه از حقوق بشرنام گرفته دم از بشر دوستی می زنند حال آنکه در جهت نابودی و قتل بشر کمر بسته تیغ به دست گرفته اند میپردازیم . تاریخ ۲ قوس سال ۱۳۶۲ برسم اقدامات قبلی شان بعد از ادای نماز شام دروازه ها قفل گردیده در بلاک اول حالت غیر نور مال عارض شد همه محبوسین درک نمودند که دیگر زمان آنست که تیغ جلادان آدم می کشد ، آنهم آن آدمی را که خود را بدین مقدس اسلام درگرو داده آساده قربانی است از ساعت هفت بجه الی یک بجه شب تمام برادران محکوم به اعدام را که در بلاک اول جمع نمودند بیرون می کنند ، دستهای شان را به پشت سر بسته و دهن های شان را پلستر می نمایند ، پول ، ساعت و کلاه ای شان را می گیرند . موترهای زیادی که بدون بلاک اول آورده شده بود به آن موترها انداخته می شوند برادران که درین شب به شهادت

کشانیده می‌شوند نسبت به مرتبه‌های دیگر زیادتر بودند که احصائیه دقیق آن معلوم نیست ولی به چندین صد می‌رسد.

متباق محبوسین بلاک اول هیبت زده آن شب را سپری نمودند، الی سه چهار روز سکوت کامل در محوطه بلاک اول حکمفرما بود که هیچکس توان سخن گفتن و حرکت را نداشت.

در حوالی ساعت یک بجه آن شب نعره تکبیر از میان آن برادرانیکه به شهادت برده شدند بالا شد، قرار معلومات پلستر دهن یکتن از آن شهدا جدا شده بوده که توسط دندانهای خود دست دیگری را باز نموده و بهمین ترتیب تعدادی از برادران که در آن موتر انداخته شده بودند دستهای شان رها شده و دهن‌های شان از پلستر آزاد شده به تکبیر پرداختند، اما جهت آنکه دیگران نشنوند، قاتلین امر کردند تا موترها ریز داده شده صدای موتران آواز تکبیر را خاموش سازد اما برادران موجود در بلاک اول در همان شب از موضوع آگاه شدند.

چهره‌های مشهور و فعال شهدای حزب اسلامی درین بار برادران ذیل بودند:

غوث الدین شهید محصل زراعت مشهور به ضابط، ضیاءالدین از چار دهی کابل که مشهور به درویش بود - مولوی شاه ولی - عبدالغفور معلم شیر شاه سوری از فاضل بیگ محمد زمان محصل استیتوت تربیه مخبرات - یک تعداد دیگری از برادران که شهید شدند و طور دقیق تاریخ شهادت شان بیاد نیست برادران ذیل اند:

محب الله مشهور به قهار ولد حبیب الله که به ۸۱-۸۰-۷۹ گرفتار شد سید مسعود ولد سید عبدالقدوس از ولایت هرات - محمد هارون - مدیر صاحب محمد نسیم «امین» مدیر محمد اکبر، خواجه محمد اسماعیل - مدیر ولی محمد - قاری محمد حام «عصمتی» - چرن در پنج حمل سال ۱۳۶۳ بلاک اول را صرف جای بود و باش اعدامی‌ها ساخته دیگر زندانی‌ها را از آن بلاک خارج ساخته به پلاکهای دیگر انتقال دادند روی این بن اطلاع نیست اما گفته می‌توانم که ارقام اعدام بارها نسبت به سالهای گذشته زیادتر شده

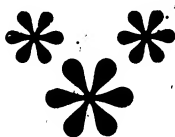
مشکل است یک زندانی که از همه آزادی محروم بوده و هر لحظه تحت تعقیب قرار داشته باشد از کار روای‌های مخفی مزدوران کرملین و عمال کی - جی - بی اطلاع کافی بدست آورده به انشای آن اقدام نماید اما فطانت برادران زندانی جدی بوده که اکثریت عملکردهای دشمن را باوجود آنهمه شرایط اختناق عمیقاً درک کرده ذهناً باخود برداشتند. آری سازمانیکه بخط اصیل اسلام پی ریزی شده باشد و در تربیه و رشد افراد خویش توجه جدی مبذول داشته باشد دیگر مطمئن است که افراد متعهد بوی با همه مشکلات مبارزه نموده تا آخرین لحظه زندگی به پیشبرد اهداف عالی اش مکافحه می‌دارد.

هزاران فرزند صالح اسلام با حفظ و صیانت آرمان اسلامی و تعهدات ایمانی شان درین زمان نام نهاد «مرحله نوین و تکاملی» فاجعه ننگین ثور، به اعدام‌های دسته جمعی دولت مزدور، در زندان پلیجری جام شهادت را نوشیده اند و راه پر نور و فروزان را بدیگران کشودند، تا با اختیار ثمر و بهره این همه قربانیهای مسلمانان داغیده، درفش پیروزی را به آسمان نیلگون کشور عزیز شان برافرازند.

ماه دوم ابتداء توقیفی ام بود که در اطاق مربوط صدارت که بواقعیت گنجایش هشت الی ده نفر را داشت ۲۰ و یا زیاده از آن در آن اطاق در شرایط تحقیق قرار داشتیم، نیمه روز جوان زیبا که لباس فاخر به تن داشت «گویا اکنون بجان کرده و روانه دانشگاه می‌شود» داخل اطاق شد.

برادران باخصلت اسلامی و بشر دوستانه شان به این جوان، باسیمای نیکوی برادری جویای احوال شده به بسیار مشکلی جای نشست بوی تهیه می‌کنند تاوی لا اقل بنشیند ولی او میگوید من را گفتند که تو را پنج دقیقه کار داریم، من زود خواهم رفت بناء من کنار دروازه ایستاد میباشم حال خواهد سربازی بیاید و ناسم را بگیرد و من را بخواهد و روانه خانه سازد، درین حالت این (۲۰) نفر هر یک باخود تبسم می‌کنند و از خوش باوری این جوان تنگدل می‌شوند که ما هم باین عنوان آورده شدیم روزها و حتی ماهها سپری

شده و با گذشت هر روز بما سوال مرگ و زندگی خلق می‌شود. این جوان کنار دروازه بیای استاده و هر لحظه جانب ساعت می‌نگرد تا آنکه ده دقیقه سپری شد دگرگونی به سبایش رونما گردیده گفت که: ده دقیقه شد حال آنکه من را گفته بودند که پنج دقیقه کار داریم، درین حالت یکی از هم اطاقیهایم برایش گفت: ای برادر! ساده مشو، بماهم گفته بودند که پنج دقیقه کار داریم - اما بیش از یکماه گذشت، حال من باین راضی هستم که من را ده سال زندانی سازند اما دیگر تحقیق و شکنجه‌ها را از من دور سازند. اما این سخن بنظرش معقول نمی‌رسد بازهم منتظر است، سپس میگوید ناوقت شد حال اگر من خانه نروم - مادر - پدر و همه اعضای فامیل ام پریشان میگردند که فلانی چه شد؟ من شیرین ترین اعضای فامیل هستم که همه بمن دلبستگی دارند. بد ما هم یادی از فامیل می‌شود. مشقتهای زندان، ضرب، شتم و انواع مظلالم که بطور نسبی محبت و یاد از فامیل را از ما دور ساخته بود دوباره تازه میسازد هر یک باچشان اشک آلود بجای نشسته است، سکوت حکمفرما می‌گردد، هر یک با خاطر خود در صحبت می‌شود درین حالت جوان در را می‌کوبه پهره دار مؤظف می‌آید و میگوید چیست؟ جوان با او سخن میگوید ولی پهره دار به قهر شده به شدت در رازده قفل می‌نماید. غم بالای غم... لحظه بعد جوان را به تحقین می‌طلبند و به اطاقهای یکنفری (کوته قفل) روانه می‌کنند راستی هم - زمان معین که بروزهای قبل این جوان بخانه میرفت این روز و روزهای بعدی نرفت دیگر مجلس غم و پریشانی آنها به تصویر نمی‌گنجد. یوسف کم گشته باز آید به کنعان غم‌بخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم‌بخور ادامه دارد...





ایده او ایلدز

ژباړن: محمد نعيم «تائب»

دوه خطرناکې ناروغۍ چې کله يې هم ناروغ نه روغیږي:

د یوې جريدې د خبر له مخې په استراليا کې یو لمرمېنو چې غواړی په لویه لار کې د خلکو جیبونه خالی کړي یوه لوی آسانه او د ټولسو خطرونه په امن طریقه پیدا او غوره کړې دی.

کله چې غواړی په لویه لار کې د خلکو په جیب کې شتمنی خپل جیب ته را نقل کړي د وینې رنگه مایع مادي نه پیچکاری دکوی په لار کې یوه شته من سړی ته نژدې کیږي او په ورو اواز داسې امر ورته صادروي (څه چې لری په ډیر شرافت سره یې راکسره، کته نو دا وینه چې د خپل تن نه می پیچکاری ورنه دکه کړي ستا تن «جسم ته» تزیی کوم خو یاد لره!!! د ایلدز په ناروغی د ډیر وخت نه را پدېخوا اخته یم).

د داسې خبرې په اوریدلو غریب او خوار کې لاری دا چنگیزی امر په ډیر احترام عملی کوي خپل جیب کې چې څه لری ورته سیاری یې او په هیڅ ډول غاړه نشي ورله غړوي. هوکی! دپته کم خرج بالا نشین وای، له چاقو ته اړتیا لری او له توپک ته یوازی په یوه پیچکاری کې د یوه وینې رنگی مایع په اچولو سره په آسانه توګه کولی شی د یوه لوی او زورور سړی نه ټول هغه څه چې په جیب کې یې لری ترلاسه کړي.

کله چې نننی ټول سائنسي ایجادات هم د اګریزانو د منت سرهون دی او د څو اعلی ډول ماشیناتو پیدا کول او تیارول هم د مترق سپن پوستو قومونو دنده ده پداسې حال کې به د جرمونو د نوونو لارو په پیدا کولو کې ولې نوم نه باسي؟

دا د خدای (ج) له لوری په وروسته پاته تور پوستو قومونو باندې ډیر لوی احسان دی چې د ایلدزغوندې مسکه او ټیاکوټی ناروغی د امریکا او استراليا غوندې مترق هیوادو کې پیدا کوي که دی ناروغی د آسیا او یا افریقا په لویوچوکې سربوړته کړی وای سپین پوستو به د دی دواړو لویوچوکې (بر اعظمونو) اوسیدونکو ته د لږې حقارت او ذلت په سترګه کتل له دین المللی په غوندو او مجلسونو کې به یې هم دکلون حق نوو ورکړی نه تنها پندیز به یې ورسره اعلان کړی و بلکې ټولی سیاسي او سفارتي اړیکې به یې ورسره غوڅې کړی وی خودوی هغه شتمن مستکبرین دی چې د درېمې لړۍ او غریبو ملګونو اوسیدونکې دوی په خلاف د داسې بدبیزونو تصور قدر هم نشي کولای.

ایله په اګریزی ژبه کې د دی ناروغی د اوږده لوم مخف او لنډیز ده، د دی ناروغی په ناروغ کې د نورو ناروغیو سره د مقابلي توان ختمیږي او دا په یقیني توګه احساسوی چې په حتمی توګه د ژوند نه لاس مینځي مشهور لوبغاړی «راک هلین» چې کله د دی ناروغی د ناروغیا له کبله مړ شو په غری لړۍ په خاصه توګه امریکا کې د نوسپو ناروغی په هکله اندېښنه پیدا شوه، د یې اشاره خلکو وینه وکتل (معانته) شوه وروسته څرګنده شوه: په هغه امریکا کې چې له آسماني ستوروته تجربی ترلاسه کوي د دی ناروغی د ناروغانو کتنه د اندېښنې د حد نه هم سوا ده، د امریکا محي مرکزونو او طبی ماهرانو د یې ساری هاوځلو سره سره د دی ناروغی په دوا درمل او علاج باندې ندی برلاسی شوی، نه تنها په علاج کې یې بری ندی ترلاسه کړی بلکې اسباب او عوامل یې هم ندی معلوم کړی.

راک هلین چې د دی ناروغی نه مړ شو لمری یې د دی وصیت وکړ چې څما ټوله شتمنی دی د ایلدز د ناروغی د مخنیوی لپاره مصرف شی او دا وصیت یې د ډیر قدرور ده. خو یو لوی ساینس پوهان د ډیری خطرناکې وسلې په ایجاد کولو سره غواړی د نړۍ او نړیوالو د هلاکت عوامل نور هم جدی، حساس او خطرناک کړي، غواړی د دی ناروغی د مکروب نه د وسلې په ډول کار واخلی.

د خبرې اطلاعاتو له مخې څرګندېږي چې د نازي مظلومو د داستان تکرار کوي د پرمخ تللو هیوادو ساینس پوهان غواړی د ایلدز د ناروغی د مکروب نه په ټیټو کې کار واخلی، وی ساق او د ضرورت په وخت کې یې د دښمن په خلاف استعمال کړی پدې هکله یې له اوس نه پاتې روانی دی، کیدای شی کوم مستبد او دکتاتور دا شان وسله جوړه کړي هم وی، دا هم لیری خبره نده چې مترق هیوادونه د دی ناروغی په علاج بریالی شی او وروسته پاته هیوادونه یې د علاج نه ناخبره وساتي اولدی لاری ټول هیوادونه د ځان نه په ویره کې وساتي او د ځان د توان او مضبوط والی سهم رول پری و لوبوی.

د بارودو، وجد «الفریدولول» د وصیت سره سم په نړۍ کې چې چا د قدرور دندی سرته رسولی او یای رسولی د نوبل العام ورته بېل کیږي کڅکي چې د داسې خطرناکې وسلې جوړونکي ساینس پوهانو لپاره چې د نړۍ امنیت ګډوډوي او دکمزورو هیوادو د یې اطمینانې لامل ګزړی د نوبل بین المالی جزا ټاکل شوی وای.

څرګنه چې د ایلدز ناروغی په بین المالی توګه شمیرت لری هدارګه یې خطر هم مشهور شوی ده، نن په غرب کې ترټولو مهمه او ګرمه موضوع د ایلدز د ناروغی موضوع ده، ځکه چې هلته نن د مړو کتنه د دی ناروغی له کبله ورځ په ورځ مخ په زیاتیدو ده او په ډیره لوړه پیمانه یې د علاج لپاره هم پاتې روانی دی.

خو څما په خیال یوه بله ناروغی چې د ایلدز د ناروغی نه ډیره خطرناکه ناروغی ده

هغه د اید (مرستی) ناروغی ده، غواړم ثابته کړم چې د اید (مرستی) ناروغی د ایلدز د ناروغی نه زیاته ساری، خطرناکه مسکه او د توجه وړ ناروغی ده چې پدې ناروغی ټول غرب او د درېمې نړۍ مخ په ترق هیوادونه اخته دی او اخته کیږي او د علاج لپاره یې هیڅ ډول توجه نه کیږي.

پدې هکله ژوره کتنه پکار ده مترق هیوادونه د ډیره وخته را پدېخوا د غړیو او نیشتمنو هیوادونو وینې د اید (مرستی) په نوم زبېښی هغه په یقیني ډول د ایلدز د ناروغی نه زیاته خطرناکه ده، په ایلدز ناروغی به د یوه هیواد زړیا یوواس سوه کسان اخته وی خو د اید (مرستی) په ناروغی د هیواد ټول اوسیدونکي اخته او متاثر کیږي، هغه هیوادونه چې د اید (مرستی) په ناروغی اخته وی یې د دینه چې د علاج په لټه کې یې شی په حتمی توګه یې غاړه ورته ایښی وی د دینه علاوه د دی دوست تما دښمنانو به وړاندې هر راز چاپلوسی او په چاپلوسی نغرمه کوي.

د اید (مرستی) د ناروغی ټیتول څه وخت مخکې د اېنگلستان دنده وه خو اوس یې روس او امریکا نوم ګل کړی.

د دوستي په جامه کې دښمنانو (روس او امریکا) نه چې ډیر ځله کوم غریب هیواد د ډیرو خوش طبعیو او چاپلوسیو وروسته د قیمت په بدل کې د وسلې او یا مالی مرستی غوښتنه کوي که څه هم په حقیقت کې د سود په ډول قرصه وی، کله چې دورکړی ژمنه ورسره کیږي پرته لدی چې عواقبو ته یې متوجه شی جشنونه او خوشحالی څرګندوي چې اید (مرسته) یې ورته ستلی ده، دپته نه متوجه کیږي چې خپل هیواد یې د ترق له محروم، د لوړو لاس ته کتونکي او په ذهنی مریتوب اخته کړ.

کوم حکومت چې په خپل هیواد کې د اید (مرستی) خطرناک مکروب شندی په حقیقت کې خپل ملت د ژوندو ساتونو له لیک نه بیلولی او د مړو ساتونو په صف کې یې لیکه کوي، بیا که وغواړی خپل غیرت په کار واچوی او له دی ناروغی نه ځان وژغوري د مرسته ورکونکو لخوا نه یوازی موقع نه ورکول کیږي بلکې نور فشار هم ورباندې واردوي خو د غلامی ژوند ته لږ هم دوام ورکړی.

دا تجربه شوی حقیقت دی چې د اید (مرستی) په ناروغی اخته شوی ملت دروغتیا هیڅ امکان نشته ځکه چې هغه (اید) د ملت د دفاع توان ختموي ان تردی چې بیا د تاوان او یا ناروغی احساس هم له ورپاته کیږي او هر حرکت او نغای د مرستی ورکونکي په اشاره پوری اړه لری پداسې حال کې د داسې ناروغ ملت علاج یا څوک کولی شی؟

د دی دواړو ناروغیو (اید او ایلدز) په مقایسې سره به څرګندېږي چې د انساني غیرت له مخې کومه ناروغی (اید او ایلدز) خطرناک او د یې ساری شرم وړه ده؟

په السوس سره باید ووايو: نن د نړۍ ډیر هیوادونه د اید په بین المالی ناروغی اخته دي خو یو راک هېڅ پدې نشو چې د دی ناروغی د مخنیوی او علاج لپاره خپله شتمنی وټف لری.

دا څرګند حقیقت دی چې د دی ناروغی علاج په کیولی (تابلیت) شربت او پیچکاری نشي کیدای بلکې یوازی پدې ناروغی اخته خپله کولای شی د ځان علاج وکړي او هغه دا چې تصمیم وېښی، په خپلو اصولو عمل وکړي او څه ناڅه غیرت پیدا کړي.

همدا غیرت دی چې د خلکو په زړونو کې را زرغونېږي خو په هغو زړونو کې چې ژوندی او د زرغونیدا لپاره مساعد وی.



تمدن اسلامی اندلس

علم بزرگترین هدیه تمدن اسلام به جهان

میشود.

علاوه بر قرطبه هر شهر اعم از کوچک و بزرگ آموزشگاهها و دانشکدهها داشت، به علاوه در هر شهر یک دانشکاهم بود دانشگاههای اشبیلیه^۳، مالقه^۴، سرقسطه^۵، غرناطه و طلیطله^۶ از میان سایر دانشگاهها در درجه اول قرار داشتند. ریاست دانشگاه همیشه با یکی از مبرزترین دانشمندان عصر بوده و در انتخاب رئیس دانشگاه میان مسلمان و غیر مسلمان فرقی نبوده است. در این دانشگاهها معمول بود جشنهایی در سال می گرفتند، که در آن از عموم مردم دعوت می کردند. در این مجالس دانشمندان مبرز دانشگاه خطابهها ایراد می کردند و اشعار می خواندند. در بالای در دانشگاه این کتیبه نوشته شده بود: اساس علم چهار چیز است: دانش دانشمندان. داد خواهی بزرگان، دعای نیکان و مردانگی دلاوران^۱.

گرچه در این مراکز آموزشی از دانش پژوهان مبلغی دریافت می شد، اما در زمان حکم دوم برای کودکان فقرا و مردم بی بضاعت، ۴۷ دبستان در قرطبه تأسیس شده بود که به آنها کتاب را هم به رایگان می داد^۱.

رضوان ماجب (وزیر متوفی به سال ۵۷۶ ق) مدرسه ای را در غرناطه بنیاد نهاد. و امکانات مالی آن را فراهم ساخت و زمینهای غله خیز بر آن وقف کرد. این مدرسه از نظر شکوه و برخورداری از اعتبارات مالی وزیایی و والایی در نوع خود بی نظیر شد^{۱۱}.

جرجی زیدان می گوید: در غرناطه هفده مدرسه بزرگ و دوازده مدرسه کوچک بود^{۱۲}. ابوالقاسم مسلمة مجریطی (۳۳۸-۳۹۸ هجری) در قرطبه مدرسه ای تأسیس کرد که چهرههایی چون ابن خلدون مؤرخ و زهراوی پزشک بعدها از شاگردان همین مدرسه بودند^{۱۳}.

در کنار این نشاط علمی، وجود کتابخانههای آکنده

آبنا محمد بن یحیی با گفتن این جمله که «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» چیزی نگفته است که اگر آن زمان کسی این حرف را در رم می زد، به عنوان ضد دین محاکمه اش می کردند؟

خانم زیگرید هونکه اندیشمند آلمانی

در سرزمین اندلس امکان بهره گیری از آموزش در مدرسه مدت زمانی دیر تر از خاور جهان اسلام آغاز شد. باین همه مراکز عالی آموزشی در آن سرزمین، چندی بعد به صورت بزرگترین مراکز جهان اسلام در آمد. آموزش طبق معمول از مساجد آغاز شد و اگر به مدرسه هم کشیده شد در جنب همین مساجد بود. از شواهد تاریخی برمی آید که آموزش به صورت مدرسه ای از زمان عبدالرحمن سوم (۳۰۰ - ۳۵۰ ه) خلیفه بی همتای اندلس آغاز شده است. ولی پیش از آن آموزش علوم در جامعه اعظم قرطبه صورت می گرفت. بنای این مسجد را عبدالرحمن اول در سال ۱۷ هجری آغاز کرد. جانشینان وی مسجد را تکمیل کردند و بر آن افزودند که پس از اندک زمانی مسجد قرطبه با اهمیت ترین مسجد در سراسر غرب عالم اسلام شد. به علاوه این مسجد رفته رفته به صورت یکی از بزرگترین مراکز آموزش نه تنها در جهان اسلام بلکه در تمام جهان درآمد. در زمان حکم دوم دانشگاه قرطبه که در مسجد قرطبه برپا شده بود از «ازهر» قاهره و «نظامیه» بغداد نیز جلوتر بود.

دانش پژوهان مسیحی و مسلمان نه تنها از اسپانیا بلکه از نواحی مختلف اروپا، آفریقا و آسیا بدان جامی شدند حکم برای تدریس در دانشگاه فوق، از شرق و غرب استادانی فرا خواند و موقوفاتی برای پرداخت مقرری ایشان معین کرد. از جمله استادان ابو قوطیه بود که نحو تدریس می کرد. و هم ابوعلی قالی دانشمند و زبان شناس معروف بغدادی بود که هنوز هم «امالی» وی به چهار عرب تدریس

از کتاب ، فعالیت‌های دانش آموزی را آسان می نمود . بنا به گزارش‌های دقیقی که مقری در نفخ الطیب خود به دست داده . در زمان حکم دوم کتابخانه‌ای بنیاد شد که چهار صد هزار جلد کتاب داشت . به گفته ابن حزم تنها فهرست کتابخانه ۴ جلد بوده و در هر جلدی ۲ ورق تنها به اسامی دیوان‌ها اختصاص داشته است^{۱۰} . گویند در همان سال‌ها تنها در قرطبه هفتاد کتابخانه عمومی بوده است ، که کتابداران آنها ، برخلاف برخی مسئولان عبوس و بی-اشتیاق کتابخانه‌های امروزی در انتظار شکار و تشویق کتابخوان بوده اند . اگر امروز امانت گرفتن دو جلد کتاب از فلان کتاب خانه نیاز به گذراندن مراحل دارد . کسانی چون یاقوت می‌توانسته اند مثلاً در مرو شبانه دوپست جلد کتاب به امانت گیرند و کتابهایی جاویسدان چون «معجم البلدان» و «معجم الادباء» تقدیم فرهنگ‌اسلامی نمایند .

اما آنچه گفته شد همه واقعیت‌های جهان قرون وسطی نبود ، بلکه «در همین سال‌ها که جهان اسلامی به سوی عالی ترین دوران طلایی تاریخش می‌شتافت ، اروپا هراسان و مضطرب در انتظار آخر الزمان یعنی به آخر رسیدن عالم نشسته بود».

بلی مدت هفت قرن که جهان اسلام شکوفاترین مرحله تمدن بشری را می‌گذراند به گفته «پی پروسو» تمام اروپا محکوم به این بود که بار چهل و نادانی را حمل کند و یکی از نشانه‌های چهل و نادانی این دوران غم‌انگیز آنکه در همان زمان که پادشاهان باهوش و با سخاوت عرب مطالعات علمی را این قدر تشویق می‌کردند ، لوتر جانشین شارلمانی فرمان داد که نقشه جهان نمای اجدادش را که بر روی نقره حک شده بود - خورد کنند تا بتواند به سربازان خود جیره و مواجب بدهد ! مال هزار نزدیک می‌شد . - - - اصلاح چه فایده دارد ؟ منظور از جمع کردن چیست ؟ این کلمات وحشت‌انگیز سخنانی بود که روحانیون و کشیشان از روی منابر به مردم می‌آموختند^{۱۱} . . .

ترتولیان^{۱۲} می‌گفت : «به دستور عیسی مسیح ، پس از نزول کتاب آسمانی انجیل دیگر وظیفه ما لیست کشی فضول باشیم و اضافه هر آنچه در کتاب هست علم نیز بیاموزیم»^{۱۳}

یک معلم کلیسا بنام لا کتانتیوس^{۱۴} (متوفای ۳۱۷ میلادی) نیز می‌گفت :

«چون تاکنون کسی به حقیقت دست نیافته است و چقدر زحمت و وقت که در جستجوی آن هدر رفته . پس پیداست در آنجا که (واقعیت‌های علمی) جستجو می‌کنند معرفت دست نخواهد داد»^{۱۵} .

سال‌ها اشراف اروپا به خود می‌بالیدند که نوشتن نمی‌دانند . در دیرها تنها چند نفر رهبان بودند که می‌توانستند قلم به دست بگیرند . البته همین دانش‌طلبان نیز تصور می‌کردند که دانشمندان قدیم «بر باغ دانش هم رفته اند» و آنچه تحقیق کردنی و معلوم ساختنی بوده تحقیق کرده و معلوم ساخته اند . و وظیفه متأخرین تنها فهم و فرا گرفتن تعلیمات آنان است^{۱۶} و چنین بود که در سراسر سده نهم میلادی تنها یک نفر که در اروپا به دانشمندی اشتهار یافته بود اسکات اریژن^{۱۷} انگلیسی بود . «این را همه می‌دانند که در روم کسی پیدا نمی‌شود تا معلوماتش کفایت کند ، و شایستگی خدمت کردن در آن جا را داشته باشد . آن که چیزی نیاموخته چگونه به خودش اجازه می‌دهد که دیگران را تعلیم دهد . این چه گله‌ای است !» این درد دل کسی است که بهتر از وضع اروپا آگاه است . یعنی گریب فون اوریاک^{۱۸} ، کسی که در سال آخر هزاره میلادی در روم . پاپ بوده است^{۱۹} بی اغراق نخواهد بود که در آن تاریکی هر اسنک اروپا این مرد هوشمند را نخستین انگیزه آشنایی مغرب زمین با علوم اسلامی بدانیم . وی در پایان عصر در سال ۹۹۹ میلادی به مقام پاپی رسید و عنوان سیلوستر^{۲۰} اختیار کرد . وی از نخستین کسانی بود که به اسپانیای اسلامی رفت و نزد دانشمندان آن سرزمین زبان عربی و ریاضیات و هیات و نجوم آموخت ریشه یونانی و هندی و ایرانی دارد . اما هنوز چهار سده سپری نشده بود که در شهر طلیطله اندلس نهضتی دیگر پدید آمد با همان اوصاف و با همان اهمیت که گویا تاکنون در به فراموشی سپردن آن عملی در کار بوده است . این نهضت جدید باز به هدف ترجمه میراث‌های بشری از زبانی به زبانی دیگر پدید آمده بود . با این تفاوت که این بار ترجمه از عربی به لاتین و دیگر زبان‌های فرنگی صورت میگرفت و علوم و فرهنگ اسلامی را که بیشتر به زبان عربی

گزارش مختصر فتح غند اسمار ولایت کنر

فوج الله «لریش»

پروزی جهاد ملت مجاهد ما بر آبر شیطان زمان یعنی روس اشغالگر، کوتاه تر شده می‌رود، این حقیقت به همه جهانیان مبرهن می‌گردد که ادعاهای مجاهدین، میان تبه نبوده بلکه در صحنه عمل این ادعاها به تحقق می‌پیوندد.

آن حرفها و تحلیل‌ها هنوز هم از صفحه اذهان زنده نشده که گفته میشد مجاهدین هرگز موفق نخواهند شد و پروزی و حتی بقای جهاد و مجاهدین را مبالغه تلقی میکردند، بالخصوص شکست قشون وحشی سرخ روسیه که با یاد نامش لرزه بر اندام اکثر طاقتوران جهان می‌انداخت. ولی گذشت زمان این تحلیل‌ها را دگرگون نمود و اکنون همان تحلیلگران به زبان خود می‌گویند که جهاد و مجاهدین افغانستان موفق و پیروز هستند و روسها و ایادیانش شکست مفتضحانه خورده‌اند.

آری... این پایمردی و مقاومت ملت مؤمن و مجاهد ما بود که دلیرانه به رزمگاه رفتند و از قربانی‌ها نه هراسیدند.

بعد از قرارداد نام‌نهاد ژنیوکه توطئه بزرگ مستکبرین جهان بر ضد ملت مجاهد ما بود،

برخلاف توقع دیگران مجاهدین ما به سطح تمام افغانستان آنقدر پروزیهای بزرگ و چشمگیری را بدست آوردند که دوستان و دشمنان جهاد ما انگشت حیرت به دندان گزیدند.

در سلسله همین فتوحات بزرگ یکی هم فتح مکمل ولایت پکتیکا بدست مجاهدین مؤمن و دلیر ما میباشد که به تاریخ هفده ماه میزان فتح آن صورت گرفت.

به تاریخ هفده ماه حمل تمام جبهات جهادی ولایت پکتیکا به محاصره طولانی یک و نیم ماهه ولسوالی کتواز چاونی خیرکوت آغاز کردند که بالاخره آنرا فتح نمودند که این فتح متعاقب فتح ولسوالی (وازه خوا) صورت گرفت. در آشنای فتح یک هلیکوپتر دشمن ملحد که میخواست بالای مواضع مجاهدین انداخت نماید سرنگون گردید، غیر از سه نفر افراد دشمن

سرافجام به اثر پایمردی و مقاومت مشعلداران پاکسباز اسلام، منجر به آن شد تا بتاریخ نهم برج میزان ۱۳۶۷ قوای کفر شکست بخورد و غند بدست پاسداران نهضت خونگهان اسلام بیافتد.

در نتیجه فتح غند مذکور، علاوه از تلفات سنگین جانی و مالی دشمن ۹ نفر صاحب‌منصب، ۳۳۲ نفر عسکر، ۷۰ تن ملیشه و ۷۰ نفر صاحب منصب خائندوی با یک نفر داکتر اسیر و غنائم آتی‌الذکر: تانک زرهی ۸ عراده، زره پوش ۳ عراده، موتر گاز و جیب روسی ۹ عراده، موتر هشت سلنדרه یک‌عراده، توپ ذکای صحرا ۴ میل، جی ایم ایم یکمیل، هاوان ۸۲ ملی متری ۱۸ میل، ذکایک ۳ میل، دهشکه ۹ میل، دافع هوایی ۳۲ ملی متری دو میله یک میل، ماشیندار چهارمیله دافع هوا دو میل، ماشیندار پی - کی ۱۲ میل، کلاشنکوف یک هزار میل، راکت (آر - پی - جی - ۷) هفت میل، تفنگچه میگارف ۲۰۰ قبضه، راکت وسط ۳ میل، مخابره ۲۷ پایه، دوربین ۵ عدد تفنگچه تی - تی ۳۰ میل، گرینوف ۴ میل دیپوهای نظامی و دیپوی مواد لوژستیک بی‌شمار بشمول فرش و مواد خوراکی ذخیره غند بدست مجاهدین پرتوان اسلام افتاد.

باید یاد آور شد که با اسیران با رویه اسلامی عمل شده است و فیصله بعمل آمده است که: افراد یاد شده از اعمال خود نادم شوند و در پهلوی مجاهدین باقی بمانند، از مسلکهای ایشان در پیشبرد جهاد استفاده به عمل آمده و در آینده به صفت صاحب منصب مجاهد شناخته می‌شوند.

مرکز غند نسبت اهمیت استراتژیکی بحيث قرارگاه مجاهدین تعین، تا درین نقطه مهم توانسته باشند روسهای ددمنش و نوکران خونت آشام شان را بیشتر از پیش ضربات کاری داده باشند.

گزارش مختصری از فتح ولایت پکتیکا
با گذشت هر روز که فاصله زمانی ما با آخرین

ولسوالی اسمار با داشتن ستراتیژی مساعد نظامی و موقعیت جغرافیائی، از دیر زمان با مجهز نمودن یک غند نظامی طرف تطبیق پلانهای مفرضانه حکومت دست نشانده کابل قرارداد داشت. گروهک‌های مزدور، در نظر داشتند تا با استفاده از قدرت نظامی این غند، راههای اکمالاتی مجاهدین سلحشور را سد نموده و از سویی هم دست تحریک‌آرانه خود را بداخل پاکستان از طریق این غند که از سرحدات جنوبی و شرقی خود با پاکستان هم‌مرز است، دراز نموده باشد. در جهت تحقق این هدف نامیمون، در تقویه غند مذکور توجه خاص و قابل ملاحظه را مبذول نموده بودند.

غند اسمار از آغاز جهاد مقدس تا فتح کامل آن، طرف عملیات گسترده مجاهدین کفر شکن قرار داشته و لحظه کارکنان غند مذکور توانسته بودند از حملات پیروان مکتب خون و شهادت در امان بمانند و نفس آرام بکشند. تا اینکه با طرح برنامه وسیع و انتخاب میتوذهای تنظیم یافته نظامی، عملیات مجاهدین قهرمان تحت فرماندهی برادر مجاهد الحاج کشمیر خان معاون ریاست نظامی حزب اسلامی افغانستان غرض محو کامل نیروهای کفر و الحاد بطور گسترده بتاریخ ۲۲ سرطان علیه غند مذکور آغاز گردید.

از آغاز عملیات تا فتح کامل آن، چهار مرتبه عملیات وسیع و اساسی بالای غند مذکور انجام شده و پوسته‌های ماحول آن فتح و غند در محاصره سپاهیان «نور» قرار گرفته و با گذشت هر روز دایره غند تنگ‌تر می‌شد و راههای اکمالاتی آن پرفوق پلان مطروحه مسدود.

توانمندی و مقاومت سنگر نشینان آزاده اسلام، پاسبانان کفر و الحاد را سراسیمه ساخته مجبور ساخت تا با مجاهدین تماس برقرار و خواهان امان شوند.

ساحه اسار که هر روز هدف پرتاب مرمی سلاح‌های ثقیل و بمباریهای پیهم هوایی دشمن قرار داشت.

زبان بین‌المللی اسلامی بود به اروپا انتقال می‌داد.

طلیطله که به سالهای ۹۱-۹۲ هجری بدست مسلمانان در آمده بود، پس از تسلط دیگر بار مسیحیان به سال ۷۸۴ هجری همچنان مقام خویش را به عنوان مرکز فرهنگ اسلامی نگه داشته بود و اصلی ترین راهی بود که ذخایر معنوی اسلام از آنجا به غرب می‌رسید. البته این تنها شهری نبود که گنجینه‌های عظیم از معارف بشری را از سوی دریای مدیترانه بدان سواش برد، بلکه «هر پیشرفتی که مسیحیان در قلمرو اسپانیای مسلمان می‌کردند، به دنبال آن موجی از ادبیات و علوم و فلسفه و هنر مسلمانان به قلمرو مسیحی انتقال می‌یافت»^{۲۸}.

آمریکو کاسترو می‌گوید: لشکریان مسیحی (در حدود سال‌های ۱۲۴۸ میلادی) نمی‌توانستند با نظاره شکوه و جلال اشبیلیه تحسین و اعجاب خود را پنهان سازند. مسیحیان در زمینه هنر، عظمت اقتصادی، سازمان و تشکیلات مدنی، فنون، آثار علمی و ادبی هرگز چیزی شبیه به آن را نداشتند.^{۲۹}

در همین سال‌ها بود که دارالترجمه طلیطله گزارش‌های کتبی این عظمت را با هیجان و اشتیاق به زبانهای اروپائی بر می‌گرداند. از سال ۵۳۰ (۱۱۳۵ م) تا ۶۴۶ (۱۲۸۴ م) مدرسه‌ای به همت ریموند اول در همان شهرپدید آمد. از همه اقطار اروپا و از جمله بریتانیا دانشوران به سوی این مدرسه روان بودند. از جمله دانشمندان بریتانیایی رابرت آوچستر^{۳۰} و مایکل اسکات^{۳۱} بودند. رابرت به سال ۵۳۸ (۱۱۴۳ م) ترجمه کتاب «جبر» خوارزمی را به پایان برد و در همان سال او و هرمان دالماسی نخستین ترجمه لاتینی قرآن مجید را آماده کردند. مایکل اسکات اسکاتلندی (متوفی ۱۲۳۶ م) یکی از بنیادگذاران مکتب این رشد در زبان لاتین بود. و در همین دارالترجمه طلیطله بود که کتاب «هیئت» بطروجی یکی از بزرگترین ستاره شناسان اندلس و هم کتاب «آسمان و زمین» ارسطو را با شرح این رشد، به لاتین برگرداند. بی‌گفت و گو پر کارتر از همه مترجمان طلیطله جیرارد کسرمونی^{۳۲} بود و تا به سال ۱۱۸۷ م که در گذشت «مجسطی» بطلمیوس را از روی متن عربی و چند کتاب مهم دیگر را به لاتین ترجمه کرد. روی هم رفته وی هفتاد متن یونانی را از عربی به

لاتینی آورده بود.^{۳۳} ادلارد آو بات نیز یکی از مترجمانی بود که کتبی را از عربی به لاتین ترجمه کرد. زبان لاتین بدان جهت زبان مقصد برگزیده شده بود که دیگر زبانهای اروپایی هنوز برای ادای مطالب علمی و فلسفی پخته و ورزیده نشده بود، مرحوم فروغی می‌گوید: «بسیاری از ترجمه‌ای کتبی که در قرون وسطی از عربی به لاتین در آمد». اکنون در دست است. از جمله کتب یونانی که می‌دانیم به وسیله ترجمه عربی به زبان لاتین نقل شده هندسه اقلیدس است و مخروطات ایپولونیوس و المجسطی بطلمیوس و بعضی از رسائل جالینوس و ارسطو و دیگران از کتب عربی اصل که در قرون وسطی به لاتین ترجمه شده، در ریاضیات و هیات و نجوم کتاب حساب موسی خوارزمی و مساحه الاشکال پسر موسی بن شاکر و رسائل ابو معشر بلخی و محمد بن جابر بتانی و هیات فرغانی و صور عبدالرحمان صوفی اصفهانی و مناظر و مرایا و رساله باد و باران کندی و در جغرافیا نزهة المشتاق ادریسی و تقویم البلدان ابوالغداء و در طب «کامل الصناعات» و سایر کتب علی بن عباس مجوسی طبیب عهده‌الدوله دیلمی و ابن بطریق و ابن بیطار و کتاب حاوی و طب منصوری محمد زکریای رازی و قانون بوعلی سینا و کتاب جراحی و کتاب التریاق ابوالقاسم زهراوی و همچنین کلیات ابن رشد اندلسی و رسائل فارابی و ابوعلی سینا در فلسفه و مقاصد الفلاسفه غزالی و بسیاری دیگر. بیشتر کتب مزبور پس از آنکه فن چاپ اختراع و شایع شد، به چاپ رسیده و بعضی از آنها مکرر شده، چنان که چاپ ترجمه قانون شیخ الرئیس در همان سالها می‌مرتب تکرار یافته است.^{۳۴}

دارالترجمه طلیطله از آن جهت اهمیت داشت که سرآغاز ترجمه علوم مسلمین به لاتین شد. اما کار ترجمه به همین مرکز پایان نیافت، بلکه این ترجمه‌ها به مرور حتی پس از رنسانس نیز با حجم بیشتری دنبال شد. برای نمونه نگاهی به ترجمه‌های گوناگون رساله فلسفی «حی بن یقظان» از ابن طفیل، میزان فراوان این ترجمه‌ها را نشان می‌دهد. ترجمه‌های این رساله از این قرار است.

- ۱- ترجمه به عبری از: موسی نابوی (۱۳۴۹ م)
- ۲- ترجمه به لاتینی: ادوارد پوکاک (۱۶۷۱)
- ۳- ترجمه به هلندی منسوب به اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷)

- ۴- ترجمه به انگلیسی از : جورج گیث^{۳۵} (۱۶۷۴)
 ۵- ترجمه به انگلیسی از : جورج اشویل^{۳۶} (۱۶۸۶)
 ۶- ترجمه به انگلیسی از : سیمون اوکلی^{۳۷} (۱۷۰۷)
 ۷- ترجمه به انگلیسی از پ. برومل^{۳۸} (۱۹۰۴)
 ۸- ترجمه به آلمانی از : ج. ج. پرتیوس^{۳۹} (۱۷۸۳)
 ۹- ترجمه به آلمانی از : ج. ج. ایکسورم^{۴۰} (۱۷۷۳)
 ۱۰- ترجمه به اسپانیایی از : ب. پونس^{۴۱} (۱۹۰۰)
 ۱۱- ترجمه به اسپانیایی از : گونثالت والنشیا^{۴۲} (۱۹۳۷)
 ۱۲- ترجمه به فرانسوی از : لئون گوتیه^{۴۳} (یکی از چاپهای آن : ۱۹۲۰)

- ۱۳- ترجمه به روسی از : ایوان کوزمین^{۴۴} (۱۲۶)
 ۱۴- ترجمه به بولونی از : ژوزف بیلوسکی^{۴۵} (۱۹۳۶)

پانوشت ها :

- ۱- Cordova پایتخت اندلس در زمان سلسله امویان اندلس.
 ۳- حکم دوم (خلیفه اندلس از ۳۵۰ تا ۳۶۶). وی خدمات شایانی در تأسیس مدارس و دانشگاه ایجاد کتابخانه‌ها، گردآوری نسخه‌های خطی، تشویق سوادآموزی و شکوفایی فرهنگی در آن دیار انجام داد.
 ۳- فیلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز، حقیقت، ۱۳۴۴، ص ۶۷۸.
 ۹- امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، گنجینه، ۱۴۰۱، ق ۵۴۱.
 ۱۰- محمد ابراهیم آیتی، اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، دانشگاه تهران، ص ۹۱.
 ۱۱- ابن خطیب الاحاطه فی اخبار غرناطه، ج ۱، ص ۳۳۰ و ۳۳۳، به نقل از عبدالرحیم غنیمه تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه نور الله کسای، ص ۱۶۵.
 ۱۲- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه جواهر کلام، امیر کبیر، ۱۳۴۵، چاپ سوم، ج ۳، ص ۶۲۹.
 ۱۳- مهد حسین نصر، علم و تمدن در اسلام، ترجمه

- احمد آرام، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹، چاپ دوم، ص ۴۶.
 ۱۴- محمد ابراهیم آیتی، اندلس، ص ۹۰.
 ۱۵- پی یرروسو، تاریخ علوم، ترجمه حسن صفاری، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۰، چاپ سوم، ص ۱۲۲.
 ۱۷- زیگنید هونگه، فرهنگ اسلام در اروپا، ترجمه مرتضی رهبانی، تهران، دفتر نشر
 ۱۹- هان جا
 ۲۰- محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، تهران، زوار، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۱۰۵.
 ۲۳- زیگنید هونگه، فرهنگ اسلام در اروپا، ج ۲، ص ۲۲۸.
 ۲۵- ر. ک. به : سیر حکمت در اروپا، ص ۸۰.
 ۲۶- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اقبال ۱۳۴۳، شمسی، ج ۱۱ (تمدن اسلامی)، ص ۳۹.
 ۳۷- بریفولت، ساخته شدن بشریت، ص ۲۰۲، به نقل از : محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، کتاب پایا، ص ۱۵۰.
 ۲۸- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ص ۳۲۱.
 ۲۹- مولتکومری وات، اسپانیای اسلامی، ترجمه محمد علی طالقانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، ص ۲۰۷.
 ۳۰- ۳۱ و ۳۲ - درباره این سه تن مراجعه کنید به : دائرة المعارف فارسی مصاحب
 ۳۳- فیلیپ حتی، تاریخ عرب ص ۷۵۳-۴.
 ۳۴- سیر حکمت در اروپا، ص ۸۶.
 ۴۶- ر. ک. به : مقدمه استاد فاروق سعد بر مقدمه خی بن یقظان، والمشرقون ج ۲، ص ۸۳۰ و ج ۳، ص ۹۴۲. به نقل از محمد رضا حکیمی، دانش مسلمین تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۲۴. این رساله همچنین به قلم توانای مرحوم بدیع الزمان فروزانفر به فارسی برگردانده شده است.

۴- Seville
 ۵- Malaga

- Saragose -۶
 Granada -۷
 Toledo -۸
 Tertallian -۱۶
 Lactantius -۱۸
 Scot Erigene -۲۱
 Gerbert Von Aurillac -۲۲
 Sylvestre -۲۳
 George Keith -۳۵
 George Achwell -۳۶
 Simon ockley -۳۷
 P. Bromle -۳۸
 J.G. Pritus -۳۹
 J.G. Eickhorm -۴۰
 P. Pons -۴۱
 A.G. Palencia -۴۲
 Leon Gauthier -۴۳
 J. Kuzmine -۴۴
 Jozef Bielawski -۴۵

نامه‌های وارده

محترم مسؤولین مجله شق حفظکم الله .
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته !
 و بعد ! از خداوند بزرگ اجر بزرگی برای
 تان خواهیم ، خداوند شما را در پناه رعایت
 خویش قراردادد مسؤولین عزیزالقدرم عذر برادر
 کوچکتان را بپذیرید مدتی میشد که از جهاد
 به پشاور آمده‌ام دو روز بعد از آمدن شماره نهم
 سال ۱۳۶۷ این مجله درد مترسم قرارگرفت و
 دقیقاً این مجله را خواندم راستی چیزهای زیاد
 دریافتم و خصوصاً مضمونی را دریافت کردم که
 اساس فکرهای خبیث کمونیستها را افشا می‌کند
 و آنهم (مارکسیسم از آتش تا خاکستر)
 بعد از خواندن این مضمون تصمیم گرفتم که
 همه کتابها را کنارگذاشته اولاً این مجله را از
 شماره اول الی الاخر مطالعه کنم .

تقاضا می‌کنم که اگر توان ارسال شماره اول
 این مجله را الی الاخر دارید بفرستید دیگر
 چیزی از دستم الحال پوره نیست ولی می‌توانم

برادر مجاهد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته !
 در امان الهی باشید ، نامه شما را دریافتم
 نماز بخوانم و برایتان دعای خیر کنم و اگر بازهم
 تمامی این مجله در دست تان وجود ندارد از
 مجله که این مضمون به چاپ رسیده (مارکسیسم
 از آتش تا خاکستر) به این طرف بفرستید
 دارید و دیگر اگر فوتوی برادر مبارز انجیر
 صاحب کدام دانه در دسترس تان باشد امید
 است لطف کنید و دیگر چون از فلسفه باقی چیزی
 پوره نیست خداوند کریم شما را عافیت داشته
 باشد .

ازین که شما به مطالعه این قنر علاقه دارید
 باعث خوشی ما است ، در پاسخ نامه تان
 بدون فلسفه باقی باید عرض کرد که با در نظر
 داشت مشکلات ما ، چون در پشاور تشریف
 دارید ، ماهانه به کمیسیون ارشاد فرهنگ
 تشریف بیاورید و یک شماره مجله دریافت نمایید.
 خداوند مددگار شما .

کارکنان محترم مجله شق السلام علیکم خدا
 کند که سلام بنده را قبول نمایند. بعد امیداست
 سلام بنده را برای مجله مجاهدین و مبارزین راه
 حق و برای مجله مهاجرین ذریعه مجله شق
 تقدیم نمایند و برای مجاهدین افغان و کافه
 مبارزین راه حق از خالی یزدان توقیف می‌خواهم

امید است تا استقرار یک حکومت اسلامی در
 جهاد پا بر جا باشند . انشاءالله به زودترین
 فرصت آفتاب آزادی بالایشان طلوع خواهد کرد
 انشاء ، کلمیای نصیت همین ها است و نصیب
 جمله مسلمان و نصیب ما و شما است چرا که
 این تکالیف انشاءالله اجری بزرگی دارد صبر تلخ
 است لیکن ثمره شیرینی دارد .

بعداً محترم این اولین باری است که من از دیدن
 مضمون‌های مجله شق دلچسپی به این مجله پیدا
 کرده ذریعه این نامه با شما معرفی شدم امید
 است سلام بنده را مع این شعر در مجله شق
 به نشر برسانید تا نامه آینده خدا یار مددگارتان
 و از خداوند برای عموم مسلمانان و جمله رهروان
 حق صبر جمیل بخواهاتم . احترام

برادری شما قی ایم اے «معاهد» از
 ولایت پنجشان ، ولسوالی کشم ، قریه ج ه .
 فعال طالب العلم در ضلع مردان - پاکستان

برادر مجاهد محترم معاهد السلام علیکم
 ورحمة الله وبرکاته !

محترماً ! نامه شما را خواندم - علاقه شما به
 مجله شق حکایت از ذوق سلیم تان میکند
 متأسفانه شعر شما قابل نشر نبود از نشر بازماند .
 امیدواریم با ما ارتباط قلمی داشته باشید .
 (اداره)



د کندهار زوړ مجاهدين د ولجه شوی توپ په څنگ کی

سمنهایی از خون بهار انقلاب اسلامی ما

امان الله نصرت

مجاهد ته

ستا د توری هنگامه ده په جهان کی
سره روسان درنه ارزیری په میدان کی
په رښتیا چی مجاهده قهرمان یی
د زړه وینه دی کړه وچی سره شیطان کی
سخت ناتار دی په روسی پوځونو جوړ کړ
له سنگره ځکه تښتی په ارمان کی
ای د فتحی او بری لوی پهلوانه
د حق مینه اېښکل شوی ستا په ځان کی
ستا تر شا د ملائکو لوی لښکر دی
د بری تائید دی کړی رب قرآن کی
تا د بدر تاریخونه بیا ژوندی کړل
د غیرت په کور، د کفر قبرستان کی
ستا د توری هر یوخرپ د دښمن ترپ دی
سره مانه ده ستا له ویری په لړزان کی
ځر ونه ستا نامه باندي نازیږی
د الله نصرت دی مل دی هر زمان کی



مجاهدو ستا دشمن و ته سنگر نیولی دی
شهیدانو په لاسونو کی خپل سرنیولی دی
زندانیانو ستا دربار کی صبر سپر نیولی دی
پتیمانو په ژپاک لاس په سر نیولی دی
کونډو بوروسره لاسونه سورتیر نیولی دی
ددی ټولو خواست درخواست او هدف داده
ستا رضا ده ستا رضا ده ستا رضا ده

مناجات

محمد ظاهر بلال
د سیدل جمال الدین د لیسې فارغ التحصیل

الهی د فسق او بدو دښمنان یو موږ
ستا طرف ته در روان مهاجران یو موږ

الهی ستاو دربار کی مهمانان یو موږ
ستا سخا ته امیدوار ولاړ ځوانان یو موږ

الهی د سره سنگر سپاهیان یو موږ
ستادیني او رضا امیدواران یو موږ

الهی د پناې خاوري پتنگان یو موږ
د اسلام د بلي شمعې عاشقان یو موږ

الهی ستا د رحمت په انتظار یو موږ
ځکه تې دې قربانیو ته تیار یو موږ
په تنګسۍ کی د صدیق استقامت را کړه
حق گوۍ کی د عمر شان شجاعت را کړه
دارائی کی د عثمان شان سخاوت را کړه
په سنگر کی د علی غونډی جرئت را کړه
عالمانو ته عمل په علمیت غواړو
داعیانو ته دعوت کی صداقت غواړو
مجاهدو ته سنگر کی موفقت غواړو
شهیدانو ته فردوس غونډی جنت غواړو
سنگرو کی بریالی زموږ ځوانان کړه نور
شین بیرغ مواهتزاز پاس په جهان کړه نور
د دښمن له چنگ خلاص موزندانیان کړه نور
په نړۍ باندی حاکم زموږ قرآن کړه نور
وپه موږ ستا په دین باندی پوهان وګرزوه
بیاسو هلته مجاهد او داعیان وګرزوه
شین قلم د ټوک ټوک ملت زبان وګرزوه
بلال ستا پر محبت باندی سوزان وګرزوه

د خلقي زوی

مینودند. زارا بزرگښت انگېس را به اقب
«لارډ» یاد می‌کند. که این کلمه در زبان
عوام افغانستان به «لات» تبدیل شده و «لاقي»
کسی را می‌گفتند که صفت انگېس یعنی بدترین
صفت را دارا می‌بود. و از سالیان دراز
پدیسو، کپه و نفرت مات مسلمان افغان علیه
انگېسهای متجاوز، سینه به سینه نقل شده و
تا امروز در قلب فرد فرد مردم ما نقش بسته
است.

بهمین ترتیب می‌توان گفت که ملت مسلمان
افغان، تجاوزات و جنایات روسها و مزدوران
آنها را نیز بخافظه سپرده تا قرن‌ها و نسل‌ها حفظ
خواهد نمود و نسل‌های آینده و بلکه مات‌های
سائر نقاط جهان را هشدار خواهد داد تا فریب
ترفندها و مکرهای این حامیان دروغین دهقان
و کارگر و مستضعفین را نخورند و مسلم است
و قتی روسها و مزدوران خلقي و پرچی آنان
در اذعان کودکان ما، سمبول وحشت و جنایت
باشند دیگر در میان جوانان و بزرگان ملت ما
هیچگونه جای پای نخواهند داشت.

و پوشت و مغز استخوان فرد، فرد آزاده این
میهن اسلامی، حتی کودکان آن اثر گذاشته است،
و بیاست که پیران، جوانان، زنان و کودکان
ما، این جانایان قرن بیست را سمبول وحشت
و تجاوز و ظلم و بدترین موجودات روی زمین
تلقی نمایند.

چنانچه در گذشته‌ها، در سائر ممالک و
کشورهای مغالوم و در تاریخ گذشته افغانستان
نیز، تا راجکران و متجاوزین قرون ماضیه،
به این حالت مواجه گردیده و سمبولی از وحشت
برای ملت‌های آن عصر و زمان بوده اند و در
اسطوره‌ها و روایات قدیم و باستانی خوالده و از
زبان کهن سالان و موی سفیدان شنیده بودیم
که در اوایل قرن بیستم، انگېس‌ها که سال‌های
متمادی بر سرزمین اسلامی افغانستان هجوم
آورده به تاراجگری و غارتگری پرداخته بودند،
سمبولی از وحشت و ظلم و تجاوز شناخته شده
بودند و مردم ما وقتی می‌خواستند کسی را به
بدترین موجود نسبت داده یا به زشت‌ترین
صفت یاد کنند، آنرا «انگېس» و «لاقي» خطاب

از کنار سرک و از کوچه پس‌کوچه‌های
محله‌ای عبور می‌نمودم، بطور عادی راه می‌رفتم
و با خود زیر لب کلماتی را زمزمه می‌کردم.
در طول راه، کودکان خرد سال مهاجرین با
لباس‌های ژولیده و سروروی چرکین و باهای
برهنه که بر روی خال‌ها و سنگریزه‌های سرک
و کوچه‌ها بازی‌های طفلانه مشغول بودند
نظرم را جلب کرده و مرا بفکر گذشته‌ها و
آینده‌های دور نرو برد خاطرات گذشته:

محاجدت‌ها و مهاجرت‌ها زندان‌ها، شکنجه‌ها،
شهادت‌ها در بدربیا و هزارها هزار داستان
غم‌انگیز ملت شهید پرور افغان چون سیه
زنبوران عسل که شتابان بسوی کندوی خود در
پرواز می‌باشند به ذهنم هجوم آوردند، و حالتی
را دگرگون ساختند، زیرا آتش‌های وضع این
کودکان در هر انسانی حالت عیبی را ایجاد
نمیکرد و انقلابی در درون انسان بوجود می‌آورد.

با تمام به راه خود ادامه دادم، بخشی از
راه را طی نموده در قسمت آخری کوچه آرام
قدم بر می‌داشتم که ناگهان صدای قهرآمیزی
پگوشم رسید که پیوسته فریاد می‌زد: د خلقي
زوی! د خلقي زوی! به عجله روی
خود را گردانیده، صاحب این صدا را جستجو
نمودم، ناگهان متوجه شدم که دو کودک خرد

سال (که حدود هشت سال داشتند) بروی توده
خاکی با هم‌پیکر به چنگ و جلد پرداخته،
یکی، دیگر را با سنگ‌زده و پا بفرار گذاشته
است. دومی که لت و کوب شده و حریفش را
که به وی تجاوز و ظلم کرده، هم به چنگ
نیاورده برای انتقام گرفتن از حریف که در ذهن
خود آنرا دشمن تلقی نموده. چاره‌ی جز این
نداشته که وی را به بدترین صفت و بدترین
دشنام (د خلقي زوی) صدا می‌زده است.

از تماشای این صحنه، و اهمیت عجیب و
شگفتی در ذهنم تداعی شد، یعنی جنایاتی را
که روسها و مزدوران بی‌نگ آنان در سرزمین
اسلامی افغانستان مرتکب گردیده‌اند، در گوشت



د هیلولمر

دوینورنگ به می زرغون شی بیا به تکی سری شی
مې ژواندی هیلی به می بیا تانندی، امری امری شی
زما پر وینو د هیواد ځمکه خړوب وتړده
پر بځملي سینه بی بیا د حق دانی راشنی شی
پانی به ونیسی او گل به مشی د خدای په هیله
د شهیدانو پر مزار به سری او شنی جنه شی
نسیم بی بیا له نرگسی غړی لاسونه تا وکړی
وینه به مینه شی بیلتون به پخوانی کیسی شی
توپان به تیروی او وینو گل به تر تازه وی
غوتی به گل وی د مراد، ورکی به سری تیاری شی
که خدای کول زما هیواد به شی په وینو آباد
دا سری سکروتنی لو غړی، ژر به مړی ایری شی
په رڼا ورځ به آسمان ستوری شی پر ځلکا بی خیزی
د الهی غازیانو وینی به د نور زری شی
زما د هیلولمر به تندر پریردی تک سپن به شی
د عدالت وړانگی به هر خواته خوری وری شی
د آزادی ناوی به نمانځی د شهید کلوزه
د عزم او رزم خاطری به د تاریخ صفحی شی



د دین احیا او تجدید

(۱) ځینی خلک دلته داسی فکر کول چی ځینی مجددینو
خپله د ځان د مجدد والی دعوی کړی د مثال په
ډول مجدد الف ثانی او شاه ولی الله (رح) خو داسی
خلکو دا خبره هیله کړی چی دی دواړو پیوازی د
دی مقام د لاسه راوړلو څرگندونه کړی او دمجدد
والی دعوی بی نده کړی د دوی په هیڅ فعل او
عمل نه داندشی ثابتیدای چی خلک بی د ځان لورته
بللی وی او یا بی دا غوښتنه کړی وی چی د دوی
مجدد والی دی و منل شی اویا بی داویلی وی
چی چا ددوی مجدد والی ومانه بس هغه به مؤمن
ولی او هغه به نجات مومی .

مجاهد وړور حکمتیار د تاریخی سفر لنډ راپور

یوازینی حکومت چی په افغانستان کی زمونږ د خلکو لپاره
قابل د قبول ده هغه د مجاهدینو حاکمیت او حکومت
دی او بس. وړور حکمتیار په اخر کی د مدرسو د تاسیس
او کنفرانسونو دجوړیدو په باره کی ټینګا روکړ او په ډاګه
بی کړه چی د مدرسو او کنفرانسونو له لیاری باید د خلکو
عاسه اذهان تنویر کړو .

د حزب امیر د سنبلې په ۲۰ مه نیټه د خپلو ملګرو
سره دکندهوا دهوائی ډګرله شاوخوا څخه مخ په کویټه حرکت
و کړ د میړان په اتمه نیټه د سهار په ۷ بجو د طارق بن
زیاد څخه ته ورسید .

عشق

دی او چت تر هر مقام مقام د عشق
حکله زه یم همیشه غلام د عشق

که مبداء د هر خلقت لره پام وکړو
پیژندلی شو رسا رسام د عشق
ربه! تا د عشق بنیاد دی اول ایښی
ته پخپله یی زموږ امام د عشق

حقیقت ته به رسیږی ستا په فضل
که چا ولوست په رښتیا کلام د عشق
په ټول عمر کښی به مست او خرامان وی
ستا له یاده که چاپک کړ جام د عشق

د دنیا ناز او هوس ورته ټول هېڅ شی
چی په چا شی ستا له خوا انعام د عشق
نور د خیال په سفر هم ورختی نه شی
کوم قدم چی عاشق ږدی په بام د عشق

بندگان به وی آزاد له بندگی نه
آزادی ده آزادی انجام د عشق
د ډیر رحم له امیده غواړم هغه
ستا حبیب چی دی پری ایښی گام د عشق

ملنګیاره د عشق لاره چی پری نږدی
همدرانو ته لیکه پیغام د عشق
«ملنګیار»

ادرس مکاتباتی
کمیسسیون ارشاد و فرهنگ
مدیریت مجله شفق
پوسټ بکس نمبر ۲۱۱
پشاور صدر





دیگر تمام آنها به هلاکت رسیدند. مجاهدین دلیر ما درین عملیات موفقانه ۱۰۰ تن از افراد دشمن را اسیر گرفته و مواد آبی الذکر را طور غنیمت بدست آوردند.

۱- موتر سایکل ۴ عراده.

۲- تانک زره دار ۵ عراده.

۳- توپ ۳۰ میل

۴- اسلحه خفیفه ۲۰۰ میل.

۵- زیکاو یک ۳ میل.

۶- هاوان ۴ میل.

۷- چپرکت ۷۰۰ پایه.

۸- موتر هشت سلنדרه ۲ عراده.

۹- موتر غیر فعال ۲۰ عراده.

۱۰- تانکر بزرگ تیل ۱۲ عراده.

۱۱- کمپل ۵۰۰۰ تخته.

و تعداد زیاد مهمات مختلف النوع دیگر.

بعد ازین فتح مجاهدین مؤمن ما متحداً تصمیم گرفتند تا دامنه عملیات شانرا به طرف شرنه (مرکز ولایت پکتیکا) لوی ولسوالی ارگون و علاقه داری متاخان گسترش دهند.

مجاهدین دلیر ما به تاریخ ۱۲ ماه میزان عملیات تعرضی شانرا بالای شرنه آغاز کردند که بعد از دو روز عملیات، مراکز دشمن ملحد در شفاخانه قلعه محمد رحیم در جبار خیل و مکتب این منطقه بدست مجاهدین قهرمان فتح گردید که بر علاوه به هلاکت رسانیدن تعداد زیاد ملحدین مقادیر زیادی از مواد مختلفه اعم از نظامی و غیر نظامی بدست مجاهدین ما غنیمت گردید.

مجاهدین مؤمن ما به عملیات خود ادامه داده و ضربات کوبنده شانرا بالای دشمن زیون شدیدتر ساختند که متعاقباً افراد شکست خورده دشمن به تاریخ پانزدهم- ساعت دوازده شب فرار را برقرار ترجیح داده و بطرف علاقه داری متاخان فرار نموده که به این ترتیب مجاهدین دلیر ما مرکز ولایت پکتیکا «شرنه» را بطور کلی به تصرف خود در آوردند. قرار معلومات

بدست آمده که حدود ۱۶۰۰ تن از افراد دشمن در میدان جنگ هلاک، اسیر و یا مجروح گردیده اند. غنائم بدست آمده از شرنه قرار ذیل است.

۱- تانک زره دار ۵ عراده.

۲- زره پوش ۸ عراده.

عملیات تعرضی شان بالای علاقه داری متذکره به روز هفده هم ماه میزان آخرین لانه دشمن در متاخان نیز فتح گردید. مجاهدین دلیر و مؤمن ما بافتوحات متذکره تعداد زیادی از افراد دشمن زیون را هلاک، مجروح یا زنده دستگیر نموده اند و همچنان مقادیر مختلف و بیشمار مواد لوجستیکی نظامی و غیر نظامی را طور غنیمت بمصرف گردیده اند.

فعلاً ولایت پکتیکا بطور کامل و صد فیصد تحت کنترول مستقیم مجاهدین ما قرار داشته و بیرق پر افتخار مجاهدین بر بالای آن در اهتزاز است.

چنین است حقیقت ادعای مجاهدین، که دیگر جایی برای آن نمیگذارد تا در مورد پیروزی محتم و نزدیک مجاهدین و استقرار حکومت اسلامی بدست مجاهدین شک و تردید کرد.

جهان شاهد جشن قریب الوقوع آزادی کامل افغانستان عزیز بدست مجاهدین مؤمن و قهرمان ما خواهد بود.

(ومن الله التوفیق) احمد شاه

۳- موتر ۷۵ عراده.

۴- زیکاو یک ۵۰ میل.

۵- هاوان وسط ۳۰ میل.

۶- جیپ مخابره یک عراده.

۷- توپ اوبوس ۶ میل.

۸- هاوان غرنی ۶ میل.

۹- توپ ۷۶ ملی متری ۷ میل.

۱۰- سلاح خفیفه ۱۵۰۰ میل.

به ادامه عملیات موفقانه مجاهدین مؤمن ما به تاریخ ۱۶ ماه میزان بعد از اجرای چهار روز عملیات تعرضی ولسوالی ارگون بطور کامل فتح گردید. ولسوالی متذکره از تاریخ اول ماه میزان تحت محاصره شدید مجاهدین قرار داشت. دشمن زیون به تاریخ ۱۶ میزان ازین ولسوالی نیز فراز را برقرار ترجیح داده و به طرف علاقه داری متاخان فرار نمودند که تعداد زیاد این افراد فراری در حال فرار بدست شیر مردان اسلام زنده دستگیر گردیده اند.

مجاهدین مؤمن ما بعد از فتح ولسوالی ارگون تصمیم گرفتند تا آخرین پناهگاه دشمن زیون «متاخان» را نیز بمصرف شوند که با ادامه

اگر پیگانه ای در روسیه بتواند از مقامات مسئول اجازه دیدار و مسافرت به بیرون از «مسکو» راکسب نماید و تا شهر «کیف» و «لنیننگراد» که از مسکو چندان مسافتی ندارند برود، جنبش های ناشناخته ای راکشف خواهد کرد، که در کمال ستانت و پایدردی به خاطر سرنگونی نظام کمونیستی در روسیه مبارزه میکنند.

د افغانستان جنوب غرب ولاياتو ته د مجاهد ورور حکمتيار د تاريخي سفر لنډ راپور

دروان کال د سنبلې په اوومه نيټه د حزب اسلامي افغانستان امير ورور حکمتيار د جهادي سنگرونو د ليدو لپاره د افغانستان جنوب غرب ولاياتو ته ولاړ. په داسې حال کې چې د جنوب غرب د حوزې عمومي آمر مجاهد ورور مولوي جانباز «سرفراز» او يوزيات شمير مجاهدين هم ورسره ملګري وو. د کويټې څخه د کندهار د تاريخي ښار په لورو خوځيدل. ورو حکمتيار د سنبلې په ۹مه نيټه دارغوي ولسوالۍ او زابل ولايت ته ورسيد د هغه ځای د محلي خلکو لخوا په ډير جوش او خروش سره استقبال شو. د همدې ورځې په سبا يعني د سنبلې په ۱۰مه نيټه ورور حکمتيار د زابل ولايت علما، سپين پيړۍ د جهادي تنظيمونو قوماندانان، مدر سوطالبان او استادان راټول او هغوی ته يې په خپله وينا شروع وکړه د وينا په سر کې ئې د مبارک قرآن دغه ايه - لا يضع اجر المومنين وويل: او يياي زياته کړه چې زمونږ ملت ۹۰ لکه شهيدان ورکړي پنځه ميلونه مهاجرين په سلوکې % ۷۰ فيصده کورنه او زمکې وړانې شوي او داسې کورنۍ نشته چې هغوی ته د سړي خور کمونيزم لخوا دردنه وي رسيدلې خوبيا هم لله الحمد د همدې شهيدانو د پاکووينو برکت دی چې د افغانستان % ۹۰ فيصده زياته زياته زمکه د مجاهدينو په لاس کې ده او کمونستانو د تسلط نه خلاصه شوي روسانو خو په وار وار د ملي پخولاتوب او سولې چينې په زوره زوره وهلې. ولې زمونږ مجاهدينو هغوی ته د ټوپکو په خوله غاښ ماتونکي ځوابونه ورکړل دغه فتحه او نصرت د هغه قرآني ايت مصداق دی چې خدای تعالی د مؤمنانو عمل نه ضايع کوي.

مجاهد ورور حکمتيار د مجاهدينو دې وروستيو فتوحاتو ته دا شاري په ترڅ کې وويل: د افغانستان څخه دروسانو د وتلو د پيل څخه تر اوومه پورې (۷۰) ولسوالۍ او د مزدور حکومت تر «۲۰۰۰» زياتې پوستې د مجاهدينو پلاس فتحه شوي.

د حزب اسلامي افغانستان امير په زابل ولايت کې د مجاهدينو اتفاق او اتحاد ته دا شاري په ترڅ کې وويل: د افغانستان نه دروسانو تر وتلو د مخه خلکو فکر کاوه چې د قدرت د لاسته راوستلو لپاره به د مجاهدينو ترمنځ شخړې وي ولې د خدای (ج) په فضل د مجاهدينو ترمنځ په کامل ډول اتحاد موجود او د دښمن په مقابل کې يومتی دی. ددې تاريخي غونډې په اخر کې دورور حکمتيار لخوا يو يو ټوک قرآن کریم د زابل ولايت قوماندانانو ته ډالۍ شو. د سنبلې په ۱۴مه مجاهد ورور حکمتيار دخپلو همسنگرو ورونو سره يوځای دره حميټو په لور چې د شاوولي کوټ د ولسوالۍ له مربوطاتو څخه ده و خوځيدل او په سباني ددې ولسوالۍ عمومي قوماندان د چټ اخنډزا ده په نوم چې تقريباً ۵۰۰۰ وسله وال مجاهدين لري له ورور حکمتيار سره ملاقات وکړ او دلير تم نه وروسته د شاوولي کوټ څخه دارغنداب د ولسوالۍ په لور وخوځيدل.

د سنبلې په ۱۵مه نيټه دارغنداب ښار د مجاهد ورور حکمتيار د استقبال يوه ښه نمونه وه او پاتې دی نه وي چې دارغنداب په ولسوالۍ کې داسې کور نه و پاتې چې د هغه په ديوال د دښمن مرمۍ نه وي لګيدلې او هغه ته تاوان نه وي رسيدلی.

تقريباً په سلوکې (۹۰) کورونه روان باغونه په ځنگلونو بدل شوي او نوموړې ولسوالۍ په کلي توګه ازاده ده. گرانقدر ميله د خلکو او قوماندانانو لخوا په ښه توګه پذيرای شو په همدې ورځ دماز ديگر ترلمانځه وروسته ورور حکمتيار د سپين پيړۍ او قوماندانانو سره د پيژندګلوۍ ليدنه کتنه وکړ او دما ښام تر لمانځه وروسته ورور حکمتيار د مجلس برخوالو مجاهدينو او نورو حاضرينو پوښتنو ته د فناغت وځوابونه ورکړل وروسته ورور حکمتيار ددې ولسوالۍ يوې بلې قريې ته ولاړ دهغې سيمې قوماندانانو سره يې د صميميت په فضا کې د شپې تراټه بجوړې خبرې او بحثونه وکړل او په خپلو خبرو کې ئې قوماندانانو ته د دښمن د عملياتو دهغوی دسيسې خصوصاً دلويې جرګې له لارې د حکومت جوړيدل او نورو خارجي ستونزو په باره کې پوره معلومات ورکړ.

ورور حکمتيار د سنبلې په ۱۶مه نيټه د خپلو ملګرو سره يوځای دارغنداب ولسوالۍ د مختلفو تنظيمونو ۴۲ جهادي مرکزونه وليدل او خپلې عالمانه خبرې يې

مجاهدینو ته واور ولی .

د حزب اسلامی میر د سنبلې په ۱۷ مه نیټه دارغنداب ولسوالۍ څخه د پنجوایی ولسوالۍ په لور روان شو وروسته د کندهار هرات د عمومي لاری له قطع کیدو د تلوکان سیمې ته ورسید د هغوی ورځنی په ما سپین کی د پنجوایی ولسوالۍ د مختلفو جهادی تنظیمونو قوماندانانو سره لیدنه وکړه . او د ملا عبدالظاهر اخند په مرکز کی ئی ورته اړخښتاکه وینا وکړه او په خپلو خبروکی یی زیاته کړه چی موږ هیچا ته ددی حق نه ورکو چی د کودتا په شکل او یا د کوم بلې بین المللی سازش په شکل پدی ملت حاکم شی مونږ به خپل اصولی جهاد ته ادامه ورکوو د برخو الوڅخه دلعل محمد په نوم یو قوما ندان د مجاهد ورور حکمتیار د خبرو د تائید په اساس وویل : ترڅو پوری چی خپل اصلی هدف ته نه یو رسیدلی وسله به په ز مکه کښیښیږ دو .

ورور حکمتیار د سنبلې په ۱۷ مه نیټه د کندهار د ښار په یو کیلو متری کی وگرځید د ده سره علما ، سپین ږیری ، مجاهدین او نور متدین خلک هم ملگری وو . او بیا هغوی ته یی د خبرو په ترڅ کی وویل : د افغانستان مجاهد ملت په زیات شهامت او بی مشاله قربانی روسان دپته مجبور کړل چی له افغانستان څخه خپل پوځ وباسی او غلامان یی د گلو گیدی ورته په غار کی اچوی او خدای پامانی ور سره کوی .

مونږ فیصله کړی چی اخرین روسی عسکر هم باید د مجاهدینو ډزی واورى چی هغه هم پوه شی چی د دی ملت احساس دهغوی په باب څه دی .

د حزب اسلامی امیر د ځینو خپرونو ، پروپا گندیو او استعمار چیانو د ډډ نهورو په هکله چی وایی ، حزب اسلامی د قدرت دلاسته راوړلو لپاره د نورو تنظیمونو سره درگیر دی وویل : چی دا خبره بی اساسه ده زه په افغانستان کی دیو منتخب اسلامی حکومت غوښتونکی یم د ملت په رایه اعتماد لرم او هر څوک چی دی ملت د حکومت لپاره قابل د قبول وگنه زما لپاره هم قابل د قبول دی او په اخرکی د حزب امیر ورور حکمتیار تاکید وکړ چی ترڅو پوری مونږ ژوندی یو د شاهی حکومت لپاره توطی او یاد کوتا له لاری په افغانستان کی د حکومت جوړیدل انشاء الله ممکن نه دی په اخر کی د کندهار ولایت سپین ږیرو او مؤمنو ښاریانو د ورور حکمتیار د خبرو تائید وکړ او ژمنه ئی وکړه چی تر څو پوری په افغانستان کی یو واقعی اسلامی حکومت نه وی را غلی زمونږ جهاد به جاری وی د شرق او غرب په دسیسو به نه غولیږو .

د حزب اسلامی امیر د سنبلې په ۲۰ مه نیټه د کندهار ولایت د جهاد د امارت په شورى کی گډون وکړ چی د کندهار د ولایت ۲۵ تنو اتلو قوساندانانو هم پکې گډون درلود ورور حکمتیار د جهاد مسوولینو ته وویل : تاسو کوشش وکړی چی د کندهار ولایت په سطحه یوه واحده قضا یی او نظامی شورى ولری چی د مجاهدینو د مضونو تر منځ نظم او امنیت ټینگ شی .

د حزب امیر په خپلو خبروکی په ښکاره وویل : چی لدی وروسته هیڅ کودتائی رژیم منځ ته نشی را تلای .
(پاتی په ۴۴ مخ کی)



ولجی شوی تانک چی د کندهار جهاد ډزی واورکی مجاهدینو له ملحد دشون نه تر لاسه کړی

راه‌های حل بحران افغانستان

حکمتیار

مقدمه:

بعنوان پدیدهٔ موروثی خلاصه نگردد و ملت به غلامی و بردگی طبقه حاکم کشانده نشود .

همان پیمان‌هایی که شروع جنگ و تداوم آن اهمیت داشت نتیجه گیری درست از قربانیهای دوران جنگ و تهیه برنامه‌ای که اهداف جنگ را تضمین کند و راه های سالم پایان بخشیدن به جنگ و اقامه صلح دوامدار را ارائه کند و اهمیت دارد بیرون رفتن

مقاومت اسلامی ملت مؤمن ما پس از ده سال جنگ مسلسل و تقدیم يك ميليون و سه صد هزار شهيد به مرحله يی نهايت حساسش رسيده است . مرحله يی كه سرنوشت اين انقلاب و آينده کشور و ملت ما در آن تعين می گردد- اگر محتاط نباشيم و در موضع گیری های خود کمال دقت و تدبیر بخرچ ندهيم شايد يك اشتباه کوچک باعث شود که همه قربانیها بهدر برود . و پیروزی انقلاب ما ده ها سال بعقب بيفتد .

از بدو انقلاب تا امروز که در آستانه پیروزی نهائی قرار داریم - اهمترین کار ما تداوم مقاومت و تشدید آن در برابر دشمن بوده است ولی امروز مسئولیت بزرگ دیگری نیز بعهده ما گذاشته شده است . مسئولیت اقامه صلح پس از خاتمه جنگ - مسئولیت پایه گذاری نظامی که برای آن همه این دشواریها را تحمل کردیم - نظامی که درگیری های مسلحانه برای کسب قدرت را برای همیش منتفی سازد و مجالی برای تکرار فاجعه خونین هفت شور حوادث بعدی آن نگذارد .

سوالی که امروز در برابر همه مطرح است و باید افراد متعهد و مجاهد به آن جواب مقتنع تهیه کنند این است که چگونه میتوان جنگ جاری را درست پایان بخشید ، و پس از آن نظام مستحکم . صالح و نیرومندی را جایگزین نظام حاکم ساخت که جوابگوی نیازمندی های ملت و قادر بر تطبیق اسلام بوده و از حکومت های کودتائی برای همیش جلو گیری کند و به رای ملت در انتخاب رئیس حکومت رجوع شود و خاندان معین و قبیله خاصی بر همه ملب حکومت نکند و اقتدار درخاندان معین و مشخص



قوای روس و سقوط حکومت نجیب خلیفتی است متصل آن و یا قبل از آن که پس ازین نمیتوان